

جان بیور

نویسندهٔ پر فروش نیویورک تایمز



قلبی فروزان

شعله‌ور نمودن اشتیاقی قلبی برای خداوند

دوست عزیز،

روزهای بزرگی پیش روی ماست. خدا قومی را برای خود حفظ کرده است. آنان به فریاد دل او گوش فرا داده و در حضور او با قدوسیت گام برمی‌دارند. قوم او همان ایمان‌دارانی خواهند بود که با اطمینان و بی‌تردید صدای او را شنیده و از آن اطاعت می‌نمایند. آنان در حضور او بی‌عیب و عاری از لکه‌های این دنیا و با قلبی فروزان از اشتیاقی مقدس خواهند ایستاد.

همان‌طور که خدا برای قومش غیرت دارد، آنان نیز برای او غیرت خواهند داشت. او از طریق این قوم جلالش را به دنیای گمشده و فانی آشکار خواهند نمود.

قدوسیت مستلزم تعهد به دویدن تا خط پایان است. آرزوی قلبی من برای شما این است در وعده خدا استوار بمانید، از فیض او بهره‌مند شوید، با استقامت پیش رفته و در او به پیروزی دست یابید!

خدا این بار را بر دل من قرار داده تا این پیام را با شما و رهبران سراسر جهان در میان بگذارم. لطفاً آن را با محبت و حمایت صمیمانه من بپذیرید. منابع دیگر در وبسایت MessengerX.com و برنامه [MessengerX app](https://www.MessengerX.app) به رایگان در اختیار شما هستند. ایمان دارم که این منابع، شما و کسانی را که خدمتشان می‌کنید به سوی هدف، اقتدار و سرمنزل الهی حرکت خواهد داد.

برادر شما در مسیح



MessengerX



جان بیور

JohnBevere@gmail.com



Messenger
INTERNATIONAL

قلبی فروزان

شعله‌ور نمودن اشتیاقی قلبی برای خداوند

جان بیور

A Heart Ablaze by John Bevere, Farsi
© 2026 Messenger International
MessengerInternational.org
Originally published in English as *A Heart Ablaze*
ISBN 978-0-7852-6990-8

Additional resources in Farsi by John and Lisa Bevere are available
for free download and video streaming at: **MessengerX.com** and on the
MessengerX app.

To contact the author: JohnBevere@gmail.com

This international leadership seeding edition of the *A Heart Ablaze* book has
been produced in collaboration between Thomas Nelson and Messenger
International.

This book is a gift from Messenger International and is
NOT FOR SALE

قلبی فروزان، نوشته جان بیور، فارسی
© 2026 Messenger International
MessengerInternational.org
A Heart Ablaze: عنوان به زبان انگلیسی:
ISBN 978-0-7852-6990-8

منابع دیگر از جان و لیزا بیور به زبان فارسی جهت دانلود یا مشاهده
به صورت رایگان در آدرس **MessengerX.com** و در روی اپلیکیشن
MessengerX در دسترس هستند.
راه ارتباطی با نویسنده از طریق ایمیل: JohnBevere@gmail.com

این کتاب هدیه‌ای است از طرف موسسه بین‌المللی مسنجر و قابل فروش
نمی‌باشد.



App Store علامت تجاری شرکت Apple Inc است که در ایالات متحده و دیگر کشورها ثبت شده است.
Google Play و لوگوی Google Play علامت تجاری شرکت Google LLC هستند.

فهرست مطالب

- پیش‌گفتار..... ۵
۱. شبی به یاد ماندنی..... ۹
۲. هدفِ نجات ۲۳
۳. بیرون آوردن مصر از درون خود..... ۳۵
۴. جلال خداوند..... ۴۵
۵. گذرگاه رسیدن به فراز کوه..... ۶۱
۶. الوهیت قابل‌کنترل..... ۷۱
۷. نیت‌ها یا امیال؟..... ۸۵
۸. ضد فرهنگ یا خرده فرهنگ؟..... ۹۹
۹. فیض نجات‌بخش..... ۱۱۵
۱۰. زمان‌های سخت..... ۱۳۵
۱۱. زر، جامه‌ها و مرهم..... ۱۴۷
۱۲. دوستشان می‌دارم..... ۱۶۹
۱۳. آتش مقدس در درون ما..... ۱۸۱
۱۴. آن‌ها روی او را خواهند دید..... ۱۹۷

پیش‌گفتار

این کتاب سفری است در جستجوی حقیقت. بسیاری در آرزوی حقیقت می‌باشند، اما وقتی با آن روبرو می‌شوند، به آن بی‌اعتنایی می‌کنند، آن را نادیده می‌گیرند یا به نفع خود آن را تحریف می‌کنند. چنین شرایطی، مشکلات حادی برای نسل ما به وجود آورده، و ثمره‌ی آن جامعه‌ای غرق در اغفال و فریب می‌باشد. عیسی به دفعات در مورد همین مشکل به فرزندان عصر ما هشدار داد.

اغفال و فریب، با خود مشکل بزرگی را به همراه دارند و آن این است که آنانی که به آن گرفتار شده‌اند بر این باورند که در حال سلوک در راستی می‌باشند. پولس روزهای واپسین را برای تیموتائوس چنین تشریح می‌نماید: «زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرا نخواهند داد، بلکه بنا به میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را گوش‌هایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند؛ و از گوش فرا دادن به حقیقت رویگردان شده، به سوی افسانه‌ها منحرف خواهند گشت.» (دوم تیموتائوس ۴: ۳-۴) یکی از تعاریف واژه‌ی افسانه‌ها در آیه‌ی چهارم، «باور غلط» می‌باشد. اگر یک باور غلط، به مدت طولانی به عنوان حقیقت عرضه گردد، بسیاری حتی به بهای جانشان از آن حمایت خواهند کرد.

زمانی که حقیقت راستین به واسطه‌ی کلام مقدس خداوند آشکار می‌گردد، با آن چون بدعت برخورد می‌کنند و آن را رد می‌نمایند. پولس هشدار می‌دهد که آنان آموزه‌ی صحیح را برنخواهند تافت. از واعظی شنیدم که می‌گفت، «آموزه‌های نادرست و کاذب در کلیساهای ما پیام‌هایی برگرفته از دفترچه‌ی تلفن نیستند. بلکه پیام‌هایی هستند که از کلام خدا استخراج شده‌اند.» او در واقع، هشدار می‌داد که این آموزه‌ها برگرفته از کتاب مقدس می‌باشند و به همین علت در عین نادرست بودن، با اقبال عمومی مواجه می‌شوند.

نویسنده‌ی کتاب امثال این وضعیت را پیش‌بینی نموده و چنین نگاشته است، «هستند کسانی که در نظر خویش پاکند، حال آن که از نجاست خود

شسته نشده‌اند.» (امثال ۳۰:۱۲) در طی این کتاب خواهیم آموخت که نسلی که از آن صحبت شد، همین نسل ماست.

اگر راستی و حقیقت به مذاق همه‌ی ما خوشایند می‌نمود و پذیرش و ایمان آوردن به آن امر ساده‌ای بود، در آن صورت تمام مردم دنیا بر در آن می‌کوبیدند و وارد آن می‌گشتند. عیسی به روشنی نشان داده است که چنین نیست: «زیرا هر آن که بدی را به جا می‌آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی‌آید، مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد. اما آن که راستی را به عمل می‌آورد نزد نور می‌آید تا آشکار شود که کارهایش به یاری خدا انجام شده است.» (یوحنا ۳: ۲۰-۲۱) تنها آنانی که ترس خدا را در دل خود دارند، راستی را دوست می‌دارند.

این ساعت و این روز با خود پرسش‌های دشواری را به همراه دارد. چرا عده‌ی فراوانی در کلیسا عاری از شور و شوق برای خداوند هستند؟ ما میلیاردها دلار در رسانه‌ها، ساخت و ساز، تبلیغات و حیطة‌های بسیار دیگری جهت اشاعه‌ی انجیل، سرمایه‌گذاری کرده‌ایم، با این همه چرا هنوز بسیاری در کلیسا دست به گریبان شهوات و امیال این دنیا می‌باشند؟ چرا هشتاد درصد از نوایمانان دوباره به سمت دنیای تاریکی، لغزش می‌خورند؟ چگونه ممکن است گناهکاران ادعای تجربه‌ی تولد تازه را داشته باشند و در عین حال بدون هیچ تغییر باقی بمانند؟ به نظر من پاسخ تمام پرسش‌های ذکر شده را در این عبارت می‌توان یافت: فقدان آتش و اشتیاق قلبی برای خداوند.

وقتی به زندگی آنانی که پیش از ما زندگی کرده‌اند نگاهی می‌اندازیم، تفاوت موجود برای ما آشکار می‌گردد. چه چیزی به موسی، علی رغم این که می‌باید تمام زندگی خود را صرف پشت سر گذاشتن مشکلات فراوانی نماید، در طلبدن خداوند انگیزه بخشید؟ چرا ارمیا، اشعیا و سایر انبیا همچنان به اعلام سخنانی که منجر به جفا و سختی آنان گشته بود، ادامه می‌دادند؟ چرا ایمان‌داران کلیسای اولیه قادر بودند، دارایی‌ها، رفاه و تمام زندگی خود را برای انجیل ترک نمایند؟ کلیسای اولیه دارای چه قدرتی بود که ایشان را قادر می‌نمود، علی رغم وجود تهدید شکنجه و مرگ، با شهامت به موعظه نمودن ادامه دهند، در حالی که امروز بزرگ‌ترین چالشی که بسیاری در

پیش‌گفتار

کلیسا با آن روبرو می‌باشند، فائق آمدن بر وجهی عمومی خدشه دار شده خود می‌باشد؟ پاسخ، بار دیگر آتش و اشتیاق قلبی به خداوند است. ما به آتش خداوند احتیاج داریم و آن برای هر فرد و تمام آنانی که تشنه‌ی راستی می‌باشند، فراهم می‌باشد. این آتش بدون تأثیرگذاری و رویارویی همراه نیست، اما عده‌ی کثیری، دیگر از چاپلوسی و تملق خسته شده‌اند و آماده‌ی تغییر یافتن می‌باشند. ترس از تغییر در مواجهه‌ی دردناک با حقیقت از بین خواهد رفت. کسانی که در چنین شرایطی می‌باشند برای شنیدن از خداوند جلال، بی‌طاقت شده‌اند. آنان بر راستی آماده می‌باشند که او را حقیقتاً در زندگی خود جلال یافته ببینند.

مهم نیست در سلوک خود با خداوند در چه مرحله‌ای می‌باشید، شما هنوز می‌توانید بیش از آنچه اکنون از آتش مقدس او برخوردار هستید، برخوردار گردید. اگر از این می‌ترسید که آن آتش، تقریباً از شما دور شده است، دل قوی دارید و امیدوار باشید. او از پیش چنین وعده داده است:

«نی خرد شده را نخواهد شکست
و فتیله نیم‌سوخته را خاموش خواهد کرد،
تا عدالت را به پیروزی رساند.» (متی ۲۰:۱۲)

پدر ما، چه محبت و رحمتی دارد! دعای من این است که این کتاب قدم به قدم، اعتنا و توجه راستین او نسبت به شرایط شما را مکشوف نماید. توجه او به ما فراتر از رفاه و آسایش ماست و محبت او به حدی است که آنچه باید بدانیم را، از ما دریغ نمی‌نماید و آن را بازگو می‌کند. من هرگز در مورد هیچ پیامی، چنین به هیجان نیامده‌ام زیرا این حقایق، عمیقاً وجود مرا لمس کرده‌اند. این پروژه، شناخت من از نویسنده‌ی اصلی آن را تقویت کرده است. من تنها طرفی هستم که خداوند، پیام خود را به واسطه‌ی آن اعلام می‌کند. مراقب هستم که هر کاری که او توسط این کتاب به انجام رساند، من تمام جلال را به او بیخشم. باشد که این کتاب، آتش مقدسی را در زندگی‌تان شعله‌ور سازد و شما هرگز مانند گذشته‌ی خود نباشید. بیاید در آغاز این سفر، با هم دعا کنیم:

ای پدر، در نام عیسی، در حین مطالعه‌ی این کتاب، از تو می‌طلبم که توسط روح‌القدس، شخصاً با من صحبت نمایی. من از رویارویی با راستی نمی‌هراسم. بلکه مشتاق آن می‌باشم. با پذیرش آن، آتش مقدس تو را در من شعله‌ور نما. بگذار مرا بسوزاند تا باعث شود که آنچه محبوب توست را دوست بدارم، و از آنچه منفور توست، منزجر گردم. وقتی این کتاب را می‌خوانم، بگذار عیسی را آشکارتر و روشن‌تر از پیش ببینم. من قبول دارم که او کلمه‌ی مکشوف شده‌ی خدا و راستی می‌باشد. پیشاپیش از تبدیل زندگی‌ام توسط پیام این کتاب از تو سپاسگزارم. آمین.

فصل نخست

شبی به یاد ماندنی

خداوند قوم خود را با آتش شوق و عطشی که هرگز آن را در گذشته تجربه نکرده‌ایم، مشتعل خواهد نمود.

آن روز، چهارمین و آخرین جلسه از سری جلساتی بود که در کلیسای خانوادگی عهد محبت^(۱)، در شهر فایتویل^(۲) واقع در ایالت کارولینای شمالی داشتیم. نخستین باری نبود که آنجا بودم، در گذشته بارها فرصت خدمت در این کلیسا را داشته‌ام. آن جلسات، همواره به دلیل اشتیاق و محبت خالصانه‌ی آنان نسبت به خداوند، ثمرات فوق‌العاده‌ای داشته است.

دیروقت بود؛ جلسه بیشتر از یک جلسه‌ی عادی طول کشیده بود. اما من در پایان دادن به آن هنوز تردید داشتم. با خودم در حال کشمکش بودم. پیام موعظه، به‌طور مبسوط و به روشنی بازگو شده بود و جماعت به‌گرمی به آن پاسخ داده بود. با این وجود احساس می‌کردم نقصی در جلسه وجود دارد. معمولاً من در پایان هر سری از جلسات، احساس خرسندی کامل می‌کردم، به ویژه وقتی سخن از کلیسایی گیرا و پذیرنده در میان باشد؛ اما آن شب، همه چیز متفاوت بود.

یادآوری سخنانی که روح‌القدس در هنگام پرواز به سمت فایتویل در قلبم زمزمه نموده بود، بر آن کشمکش می‌افزود: «این جلسات در بین تمام جلساتی که تاکنون در این کلیسا برگزار کرده‌ای، پرقدردتر خواهد بود!»

در طی سال‌های گذشته، هفت یا هشت بار در این کلیسا بوده‌ام و بدون تردید، تمام آن جلسات را می‌توانم در ردیف مؤثرترین جلسات زندگی‌ام قرار دهم. به یاد دارم در هواپیما به این فکر می‌کردم که: «این ادعای بزرگی است.»

سردرگم، پشت منبر ایستاده بودم. جلسات، جلسات پر قدرت تری نبودند. نمی‌توانستم آن‌ها را با اتفاقات و شهادت‌های چشمگیری که در جلسات گذشته شاهد آن بودم، مقایسه کنم. در حالی که به خوبی واقف بودم که باید تمرکز خود را بر همان جلسه حفظ کنم، در درون خود با وسوسه‌ی شکایت و گلایه، دست و پنجه نرم می‌کردم. به شدت نیاز داشتم که صدای خدا را بشنوم.

گویی حضور خدا بر فراز آن جماعت در حال پرواز بود. به نظر می‌رسید او می‌خواهد به گونه‌ای پر قدرت و نیرومند بر جماعت فرود آید، اما چیزی مانع او بود. مردم در گروه‌های مجزا، در این گوشه و آن گوشه، در حال گریه و استغاثه بودند، ولی من می‌دانستم که خدا چیزی و رای این می‌خواهد. گرچه در شب‌های گذشته، چنان حال و هوایی را تجربه کرده بودم، اما یقین داشتم که در شب آخر خداوند ما را با حضور احیاگر خویش مفتخر خواهد نمود؛ همان‌طور که در گذشته این کار را انجام داده بود. جلسه‌ی دیگری در پیش نبود؛ پس چرا او این جماعت را - زمانی که بنابر درک من، هم اکنون زمانش فرارسیده بود- لمس نمی‌کرد؟!

مکاشفه‌ی هدایتگر

سپس من نوای آرام و آهسته‌ی روح‌القدس را در حالی که با من سخن می‌گفت، شنیدم. او به من نشان داد که در مسیر پیشرفت کلیساهای این شهر مانعی وجود دارد؛ درست همانند مانعی که در آن جلسه به چشم می‌خورد و سبب جلوگیری از پیش رفتن کلیساهای از نقطه‌ای خاص به مرحله‌ای بالاتر می‌گردید. هنگامی که آن‌ها به آن نقطه دست می‌یافتند، یا دچار شقاق شده و یا به کلیسای مذهبی و بی‌تأثیر تبدیل می‌شدند.

به محض این که این حقیقت را با جماعت در میان گذاشتم، شبان به پشت

منبر آمد و آن را تأیید نمود. او در مورد حال و سرگذشت تاریخی شهر، مطالعاتی انجام داده بود و تصدیق کرد که بنابر آمار، این موضوع حقیقت دارد. وقتی او در حال سخن گفتن بود، من دوباره صدای روح القدس را شنیدم. او چگونگی در هم شکستن این مانع را توضیح داد.

وقتی صحبت شبان به پایان رسید، او میکروفون را دوباره به من بازگرداند. من گفتم: «ای عزیزان، خدا بر من آشکار نموده است که با برقراری روزه‌ی چهل روزه، این مانع در هم خواهد شکست!»

تقریباً می‌توانستم گفته‌های مردم را بشنوم: «چهل روز، بدون غذا؟!» ادامه دادم: «هیچ الزامی وجود ندارد که این روزه فقط شامل خوراک باشد، و کاملاً به معنای پرهیز مطلق از خوردن غذا نیست. منظور، اجتناب نمودن از هر چیزی است که مانع طلبیدن خداوند می‌باشد، شاید شامل تلویزیون، فیلم، بازی‌های رایانه‌ای، روزنامه‌ها، خریدهای زیاده از حد و مکالمات تلفنی و الی آخر شود.»

این یک روزه‌ی حقیقی است. اغلب ما برای شنیدن صدای خدا، دست از غذا خوردن می‌کشیم اما در عین حال، زندگی پرمشغله و آشفته‌ی خود را ادامه می‌دهیم. این روزه نیست؛ به همین دلیل بهره‌ی اندکی از آن عایدمان می‌شود. روزه‌ای راستین است که ما در طی آن برای طلبیدن روی خدا به شیوه‌ای متمرکزتر، از چیزهایی پرهیز نماییم.

فرزندان اسرائیل از خوراک اجتناب می‌کردند و از خداوند می‌پرسیدند: «چرا تو تحت تأثیر قرار نمی‌گیری؟» یا «چرا تو حتی به تلاش‌های ما اعتنا نمی‌کنی؟»

خدا به وسیله اشعیای نبی پاسخ می‌دهد: «از آن رو که شما در ایام روزه خویش، خوشنودی خود را می‌جوئید... با چنین روزه‌ای، نمی‌توانید صدای خود را در عرش برین بشنوانید.» (اشعیا ۵۸: ۳-۴)

من میکروفون را به شبان بازگرداندم و او بلافاصله تصمیم خود را برای گرفتن روزه اعلام کرد و از تمام جماعت درخواست کرد که آن‌ها نیز همان کار را بکنند. آن‌ها به اتفاق و یکدل، تصمیم به طلبیدن خدا گرفتند.

فردای آن روز، من متوجه شدم که چهل روز بعد - نخستین یکشنبه در برنامه‌ی کاری من - برنامه‌ام خالی است. موضوع را با شبان در میان گذاشتم

و او پاسخ داد: «من خیلی دوست دارم که تو در آن روز اینجا باشی!» در طی هفته‌های آتی، ما تماس خود را با یکدیگر حفظ کردیم. در این مدت، از شهادت‌های فوق‌العاده‌ی نقل شده از خانواده‌هایی که در روزه بودند، باخبر شدم. دانش‌آموزانی که در گذشته در مدرسه درگیر چالش‌هایی بودند، اکنون شاهد این بودند که نمرات پایین آن‌ها تبدیل به نمرات عالی می‌گردید. گزارش‌های رسیده، حاکی از افزایش میزان اطاعت و احترام در میان کودکان و نوجوانان بود. به نظر مشغله‌ها و جذابیت‌های دنیوی، در حال از دست دادن کشش و قدرت جذب خود بودند. همسران، با تب و تاب از دگرگون شدن شوهران خود سخن می‌گفتند. پدران، جلسات مطالعه‌ی کتاب مقدس و دعا در خانواده‌هایشان برگزار می‌کردند. روابط، در حال شفا یافتن بودند و در عین حال برخی نیز در جسم خود شفا را تجربه می‌کردند. با نزدیک شدن مردم به خدا، خانواده‌ها به شدت دچار دگرگونی می‌شدند. همچنین من از شبان باخبر شدم که چگونه جلسات کلیسا با ورود تعدادی افراد جدید به پادشاهی خدا، با قوت فزاینده‌ای در حال برگزاری بودند. در عمل، تمام جنبه‌های کلیسا در نتیجه‌ی اطاعت و پیروی از کلام خدا، تحت تأثیر قرار گرفته بود.

روزی که هرگز از یاد نخواهم برد

سوم نوامبر سال ۱۹۹۶، شش یکشنبه بعد، جهت خدمت به آنجا برگشتم. آن روز، روزی بود که هرگز آن را فراموش نخواهم کرد. حتی وقتی برای جلسه‌ی صبح وارد کلیسا شدم، متوجه شدم که فضا پر از حس انتظار است. پیامی که از کلام خدا بازگو کردم، توسط قلب‌ها و روح‌های تشنه به کلی جذب شد.

در انتهای جلسه، شبان جماعت را تشویق کرد که آن شب کمی زودتر به جلسه بیایند تا فرصتی داشته باشند که در دعا قلب‌های خود را آماده کنند. او همچنین توصیه کرد که فرزندان اعضای کلیسا باید در جلسه‌ی اصلی آن شب حاضر باشند، او خواست که تمام گروه‌های سنی، به استثنای کودکان ۶ ساله و کوچکتر، با هم در آن جلسه شرکت داشته باشند. من هرگز در

گذشته چنین چیزی از او ندیده بودم. او به والدین هشدار داد: «اگر شما و یا فرزندان‌تان در این جلسه شرکت نکنید، تا آخر عمر پشیمان خواهید شد!» این گفته‌ی او مرا متعجب و تا حدودی ناراحت کرد، اما تصمیم گرفتم که چیزی نگویم و امروز خوشحالم که چنین کردم.

آن شب، نزدیک به ۱۳۰۰ نفر در کلیسا جمع شده بودند. موضوع موعظه‌ی من «ترس خداوند» بود و حدود ساعت ۹ شب، پیام را به نتیجه‌گیری‌اش رساندم. مردم با علاقه‌مندی فراوانی تعلیم را دنبال می‌کردند. وقتی سکوت می‌کردم، حتی با وجود حضور کودکان در آن جلسه، قادر به شنیدن کوچک‌ترین صدا از میان آن‌ها نبودید.

در انتهای پیام، من به همراه رهبر پرستش، جماعت را در خواندن دو سرود پرستشی رهبری کردیم. سپس صدای زمزمه‌ی روح‌القدس را شنیدم که گفت: «می‌خواهم این جماعت را خدمت نمایم، بگذار این کار را انجام دهم!» متوجه شدم که گرچه ما در حال خواندن سرودهای پرستشی بودیم، اما این رویه، مورد توجه او نبود. جماعت را از این موضوع آگاه کردم: «خداوند هم‌اکنون با قلب من سخن گفت. او می‌خواهد ما را خدمت نماید، بنابراین بیایید سکوت کنیم و بر او متمرکز شویم.»

ظرف مدت ده دقیقه یا کمی بیشتر، شما می‌توانستید صدای گریه‌ی افراد مختلفی که در حضور خدا می‌گریستند را بشنوید. همه چیز در ظاهر مانند آن جلسه‌ی شش هفته‌ی قبل، پیش می‌رفت. با این وجود، من می‌دانستم اتفاق متفاوتی در حال رخ دادن است.

در حدود ساعت ۹:۱۵ دقیقه، جو خاموش حاکم ناگهان تغییر کرد. می‌توانستم از انتهای کلیسا صدای بسیار بلند گریه را بشنوم. به آسانی قابل تشخیص بود که این صدا، صدای کودکان است. تقریباً ۱۵۰ کودک به همراه معلمانشان در سمت راست و در انتهای کلیسا نشستند. می‌دانستم که خدا در حال لمس کردن آن‌هاست. آنان را به جلو دعوت کردم و گفتم: «روی صحبت با کودکان است چرا که خدا در حال لمس کودکان است. خواهش می‌کنم تمام کودکانی که خدا در حال لمس کردن آن‌هاست، به مقابل منبر بیایند!»

هرگز آنچه را دیدم، فراموش نخواهم کرد. شاید برخی از شما فکر کنید

من در حال مبالغه هستم، ولی اگر من خود همراه حدوداً ۱۲۰۰ شاهد دیگر، این رخداد را ندیده بودم، ممکن بود با شما موافقت می‌کردم. صادقانه می‌گویم که قادر به بازگو کردن عظمت کار خدا در آن شب نیستم، با این حال در ادامه تمام تلاش خود را خواهم کرد. می‌خواهم اشاره کنم که آن کلیسا کمابیش کلیسایی محافظه کار^[۷] بود. بیشتر اعضای کلیسا پس‌زمینه‌ی سنتی داشتند و کمتر برون‌گرا بودند و بسیاری در درون کلیسا رشد نیافته و تنها در این کلیسا، نجات یافته بودند. شبان کلیسا، معلم بسیار خوبی بود و پیرو باورهای افراطی، احساس‌گرایانه یا هیجان‌محور نبود.

کودکانی را دیدم اغلب ۷ الی ۹ ساله، که از میان راهروی کلیسا به سمت من می‌آمدند و بی‌اختیار می‌گریستند. خیلی‌ها صورت خود را با دست‌هایشان پوشانده بودند. گروهی دیگر به سختی راه می‌رفتند و تلو تلو می‌خوردند. همین که به مقابل منبر رسیدند، برخی چون توان ایستادن نداشتند، زانو زدند، اما اغلب آن‌ها، چنان که گویی زانوانشان به کل از کار افتاده باشد، از حال رفتند. آن‌ها روی یکدیگر می‌افتادند. مسئولان انتظامات کلیسا با چشمانی اشک‌آلود به کمک آن‌ها شتافتند. من ظرف چند دقیقه، شاهد بودم که حدود ۱۰۰ کودک می‌گریستند و اشک می‌ریختند، در حالی که اکثر آن‌ها به شدت می‌لرزیدند. حضور خدا آن‌ها را در خود غرق ساخته بود.

این روند برخلاف انتظار، سه یا چهار دقیقه طول نکشید بلکه بیش از یک ساعت ادامه داشت! شاید به این فکر کنید که گوش دادن به ناله‌ها و گریه‌های آن تعداد کودک، آن هم به مدت طولانی می‌تواند ناراحت‌کننده باشد، اما باید بگویم که آن اتفاق، رخدادی باشکوه بود. چشمان بسیاری از مردم با دیدن آنچه خدا در این کودکان انجام می‌داد، پر از اشک شده بود. در عین حال، خود آن‌ها (مردم) نیز به گونه‌ای قدرتمند توسط حضور ملموس خدا، لمس شده بودند.

گویی موجی از حضور خدا در پی موجی دیگر، بدون وقفه به حرکت درمی‌آمد. هنگامی که به نظر می‌رسید کودکان، دیگر گریه و فریاد نمی‌کنند و یا دیگر نمی‌لرزند، موج جدیدی از حضور خدا فرا می‌رسید و حال و هوا

را پرشورتر می‌کرد. در آن وضعیت، به سبب سنگینی حضور خداوند، تنها می‌توانستم سرم را روی سکوی منبر پایین آورم.

دختر بچه‌ای که هفت سال بیشتر نداشت را دیدم که دست‌هایش را طوری به شدت به هم می‌مالید که گویی آن‌ها روی آتش بودند. صورت او در نتیجه‌ی گریه، غرق در اشک بود. لمس خدا بر این کودکان چنان ملموس و پر قدرت بود که مسئولان انتظامات پس از نخستین باری که به آن‌ها کمک کردند، دیگر به آن‌ها دست نزدند. آن‌ها فقط ایستادند، نگاه کردند و گریستند. گروهی از بزرگسالان، بی‌حرکت به روی درافتادند. دیگران، بهت زده با چشمانی اشک‌آلود ایستاده بودند و این صحنه‌ها را نظاره می‌کردند. چندین بار به عقب برگشتم و دیدم که شبان، صورت خود را با دست‌های پوشانده و در حال گریه کردن است. همسر او نیز در جایگاه گروه همسرایان نشسته و غرق در اشک بود.

شبان، بعدها در نامه‌ای خطاب به من، اتفاقات آن شب را از نقطه نظر شخصی خود توصیف نمود. گرچه روایت او از رخدادها، وجه تشابه زیادی با آنچه من تعریف کردم داشت، با این حال، احساس می‌کنم که توصیف او، چشم‌انداز ارزشمند دیگری ارائه خواهد داد.

«یکشنبه سوم نوامبر سال ۱۹۹۶، روزی است که من هرگز آن را فراموش نخواهم کرد. من ایمان دارم که آنچه رخ داد، گواهی بود از آنچه خدا قصد انجام آن را روی این کره‌ی خاکی دارد. جان، آن شب در مورد ترس خداوند موعظه نمود و بعد اعلام کرد: «ما باید اجازه دهیم که عیسی در تمام جوانب زندگی ما سروری نماید و هم‌اکنون باید به‌طور کامل خود را به او، به عنوان خداوندمان تسلیم نماییم.»

برای مدت کوتاهی خداوند را پرستش کردیم و بعد جان گفت: «من احساس می‌کنم که اکنون روح‌القدس در حال حرکت در این مکان است.» در همان لحظه، صدای هق هق گریه‌ی کودکان، جوانان و بزرگسالان به گوشم رسید. مردان و زنان، گریه‌کنان به سمت منبر جلو آمدند. سپس، جان گفت: «خدا در حال لمس کردن کودکان است، کودکان به طرز فوق‌العاده‌ای توسط خداوند لمس خواهند شد.» بعد، او کودکانی را که لمس حضور خدا را احساس می‌کردند، تشویق کرد تا به پیش بیایند.

کودکانی را دیدم که بی‌اختیار گریه می‌کردند و جلوی منبر می‌آمدند. سه پسر و دختر من هم در میان آنها بودند. کودکان، جلوی منبر را پر کرده بودند و چه در حالت به‌روی افتاده و چه زانو زده، با فریادهای خود عیسی را می‌خواندند. برخی دست‌های خود را چنان به هم می‌مالیدند و می‌فشردند که گویی آتش خدا از میان آنها گذشته باشد. در حدود صد نفر در مقابل منبر جمع شده بودند و امواج حضور روح‌القدس سراسر محراب را در بر گرفته بود. دیدم که کودکان بدون این که کسی آنها را لمس کرده باشد، یکی بر روی دیگری در حال افتادن می‌باشند. این تصویر، بازی دومینو را به یاد می‌آورد. به مدت یک ساعت و نیم [در حقیقت یک ساعت و پانزده دقیقه، اما من نخواستم تغییری در نوشته‌ی او بدهم (نویسنده)] ما غرق در حضور خدا بودیم. تقریباً در انتهای جلسه، کودکان و والدین، در حالی که خدا قلب‌های آنان را به هم پیوند زده بود، همدیگر را در آغوش گرفتند و گریه کردند.

کودکی ده ساله تعریف کرد که وقتی روی زمین خوابیده بود، پرتوهای درخشان نور سفیدی را دیده است که از سقف به سمت پایین، بر روی تکتک افراد، در حال تابیدن بوده است. عده‌ی بسیاری از بزرگسالان حاضر در کلیسا و اعضای گروه همسرایان، همین شهادت را تکرار نمودند. هیچ‌کس زودتر از ساعت ۱۱ شب، کلیسا را ترک نکرد. کودکان را گریه‌کنان از جلسه خارج کردند.

من هنوز گزارش‌هایی از خانواده‌های دگرگون یافته دریافت می‌کنم، کودکان در حال شهادت دادن و اطاعت کردن و غیره می‌باشند. در مقام شبان، به راستی اعلان می‌کنم که خانواده و فرزندان من متحول گشته‌اند.

دکتر ال برایس

شبان ارشد کلیسای خانواده‌ی عهد محبت

ایالت کارولینای شمالی، فایتویله

روایت آن کودک که پرتوهای درخشان نور سفید را در حال تابیدن از سقف کلیسا دیده بود، توجه مرا به خود جلب کرد. در کتاب حبقوق می‌خوانیم:

«ای خداوند، آوازه تو را شنیده‌ام؛ خداوند، از کارهایت در شگفتم. در میان این سال‌ها، آن‌ها را زنده ساز، در ایام ما، آن‌ها را بشناسان، و در حین غضب، رحمت را به یاد آور. خدا از تیمان آمد، آن قدوس، از کوه فاران. سلاه. جلال او آسمان‌ها را پوشانید، و ستایش او زمین را آکنده ساخت. درخشندگی او همچون نور بود؛ از دستش پرتوها ساطع می‌گشت، و قدرت او در آنجا پنهان بود.» (حقوق ۳: ۲-۴)

یقین دارم که آن پسر بچه، هیچ اطلاعی نداشت که حبقوق نبی چیزی شبیه به شهادت او را در گذشته‌ای بسیار دور ثبت کرده است. ما با چشمان خود شاهد عملی شدن نبوت یوئیل نبی گشتیم: «... پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد، پیرانان خواب‌ها و جوانان تن رویاها خواهند دید.» (یوئیل ۲: ۲۸) کودکی ده‌ساله بدون دانش قبلی، رویایی را توصیف می‌کند که پیشاپیش در کلام خدا به تصویر کشیده شده بود.

پسر بچه‌ی دیگری با شهادت اعلام کرد که: «مادر، روزه تمام نشده است!» در عین حال که این گفته‌ی او حاوی پیامی نبوتی بود، همچنین بازگوکننده‌ی خواسته‌ی دیگران نیز بود. کودکان و نوجوانان، حضور خدای زنده را تجربه کردند و زندگی‌هایشان دگرگون شد. آن‌ها خواهان ادامه دادن روزه و متوقف نکردن آن بودند.

آن شب، همسر شبان، قسمتی از کلام خدا را که در مورد آن اتفاقات با قلب او حرف زده بود، با ما در میان گذاشت:

«لکن الان خداوند می‌گوید بازگشت نموده و با تمامی دل و با روزه و گریه و ماتم، به آمدن نزد من ادامه دهید. [تا آن زمان که هر مانعی برطرف شود و رابطه‌ی بین ما احیا گردد] و دل خود را چاک کنید نه رخت خویش را.» (یوئیل ۱۲: ۱۳-۱۴)^[۴]

هنگامی که او این آیه‌ها را می‌خواند، دل در درونم می‌تپید. عبارت «به آمدن نزد من ادامه دهید» توصیف کننده‌ی عزم و اراده‌ی آن کلیسا بود. مردم در طلبیدن قلب خداوند، مصمم بودند. آن‌ها حاضر به عقب نشینی از

۴ این آیات از ترجمه‌ی AMPLIFIED، که نویسنده از آن در این نقل قول استفاده کرده، ترجمه شده است.

این تصمیم نبودند.

خداوند به ما تعلیم می‌دهد که، دل خود را چاک کنید و نه رخت خویش را. کلیساها و ایمان‌دارانی را دیده‌ام که در ظاهر، تمام این اصول را رعایت کرده‌اند، اما آن چنان که این کلیسا، قلب خدا را لمس نمود، موفق به انجام این کار نشده‌اند. دلیل آن چیست؟ ممکن است آن‌ها روزه بگیرند، جلسات دعا برگزار کنند و در ظاهر، از برآوردن بسیاری از خواسته‌های جسمانی خود پرهیز نمایند؛ با چاک دادن رخت خود، ظاهری متقاعدکننده کسب کنند، اما در باطن، همچنان دل نافرمان خود را پنهان نگاه می‌دارند. آن‌ها همچنان به جای این که در فکر خدمت به دیگران باشند، به زندگی کردن مطابق برنامه‌ی خود ادامه می‌دهند. تسلیم و اطاعتِ درونی، بسیار بیشتر از نشانه‌های ظاهری مسیحیت، خدا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. یوئیل نبی ادامه می‌دهد:

«در صهیون کرنا بنوازید، زمانی را به روزه اختصاص دهید، و به گردهم‌آیی مخصوص فرا خوانید. قوم را گرد آورید، و جماعت را تقدیس نمایید؛ پیران را جمع کنید، و کودکان و شیرخوارگان را گرد آورید. داماد از حُجرهٔ خویش به در آید، و عروس از حِجله‌اش.» (یوئیل ۲: ۱۵-۱۶)

وقتی همسر شبان خواندن آیات را ادامه داد، آتشِ درون قلبم شعله‌ورتر گردید. این آیات دقیقاً توصیف می‌کردند که خدا چگونه چهل روز پیش، این کلیسا را هدایت کرده است. وقتی در آن شب، آن کلام نبوتی چون کرنا نواخته شد، همه باید خدا را می‌طلبیدند. از رهبران گرفته تا کودکان، هیچ استثنایی وجود نداشت. او ادامه داد:

«پس از آن، روح خود را بر تمامی بشر فرو خواهم ریخت؛ پسران و دختران شما نبوت خواهند کرد، پیرانتان خواب‌ها و جوانانتان رؤیاها خواهند دید. نیز در آن روزها حتی بر غلامان و کنیزان، روح خود را فرو خواهم ریخت.» (یوئیل ۲: ۲۸-۲۹)

بارها نقل‌قول‌هایی از این آیه شنیده‌ام. در حقیقت، از آن روزی که من نجات یافته‌ام تا به امروز، چه سایر ایمان‌داران و چه خادمان به‌کرات به

یوئیل ۲۸:۲-۲۹ اشاره کرده‌اند. این آیات، از نبوت کردن و دیدن رویاها توسط پسران و دختران، همراه با نشانه‌ها و شگفتی‌های روح‌القدس سخن می‌گوید، با این وجود عبارت «پس از آن» اغلب در موعظه‌ها و مباحثات نادیده گرفته شده است. وقتی در مورد اتفاقی که «پس از آن» اتفاق خواهد افتاد نبوت می‌شود، در نتیجه باید رویدادی مهم «پیش از آن» اتفاق بیفتد و آن رویداد، نزدیکی جستنِ کلیسا به خداوند در پاسخ به نوای کرنا می‌باشد. وقتی ما به خداوند نزدیک می‌شویم، او به گونه‌ای قدرتمند به این حرکت ما پاسخ می‌دهد. زمانی که او ما را فرا می‌خواند، باید به او نزدیک شویم. اصل مهم دیگر، رعایت زمان است. این اصلی است که بسیاری از ایمان‌داران از آن غفلت می‌کنند. من بر این باورم که با مطالعه‌ی این کتاب، شما متوجه خواهید شد که در عین حال که دعوت خداوند از ایمان‌داران در نزدیک شدن به او توسط دعا و مشارکت، همواره به قوت خود باقی است، اما زمان و موسمی فرا می‌رسد که او ما را برای اهدافِ خاص و ویژه‌ای فرا می‌خواند. در چنین دورانی، پی بردن به اهمیت زمان، تبدیل به امر سرنوشت‌سازی می‌گردد، چون در صورت عدم نشان دادن واکنش در زمان مورد نظر او، برکاتی را که او آرزو دارد نصیب ما نماید، از دست خواهیم داد.

در چنین زمان‌هایی آنچه باید فراتر از اراده و خواست ما مورد تأکید قرار گیرد، اطاعت است. آنچه خداوند، بسیار بیشتر از قربانی‌ها از آن خشنود می‌گردد، اطاعت است. کلیساهایی را دیده‌ام که به‌طور منظم روزه می‌گیرند و دعاهای زنجیره‌ای برگزار می‌کنند. اعضای امین کلیسا، خواب شب خود را برای حفظ تسلسل زنجیره‌ی دعاها قربانی می‌کنند. با این حال، این رویه تجربه نمودن حضور و قوت خداوند را تضمین نمی‌کند. اغلب شاهد بوده‌ام که این کلیساها، از آن چیزی که کلیسای مورد بحث من به فراوانی از آن برخوردار است، بی‌بهره‌اند. به ظاهر، رفتار و عملکرد درستی از خود نشان می‌دهند، اما مشکل در وضعیت قلب آن‌ها می‌باشد.

این موضوع، در مورد افراد نیز صدق می‌کند. اشخاص بسیاری را دیده‌ام که به‌طور منظم در دعا و روزه می‌باشند، با این وجود در مقایسه با افرادی که به اندازه‌ی آنان قربانی نداده‌اند، اما به هدایت روح‌القدس واکنش مثبت نشان

داده‌اند، صاحب آزادی، قوت و شناختی صمیمانه از خداوند نمی‌باشند. این کلیسا، صدای خدا را مورد توجه قرار داد. با گذشت یک سال و نیم، تعدادشان دو برابر افزایش یافت. در واقع، ساخت کلیسایی که جلسه‌ی آن شب در آنجا برگزار شد، تازه به پایان رسیده بود و ظرف شش ماه آینده، آن‌ها می‌بایست بنای کلیسای جدیدی را آغاز می‌کردند. من و شبان در ماه‌های آتی، به دفعات با هم صحبت کردیم. او گفت: «جان، جلسه‌ی عبادتی دوم ما در روزهای یکشنبه که ساعت ۱۰ صبح شروع می‌شود، همواره بین ساعت ۲ الی ۳ بعدازظهر به پایان می‌رسد.» در یک روز یکشنبه، او با من تماس گرفت و گفت که مجبور شده است به مردم بگوید: «خواهش می‌کنم به منازل خود بروید!» او گفت آن‌ها در حالی که به من نگاه می‌کردند، همچنان ایستاده بودند و قصد ترک جلسه را نداشتند. خداوند کلام خود را تحقق بخشید. آن جلسات، پرقدردان‌ترین و مؤثرترین جلساتی بودند که ما تجربه کرده‌ایم. از طریق همکاری ما با روح قدوس او و اطاعت ما از هدایت‌اش، او خواسته‌ی خود را عملی نمود. سه سال سپری شده است، با این وجود، شبان، همچنان در حال دریافت شهادت‌هایی از جلسه‌ی آن شب می‌باشد. ثمرات، بر جای مانده‌اند. از آن زمان به بعد، من بارها برای خدمت در آن کلیسا حضور یافته‌ام و چیزی جز افزایش اشتیاق و عطش صادقانه‌ی خدا در میان آن‌ها ندیده‌ام.

نشانه‌ای از آنچه در پیش است

یک سال پیش از این وقایع، به مدت یک هفته در کوالالامپور پایتخت مالزی، مشغول خدمت در بزرگ‌ترین آموزشگاه کتاب مقدس کشور بودم. در هشتمین جلسه، ما اتفاق مشابهی را تجربه کردیم، اما این تجربه، ۵ الی ۱۰ دقیقه بیشتر به طول نینجامید. روح خدا بر دانشجویان و بسیاری از حضار فرو ریخت. آن جلسه، جلسه‌ی دیگری است که هرگز آن را از یاد نخواهم برد. صبح روز بعد هنگامی که در دعا بودم، خداوند با من سخن گفت: «آنچه دیروز شاهدش بودی، اتفاقی است که قرار است در همه جا رخ دهد، چون آن اتفاق، از آخرین جنبش‌های روح من است که در کلیسا اتفاق

خواهد افتاد!» او به من نشان داد که چگونه این عمل روح القدس، باعث به ثمر نشستن میوه‌های حقیقیِ قدوسیت در کلیسا خواهد شد و کلیسا را برای موسمِ حصادی که در پیش است، آماده خواهد نمود. خداوند قوم خود را با آتش شوق و عطشی که هرگز آن را در گذشته تجربه نکرده‌ایم، مشتعل خواهد نمود.

من ایمان دارم این کتاب بر حسب اتفاق در دستان شما قرار نگرفته است، بلکه این امر، خواست و اراده‌ی خدا بوده تا بدین وسیله عطش حضور خود را در شما به وجود آورد و شما را برای آنچه در شرف انجام آن است، مهیا سازد. ما باید خود را برای بازگشت دوباره‌ی او آماده کنیم. یوحنا‌ی رسول می‌نویسد: «به وجد آییم و شادی کنیم، و او را جلال دهیم، زیرا زمان عروسی آن بره فرا رسیده است، و عروس او خود را آماده ساخته است.» (مکاشفه ۱۹: ۷)

ما، آن عروس مسیح می‌باشیم و نقش تعیین کننده‌ای در مهیا نمودن خود، برای اتحاد و یکی شدن با او بر عهده داریم. می‌خواهم دوباره بر این موضوع تأکید نمایم: ما باید خود را آماده نماییم. پیوند ما با او، پیوندی است الهی. او تمام کار را برای ما به انجام نرسانیده است! سهم ما در تکمیل کردن کار او، پاسخ به تدارک اوست. او فیض را مهیا می‌نماید و ما آتش را در وجود خود شعله‌ور نگاه می‌داریم. او، به امید ملاقات با کلیسایی که لک و چین و نقص دارد (افسیسیان ۲۷: ۵) باز نمی‌گردد. بلکه به امید ملاقات عروسی پاک، که قلبش از قدوسیت حقیقی شعله‌ور است، باز می‌گردد.

فصل دوم

هدف نجات

خداوند که جهان هستی و هر آنچه در آن است را آفرید، از قصد و هدف خود، مبنی بر ساکن شدن در ما و میان ما، سخن می‌گوید.

من بارها شنیده‌ام که رهبران کلیسا برای توصیف روبرو شدن با حضور خدا، از کلمه‌ی «ملاقات» استفاده کرده‌اند. چه در مواردی که سخن از گروه در میان باشد، مانند جلسه‌ی عبادتی‌ای که در فصل پیش صحبت آن شد، و چه در مواردی که سخن از یک فرد در میان باشد. خواست خداوند، تنها انجام یک «ملاقات» نیست، بلکه فراتر از آن، او در پی «سکونت» است. اجازه دهید با مطرح کردن مثالی، تفاوت این دو را توضیح دهم: ما همسایگانی داریم که با هم بسیار دوست هستیم و من چندین بار برای این که دور هم باشیم، به منزل آن‌ها رفته‌ام. اما وقتی ملاقات ما تمام می‌شد، من به خانه‌ی خودمان، به محل سکونت خودم برمی‌گشتم. یکی از عالی‌ترین وعده‌هایی که خداوند به ایمان‌داران بخشیده است، این است:

«بین آن‌ها سکونت خواهم گزید و در میانشان راه خواهم رفت
و من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود.» (دوم
قرنتیان ۱۶:۶)

چه آیه‌ی فوق‌العاده‌ای! خداوند که جهان هستی و هر آنچه در آن است را آفرید، از قصد و هدف خود، مبنی بر ساکن شدن در ما و میان ما، سخن می‌گوید. بر حسب این وعده، پولس رسول می‌نویسد که:

«در او شما نیز با هم بنا می‌شوید تا به صورت مسکنی درآیید که خدا به واسطه‌ی روحش در آن ساکن است.» (افسیان ۲۲:۲)

این گفته‌ها، وعده‌های اوست که به ما عطا شده است. اما هر وعده‌ای، پیش‌شرطی به همراه دارد و اگر پیش‌شرط لازم برآورده نشود، وعده بی‌تأثیر خواهد بود؛ و این نه به‌خاطر عدم وفاداری خدا بلکه عدم وفاداری ماست. دروغ گفتن خدا، امری است غیرممکن اما باطل شمردن کلام خدا از جانب انسان، با نادیده انگاشتن یا تحریف آن، امر ممکن است. (مرقس ۱۳:۷) این سخن شامل وعده‌ی خدا مبنی بر ساکن شدن او در ما و میان ما نیز می‌گردد. پولس در ادامه می‌گوید:

«پس، خداوند می‌گوید: از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید. هیچ چیز نجس را لمس نکنید و من شما را خواهم پذیرفت.»
(دوم قرنتیان ۱۷:۶)

پیش‌شرط، این است که ما باید خود را از سیستم دنیا جدا کنیم. خداوند می‌گوید اگر این شرط را برآوریم، او ما را خواهد پذیرفت. برعکس، اگر جدا نشویم، پذیرفته نخواهیم شد. چرا او ما را نخواهد پذیرفت؟ در پاسخ، شناخت ما از خدا باید چنین باشد که او نور مطلق است و در او هیچ سایه‌ای از تاریکی نیست. تاریکی نمی‌تواند در کنار نور مطلق وجود داشته باشد. همان‌طور که در این پیام پیش خواهیم رفت، می‌بینیم که نور خداوند، حکایت از قدوسیت او دارد. کتاب مقدس نمی‌گوید که او صاحب قدوسیت است، بلکه اظهار می‌کند که او قدوس است (لاویان ۱۹:۲). نظام دنیا بر اساس تاریکی است و آنانی که جذب تاریکی می‌گردند، روشنایی را بر نمی‌تابند. خداوند اعلان می‌کند: «پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم.» (لاویان ۷:۲۰) جدا شدن ما به معنای خودداری از داشتن رابطه با دنیاست. یعقوب در عهد جدید به روشنی می‌گوید: «پس هر که می‌خواهد از خوشی‌های ناپاک این دنیا لذت بجوید، دیگر نمی‌تواند دوست خدا باشد.» (یعقوب ۴:۴ ترجمه‌ی تفسیری) در ترجمه‌ی هزاره، بی‌پرده‌تر آمده است:

«هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می‌سازد.»

پطرس، اشتیاق خدا برای قومی پاک را چنین مورد تأکید قرار می‌دهد: «بلکه همچون آن قدوس که شما را فراخوانده است، شما نیز در همه‌ی رفتار خویش مقدس باشید؛ چراکه نوشته شده است: مقدس باشید، زیرا که من قدوسم.» (اول پطرس ۱: ۱۵-۱۶) مقدس بودن، امری اختیاری نیست. اگر به پیش‌شرط خداوند مبنی بر جدا کردن خودمان از نظام دنیا توجه نشان ندهیم، او در ما و در میان ما ساکن نخواهد شد. در یکی از ترجمه‌های معاصر^(۱) (به زبان انگلیسی) چنین آمده است:

«خداوند می‌گوید: پس فساد و سازش را به جهت تعاقب نیکویی، ترک نمایید. با کسانی که شما را آلوده می‌کنند، معاشرت ننمایید. من می‌خواهم که تنها به من تعلق داشته باشید.» (دوم قرنتیان ۱۷:۶)

اهمیت وعده‌های خدا، مبنی بر پدر بودن او و ساکن شدنش در ما و در میان ما، ما را بر آن می‌دارد که به دقت پیش شرط‌هایی را که جهت تحقق آن وعده‌ها وضع شده است، مد نظر قرار دهیم. پولس، با در نظر گرفتن اهمیت این پیش‌شرط می‌نویسد: «پس ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزدايیم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال برسانیم.» (دوم قرنتیان ۷:۱)

آیات مطرح شده، چنان پرمفهوم هستند که می‌توان چندین جلد کتاب در مورد آن‌ها نوشت. اما درک بسیاری از ایمان‌داران از منظور این آیات، درک محدودی است. بسیاری، در کل، قادر به درک آن‌ها نیستند، چون از پیش‌زمینه‌ی این آیات اطلاعی ندارند. پولس در این آیه (دوم قرنتیان ۷:۱) در حال نقل قول گفته‌ی خدا به قوم اسرائیل، در عهد عتیق می‌باشد و با این کار، او همچنین نشان می‌دهد که آرزوها و خواسته‌های خداوند در قبال ما در عهد جدید، هیچ تغییری نکرده است. ما باید شرایط و روند رویدادهایی که سبب نوشته شدن این عبارات شده است را دریابیم. داشتن چنین دورنمایی، سبب می‌شود واژه‌ها، آن تأثیری که خداوند مد نظر داشته است را بر جای بگذارند.

فیلمی را در نظر بگیرید که در آن نویسندگان، کارگردان و بازیگران

(هنرپیشه‌ها) به دقت داستانی را طرح ریزی کرده‌اند که اوج آن در انتهای فیلم است. تا رسیدن به نقطه‌ی اوج داستان، بخش زیادی از داستان آشکار شده است و شما با همراه شدن داستان فیلم، که در حال هدایت شما به سمت آن صحنه‌ی سرنوشت‌ساز است، غرق آن گشته‌اید. در چنین لحظه‌ای اگر هنرپیشه‌ی فیلم، جمله‌ای بر زبان آورد که هیچ ارتباطی با کل داستان تا آن لحظه نداشته باشد، گفته‌ی او هیچ تأثیری بر روی شما نخواهد گذاشت. وقتی جوان‌تر بودم، این موضوع را شخصاً تجربه کرده‌ام. در حین این که پدر و مادرم به همراه خواهرانم مشغول تماشای فیلمی بودند، ناگهان وارد اتاق نشیمن شدم. آن‌ها مجذوب داستان فیلم شده بودند و هیچ چیز نمی‌توانست تمرکز آن‌ها را به هم بزند. آن‌ها، متوجه ورود من به اتاق نشدند. نگاهی به صفحه‌ی تلویزیون انداختم و در آن لحظه، به نظر آمد هنرپیشه‌ی اصلی جمله‌ی تأثیرگذاری را بیان کرد. خواهرانم شروع کردند به گریه کردن. اما گفته‌ی او مفهوم زیادی برای من نداشت. با خودم فکر کردم: عجب اتفاق جالبی! من از آنچه در حال جریان بود، بی‌اطلاع بودم؛ در حالی که سخنان او، آن‌ها را مسحور کرده و سبب برانگیخته شدن احساساتِ عمیقی در آن‌ها شده بود.

همین اصل در این مورد نیز کاربرد دارد. بسیاری از ایمان‌داران به این سخنان سرنوشت‌ساز، در نقطه‌ی اوج کلام خدا می‌رسند و بدون تأمل از روی آن‌ها می‌گذرند، چون خطِ داستانی که به آن سخنان منتهی شده است را متصور نیستند. جهت تجربه‌ی تأثیر واقعی آنچه خدا خطاب به ما می‌گوید، باید مسیر داستان و نمایش نامه‌ای را که منجر به بیان این عبارات شده است، درک نماییم. تشریح این مطلب، احتیاج به چندین فصل دارد. برای آغان، باید به سراغ کتاب خروج برویم.

نزدیک بروم

کتاب خروج با شرح بندگی فرزندان ابراهیم در مصر آغاز می‌شود. آن‌ها در حدود ۴۰۰ سال در آن سرزمین ساکن بودند. در ابتدا، شرایط سکونت مطلوب‌تر بود، اما با سپری شدن زمان، آن‌ها تبدیل به بردگان شدند و با

بی‌رحمی موردِ بدرفتاری قرار گرفتند.

موسی، که از پدر و مادری عبرانی متولد شده بود، از برخوردهای خشونت‌آمیز آن‌ها جان سالم به در برد؛ وقتی او طفلی کوچک بود، به منزل فرعون راه یافت و به عنوان نوه‌ی او، در آنجا بزرگ شد. وقتی چهل ساله شد، به دلیل خشم فرعون از ابراز وفاداری او به قوم خود، مجبور شد به سرزمین دیگری بگریزد.

پس از گذشت چهل سال، هنگامی که او گله‌ی پدرزن خود را در صحرا می‌چرانید، خدا خود را بر موسی مکشوف ساخت. آن مکاشفه در کوه سینا، یا کوه حوریب که معروف به کوه خدا بود، صورت گرفت. خداوند، چون شعله‌ی آتش از میان بوته‌ای بر او ظاهر شد. وقتی موسی دید بوته شعله‌ور است ولی نمی‌سوزد، با خود گفت: «نزدیک بروم و این چیز عجیب را ببینم که چرا بوته نمی‌سوزد. وقتی خداوند دید موسی نزدیک می‌آید، از میان بوته‌ی آتش او را صدا کرد.» (خروج ۳: ۳-۴)^۲

تا زمانی که موسی به حضور خداوند نزدیک نشده بود، هیچ اتفاقی بین او و خدا نیفتاده بود. وقتی خداوند دید که موسی مسیر از پیش تعیین شده‌ی چوپانی خود را جهت نزدیک شدن به او ترک کرده، او را صدا زده و اقدام به آشکار نمودن خود از طریق کلامش نمود. اگر موسی با بی‌دقتی، آن بوته‌ی سوزان را شایسته‌ی توجه و اعتنا نمی‌دید، شاید خدا بدون گفتن سخنی از او دور می‌شد. عهد جدید به ما تذکر می‌دهد: «به خدا نزدیک شوید که او نیز به شما نزدیک خواهد شد.» (یعقوب ۴: ۸)

چه کسی در ابتدا نزدیک می‌شود؟ خدا یا ما؟ خداوند، زمانی به ما اظهار عشق می‌کند که در ابتدا ما به او نزدیک شویم و او در پاسخ، برای مکشوف نمودن خود به ما نزدیک شود. این موضوع، پیام محوری این کتاب است. در حقیقت، سرنوشت زندگی ما بر این نقطه متمرکز شده است.

۲ این آیه از ترجمه‌ی کتاب مقدس شریف، نقل قول شده است. مترجم

هدف رهایی خدا

خداوند بر موسی ظاهر شد و به او گفت که باید نزد فرعون بروی و از جانب او بگوید که قوم را رها کند. برخلاف سرسختی و قدرت فرعون، خدا فرزندان ابراهیم را با دست زور آور خود و با معجزات، نشانه‌ها و شگفتی‌ها رهایی داد.

رهایی قوم اسرائیل از بندگی مصر، مانند نجات ما از اسارت گناه، در عهد جدید است. مصر، نمونه‌ی نظام دنیا و اسرائیل، به مثابه‌ی کلیسا می‌باشد. زمانی که ما تولد تازه یافتیم، از نظام استبدادی و ظالمانه‌ی دنیا رها شدیم. پس از رهایی، موسی باید فرزندان اسرائیل را به چه سمتی هدایت می‌نمود؟ هر گاه من این پرسش را در جلسات مطرح می‌کنم، به‌طور معمول، مردم پاسخ می‌دهند: «به سمت سرزمین موعود!»

اما این پاسخ، درست نیست. او باید آن‌ها را به سمت کوه حوریب یا سینا رهبری می‌کرد. سخنان خدا خطاب به فرعون از زبان موسی چنین بودند: «قوم مرا رها کن تا در صحرا مرا عبادت کنند.» (خروج ۱۶:۷؛ ۱۸:۸ و ۲۰:۹؛ ۱۰:۱۳ و ۳:۱۰) چگونه موسی می‌توانست قوم را بدون داشتن ملاقات با وعده دهنده، به سرزمین موعود ببرد؟ خواست خداوند برای قومش چنین نبود. اگر آن‌ها بدون مکاشفه‌ای از خدا وارد سرزمین موعود می‌شدند، آنجا را به سرزمین بت‌پرستی تبدیل می‌کردند.

این همان سرنوشتی است که برای عده‌ی بسیاری در کلیسا، که در ۲۵ سال گذشته نجات یافته‌اند، رقم خورده است.^[۲] در این مدت، در جذب مردم به سمت خدا، به جای تأکید بر طبیعت و شخصیت خدا، بیشتر بر وعده‌ها و برکات خدا تأکید شده است. پیام موعظت‌ها، به جای این که مردم را به شناخت و خدمت خداوند جلال جذب نماید، آن‌ها را به شیوه‌ی زندگی‌ای بهتر که با خود ضمانتی ابدی به همراه دارد، جذب می‌نماید. بسیاری از واعظان به دقت سعی می‌کنند پیام مثبتی را موعظه کنند که قادر به جذب شنوندگان زیادی باشد؛ آن‌ها از موعظه‌ی پیام تند و سرزنش آمیز صرف

۳ لازم به توضیح است که این کتاب در سال ۱۹۹۹ چاپ شده است. مترجم

نظر می‌کنند که در به وجود آمدن تغییراتی که شنوندگان در رویارویی با خدای قدوس به آن نیاز دارند، مؤثر است.

ملاقات در کوه سینا، موسی را متحول کرده بود و او آگاه بود که تجربه‌ی چنین ملاقاتی برای قوم، امری ضروری است. اگر او خداوند را در بوت‌هی شعله‌ور ملاقات نکرده بود، ممکن بود برای رهایی آن‌ها از بندگی و هدایتشان به سمت سرزمین موعود، خود دست به کار گردد؛ و دست به همان تلاش‌هایی می‌زد که در دوران جوانی انجام داده بود و پیامد آن‌ها، گریختن از نزد فرعون بود.

امروزه، بسیاری نه در اثر مکاشفه‌ی خدا، بلکه با شنیدن پیامی که توسط خادمانی که دعوت موعظه دارند، موعظه می‌شود، نجات را دریافت می‌کنند. اگر احساس می‌کنیم که در زندگی دعوت ویژه‌ای داریم اما اجازه نداده‌ایم که خدا ما را به آن طرف بیابان خود - جایی که او خودش را مکشوف می‌سازد - ببرد، هدف ما از رهایی مردم تنها رهایی یافتن صرف خواهد بود. اما هدف ما در رهایی مردم، باید آمدن نزد شخصی باشد که برای او آفریده شده‌ایم.

در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم:

«بدین‌سان موسی به جمیع حکمت مصریان فرهیخته گشت و در گفتار و کردار توانا شد. چون چهل ساله شد، چنین اندیشید که به وضع برادران اسراییلی خود رسیدگی کند. وقتی دید مردی مصری به یکی از آنان ظلم می‌کند، به حمایتش برخاست و با کشتن آن مصری، داد آن مظلوم را ستاند. موسی گمان می‌کرد برادرانش در خواهند یافت که خدا می‌خواهد به دست او ایشان را نجات بخشد، اما درنیافتند.» (اعمال رسولان ۲۲:۷-۲۵)

موسی رنج و درد را دید و در صدد تسکین آن برآمد. او همچنین از این که برای رهایی بخشیدن به قوم خدا فراخوانده شده است، آگاهی داشت. این دعوت، در دل او جای داشت. با این وجود، بدون مکاشفه‌ی خدا، او برای کار هدایت آن‌ها به سوی سرنوشتشان آماده نبود. رهبری، بدون داشتن هدفی درست می‌تواند در کل، بسیار مخاطره آمیزتر از عدم وجود رهبری باشد.

موسی یک رهبر بود، او هدفی داشت، اما هدف او ناقص بود. بدون مکاشفه‌ی خدا، در بهترین حالت، او می‌توانست آن‌ها را به سرزمین موعودی عاری از هدف حقیقی‌رهایی آن‌ها، که همانا کسب شناختی صمیمانه از خداست، رهبری نماید. به همین دلیل خدا موسی را به آن منطقه از بیابان خود برده بود تا دل موسی را از دنیایی که پشت سر جا گذاشته بود، پاک سازد. در بیابان، او می‌توانست با شوق و میل درونی، به مکاشفه‌ی خدا پاسخ دهد. آمادگی قلبی، او را قادر به گفتن این جمله نمود: «نزدیک بروم و این چیز عجیب را ببینم...»

ما باید دریابیم که هر خدمت «نیکو»، الزاما خدمتی حقیقی نیست. در سن چهل‌سالگی، آرزوی موسی مبنی بر آزادی قومش، آرزوی نیکویی بود اما آن خدمت، خدمتی حقیقی نبود. حوا، مجذوب وجه «نیکوی» درخت معرفت نیک و بد شده بود و نه وجه بد آن. «چون زن دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد...» (پیدایش ۶:۳) او وسوسه شد که شبیه خدا شود. چیزهای زیادی هستند که نیکو و شبیه خدا به نظر می‌رسند، و در عین حال در تضاد با ذات و شخصیت خدا می‌باشند. تنها زمانی به درستی قادر به تمییز دادن آنچه در حقیقت نیکوست، خواهیم بود که به شناختی صمیمانه و عمیق از او دست یافته باشیم.

شما را نزد خود آورده‌ام

موسی قوم خدا را از مصر بیرون آورد تا در بیابان، خدا را بپرستند. با این حال، آن‌ها بلافاصله به کوه سینا نرسیدند. سفری که می‌توانست ده یا یازده روز طول بکشد، سه ماه به طول انجامید. چرا خدا چنین عمل کرد؟ پاسخ ساده است و این وضعیت هیچ تفاوتی با آنچه برای موسی پیش آمد، ندارد: خدا می‌خواست برای آرامی گرفتن دل‌هایشان، زمانی به آن‌ها ببخشد تا همچنان که موسی مکاشفه‌ی خدا را پذیرا شد، آن‌ها نیز به همان شکل با آن روبرو شوند.

هنگامی که به دامنه‌ی کوه سینا رسیدند، موسی از آن‌ها جدا شد و برای

ملاقات با خدا به بالای کوه رفت. خداوند از میان کوه خطاب به موسی گفت: «این را به خاندان یعقوب بگو و به بنی اسرائیل اعلام کن...» (خروج ۱۹:۳) پیش از این که به خواندن آنچه خدا به موسی فرمود ادامه دهیم، باید در مورد مخاطب این سخنان اشاره‌ای داشته باشیم. آن سخنان، تنها خطاب به هارون و پسرانش نبود، و نیز تنها خطاب به پسران لاوی هم نبود. پیام خدا تمام قوم اسرائیل را شامل می‌شد. خطاب به هر شخصی که از بندگی مصر رهایی یافته بود، از کوچک‌ترین خاندان، خانواده و اشخاص، تا بزرگ‌ترین آن‌ها.

پیام خدا این بود: «شما خود دیدید که بر مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بال‌های عقاب‌ها حمل کرده، نزد خود آوردم.» (خروج ۱۹:۴) عبارت «و شما را نزد خود آوردم»، بازگوکننده‌ی دلیل کامل خلقت شما می‌باشد. انگیزه‌ی خدا از آفرینش شما و پرداخت چنان بهای سنگینی برای نجات شما این بوده است که شما را نزد خود آورد.

از ابتدای خلقت انسان، ما شاهد وجود این انگیزه می‌باشیم. چرا خدا انسان را در باغ قرار داد؟ آدم برای این هدف خلق نشد که خدمت رساندن پیام نجات به تمام جهان را بر عهده بگیرد. او قرار نبود در باغ مشغول ساختن پل‌ها و آسمان‌خراش‌های بزرگ باشد. او برای مصاحبت با خدای زنده، در باغ بود. ممکن بود در پی آن مصاحبت‌ها، فکر ساختن پل‌ها و آسمان‌خراش‌ها هم شکل می‌گرفت، اما این هدفی نبود که خدا برای هستی انسان در نظر گرفته بود.

در هفت سال اولی که نجات یافته بودم، در جلسات کلیسای بزرگی که بیشتر بر وعده‌ها و تدارکات خداوند تأکید می‌ورزید، شرکت می‌کردم و همچنین در آن اواخر، در آنجا خدمت نیز می‌کردم. آن کلیسا، کلیسایی بسیار بشارتی بود؛ کلیسایی که مشتاق بود خبر خوش انجیل را به سراسر جهان برساند. با این وجود، انجیلی که این کلیسا موعظه می‌کرد، به جای تأکید بر عالی بودن شناخت خدا، بر مزایای پادشاهی خدا تأکید می‌ورزید. به دلیل شهرت جهانی آن کلیسا، مردم از گوشه و کنار جهان برای شرکت در جلسات، زحمت سفر را بر خود هموار می‌کردند. غیرت رهبران کلیسا در دیدن نجات دیگران، به شدت مُسری بود. بسیاری از اعضای چنین کلیسایی

که در سطح جهانی بشارت می‌داد، اشتیاق شدیدی برای خدمت داشتند و بی‌شک من نیز یکی از آن‌ها بودم.

طی چند سالی که با آن کلیسا در ارتباط بودم، هر روز صبح بیدار می‌شدم و پیش از رفتن به سر کار، به مدت یک ساعت و نیم دعا می‌کردم. از خدا می‌طلبیدم که در رساندن مزدهی انجیل به گمشدگان و آنانی که محکوم به هلاکت بودند و همچنین در شفای بیماران، مرا به کار گیرد. از او درخواست می‌کردم تا برای رهایی اسیران مرا به نزد ملل مختلف بفرستد. بی‌وقفه، مشتاقانه به دعا کردن ادامه می‌دادم، تا این که روزی صدای خداوند را در قلبم شنیدم که به من گفت: «جان، دعاهایت را تعطیل کن!»

با خود فکر کردم، این نمی‌تواند صدای خدا باشد؛ این حتما صدای دشمن است! با این حال می‌دانستم که آن صدای خداوند بوده است. سرگردان شده بودم: «خداوند، چگونه امکان دارد تو چنین چیزی به من بگویی؟ من برای نجات، شفا و رهایی مردم دعا می‌کنم. این همان خواسته‌ی توست!» اما خدا آن سوی کلمات مرا می‌دید. او می‌دید که چقدر شناخت من از طبیعت او، کم و ناکافی است و می‌دانست که بدون داشتن شناخت کامل، اگرچه من در حال کمک به دیگران برای رها شدن از اسارت‌هایشان بودم، اما چنین خدمتی چه خود من و چه آن‌هایی که تحت تعلیم من قرار می‌گرفتند را در آخر به سوی اسارت دیگری در قالب بت‌پرستی، که به صورت مقید بودن به رعایت سلسله مراتب کلیسایی بروز پیدا می‌کرد، سوق می‌داد.

او خطاب به من گفت: «جان، هدف مسیحیت خدمت نیست. ممکن است تو دیوها را بیرون کنی، بیماران را شفا بخشی و مردم را به سوی نجات هدایت نمایی، با این حال، در آخر سر از جهنم در آوری.» او افزود: «یهودا شغل خود را در قبال پیروی من ترک کرد، او بیماران را شفا داد، مردگان را زنده و دیوها را بیرون کرد، اما او امروز در جهنم است.» آن کلمات، مرا مسحور نمودند.

باید به‌خاطر آوریم که وقتی شاگردان با قوت مسیح، برای شفای بیماران، زنده کردن مردگان و بیرون کردن دیوها اعزام شدند، یهودا در جمع شاگردان بود (متی ۱۰:۱-۸).

به سرعت پرسیدم: «پس هدف مسیحیت چیست؟»

بلافاصله پاسخ داد: «از نزدیک مرا شناختن!» سپس این گفته‌ی پولس را به یاد آوردم: «...همه چیز را فضل‌ه می‌شمارم تا او را بشناسم.» (فیلیپیان ۳: ۱۰)

خداوند در قلبم زمزمه کرد: «خدمت حقیقی، از دل رابطه‌ی نزدیک میان من و تو متولد خواهد شد!» دانیال نبی این حقیقت را با این آیه تأیید می‌نماید: «... ولی کسانی که خدای خویش را می‌شناسند نیرومند بوده، دست به عمل خواهند زد.» (دانیال ۱۱: ۳۲)

عیسی به صراحت می‌گوید که هر گاه کوری عصاکش کور دیگر شود، هر دو در چاه خواهند افتاد (متی ۱۵: ۱۴). این سخن در مورد تمام کسانی صدق می‌کند که بدون این که در ابتدا چشمان خود را برای دیدن خداوند باز کنند، در پی هدایت دیگران در رها شدن از اسارت‌هایشان می‌باشند. به همین دلیل پولس این‌چنین مجدانه و مشتاقانه دعا می‌کند که چشمان دل ما روشن گردد تا او را بشناسیم (افسیسیان ۱: ۱۸). در نور اوست که ما می‌بینیم (مزمور ۳۶: ۹). بدون مکاشفه‌ای از او، ما نابینا خواهیم بود. آنانی که از نزدیک او را نشناخته‌اند، شاید صاحب انگیزه‌های خوبی باشند، اما بدون مکاشفه‌ی خدا، در آخر، دیگران را به همان چاهی هدایت خواهند کرد که خود، راه آن را در پیش گرفته‌اند.

این اتفاق در سال‌های آغازین ایمان مسیحی من رخ داد. شبان کلیسا، به جای چشم دوختن به برکت‌دهنده، چشمانش را بر برکاتِ حاصل از عهد دوخته بود. سبک زندگی او که برگرفته از باور و عمل بر اساس وعده‌های عهد خداوند بود، بسیار پر زرق و برق بود، با این حال، او فاقد مکاشفه‌ای از شخصیت خدا بود و به سوی مسیر اشتباه کشیده شد. در آخر امر، او در مقابل جماعت کلیسا ایستاد و اعلام کرد که دیگر قصد ندارد به زندگی در کنار همسرش که مادر فرزندانش بود، ادامه دهد. او به اعضایش گفت، اگر نتوانند با این موضوع کنار بیایند، مختارند که کلیسا را ترک کنند. سپس او با یک خانم جوان، پرانرژی و بلندپرواز ازدواج کرد که او نیز مشغول خدمت بود. آن زن تبدیل به دام بزرگ زندگی او گردید. تعداد اعضای کلیسای او از چند هزار به چند صد نفر، کاهش پیدا کرد. سرانجام، او برای بار دوم طلاق گرفت و کلیسا را به مقامات شهری فروخت.

قلبی فروزان

موسی می دانست که چه چیزی باعث تحول زندگی او شده است: ملاقات و مصاحبت نزدیک با خدای زنده. او می دانست که قوم را به سمت کدام مقصد راهنمایی نماید. مسیر، مسیری مستقیم به سمت وعده‌ها نبود، بلکه به سمت آن شخص برآورنده‌ی راستین وعده‌ها بود. او هدف از خلقت خود را دریافته بود و بر لزوم یافتن قلب خداوند واقف شده بود. این عمل دست برکت دهنده‌ی خداوند نبود که قلب او را بر موسی مکشوف نمود، بلکه شنیدن سخنان خداوند، زمانی که رودرروی او ایستاده بود، باعث مکشوف شدن قلب خداوند گردید.

فصل سوم

بیرون آوردن مصر از درون خود

ظرف دو هزار سال گذشته، وظیفه‌ی ما به عنوان کلیسا این بوده است که برای مهیا شدن به جهت بازگشت او، خود را تقدیس نماییم.

هدف خدا از نجات فرزندان اسرائیل از اسارت مصریان، نزدیک نمودن آن‌ها به خودش و ساکن شدن در میان آن‌ها بوده است. این واقعیت را در گفته‌های او خطاب به موسی می‌بینیم: «و آنان خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آوردم، تا در میانشان ساکن شوم.» (خروج ۲۹:۶۶) به یاد آورید که خواست او، تنها یک «ملاقات» نبود، بلکه خواست او «سکونت» بوده است.

اکنون به سخنان پطرس در عهد جدید توجه نمایید: «با نزدیک شدن به او، یعنی به آن سنگ زنده که آدمیان رد کرده‌اند اما نزد خدا برگزیده و گرانهاست، شما نیز چون سنگ‌های زنده به صورت عمارتی روحانی بنا می‌شوید تا کاهنانی مقدس باشید و به واسطه‌ی عیسی مسیح، قربانی‌های روحانی مقبول خدا را تقدیم کنید.» (اول پطرس ۲:۴-۵) خدا در پی مکانی جهت سکونت می‌باشد؛ مکانی که پطرس آن را عمارتی روحانی می‌خواند. ما سنگ‌های زنده‌ی این مسکنی هستیم که خدا در آرزوی سکونت در آن است. پطرس، نقش ما به عنوان مسکن خدا را با نقش کهنانت، مرتبط می‌سازد. چرا او این دو را به هم ربط می‌دهد؟ در بین انسان‌ها، تنها کاهنان می‌توانستند بدون این که مورد داوری قرار بگیرند، به خدا نزدیک شوند. در میان تعاریف

بی‌شماری که از کاهن وجود دارد، آن تعریفی که از دیگران کامل‌تر است، این است که کاهن شخصی است که جهت خدمت نمودن به خدا می‌تواند به او نزدیک شود (حزقیال ۴۴:۱۳ و ۱۵). بدون شک، نزدیک شدن به او، پیش‌شرط سکونت او در ماست. ما باید قادر به ایستادن در حضور مقدس و مهیب او باشیم.

دوباره به اول پطرس برمی‌گردیم و می‌خوانیم:

«زیرا در کتب مقدس آمده است که: اینک در صهیون سنگی می‌نهم، سنگ زاویه برگزیده و گرانبها؛ آن که بر او توکل کند سرافکنده نگردد. این سنگ برای شما که ایمان آورده‌اید، گرانبهاست. اما آنان را که ایمان نیاورده‌اند [اما آنان را که اطاعت نکرده‌اند]^۱، سنگی که معماران رد کردند مهم‌ترین سنگ بنا شده است. و نیز سنگی که سبب لغزش شود، و صخره‌ای که موجب سقوط گردد. اینان می‌لغزند چون کلام را فرمان نمی‌برند، که این بر ایشان مقدر گشته است.» (اول پطرس ۲:۶-۸)

در این آیات، یک عبارت غیرعادی به چشم می‌خورد. پطرس می‌گوید: «برای شما که ایمان آورده‌اید... برای شما که اطاعت نکرده‌اید»، او مفهوم ایمان را در مقابل اطاعت قرار می‌دهد. امروز ما قادر به انجام این کار نیستیم. در حال حاضر، واژه‌ی ایمان، هیچ تصویر یا مفهومی از اطاعت یا ناطاعتی را در ذهن القا نمی‌کند. به همین علت است که بسیاری امروز در کلیسا، بر اطاعت تأکیدی ندارند. در حالی که در دوران نویسندگان عهد جدید، این دو مفهوم بسیار به هم نزدیک بودند. داشتن ایمان، تنها به معنای پذیرفتن وجود خداوند نبود، بلکه اطاعت از او را نیز شامل می‌شد. به عبارت دیگر در آن زمان، ایمان، اطاعت شما را در پی داشته است و شیوه‌ی زندگی نامطیعانه، گواهی بر عدم وجود ایمان بوده است. پولس می‌نویسد: «چون کامل شد، همه‌ی آنان را که از اطاعت می‌کنند، منشأ نجات ابدی گشت.» (عبرانیان ۵:۹)

اطاعت، عاملی سرنوشت‌ساز در امر نجات می‌باشد. عیسی، خود خاطر نشان نمود که افراد زیادی خواهند بود که به او ایمان خواهند آورد، او را

۱ نویسنده از ترجمه‌ی NKJV برای نقل قول این آیات استفاده کرده است. مترجم غیر از این عبارت، بقیه‌ی آیات را از ترجمه‌ی هزاره نقل قول کرده است.

سرور خواهند خواند و حتی در نام او معجزات خواهند نمود، با این همه، از ورود ایشان به پادشاهی خدا جلوگیری به عمل خواهد آمد، چون آن‌ها مطابق اراده‌ی خدا عمل ننموده‌اند یا از آن اطاعت نکرده‌اند. (متی ۷: ۲۱ را ببینید)

کاهنانی پادشاهانه که به نور حیرت‌انگیز او فراخوانده شده‌اند

فرزندان اسرائیل از دعوت خود لغزش خوردند یا به آن پاسخ ندادند. آنان، مقامی که به آن منصوب شده بودند را نپذیرفتند. اما پطرس در مورد ما چنین ادامه می‌دهد: «اما شما ملتی برگزیده و مملکتی از کاهنان و امتی مقدّس و قومی که ملک خاص خداست هستید، تا فضایل او را اعلام کنید که شما را از تاریکی به نور حیرت‌انگیز خود فراخوانده است.» (اول پطرس ۲: ۹) ما ملتی برگزیده و کاهنانی هستیم که پادشاه‌اند. خدا پادشاه است؛ او صاحب مقام سلطنت است. در نتیجه آنانی که برای خدمت به او نزدیک می‌شوند، باید دارای مقام (شاهانه، ملوکانه) باشند، زیرا تنها آن کسی که صاحب مقام سلطنتی است، حق خدمت و مصاحبت با پادشاه را دارد. او آنانی را که کاهنان او خوانده شده‌اند، از تاریکی به نور، ولی نه فقط نور، بلکه نور حیرت‌انگیز خود فراخوانده است. در بیان، برخی کلمات که برای توصیف عظمت خداوند به کار می‌روند، در اثر کاربرد بیش از حد، حساسیت و ارزش واقعی خود را در (گوش) ما از دست داده‌اند. بدون شک، «حیرت‌انگیز» یکی از آن کلمات است.

من در مورد سه کلمه‌ی حیرت‌انگیز^[۲]، شگفت‌انگیز^[۳] و هیبت‌انگیز^[۴] مطالعه‌ای انجام داده‌ام. این سه کلمه در ترجمه‌ی «ویرایش جدید کینگ جیمز»^[۵] در اغلب موارد برای توصیف خدا، صفات او و یا اعمال او به کار رفته‌اند، توجه کنید: حیرت‌انگیز یعنی «پراز اعجاز»، هیبت‌انگیز یعنی

Marvelous ۲

Wonderful ۳

Awesome ۴

New King James Version ۵

«پر از ابهت»، شگفت‌انگیز یا عجیب یعنی «پر از شگفتی». عیسی به واقع عجیب خوانده شده است (اشعیا ۶:۹)، با این همه، امروزه مردم از این کلمات برای توصیف اتفاقاتِ عادی روزانه استفاده می‌کنند. از تماشای فیلمی لذت می‌برند و می‌گویند: «فیلم بسیار حیرت‌انگیزی بود» و یا «چه قدر فیلم شگفت‌انگیزی بود!». ورزشکاری مورد تحسین آن‌ها قرار می‌گیرد و می‌گویند: «او حیرت‌انگیز است!». حال زمانی که واعظی در مقابل مردم می‌ایستد و اعلام می‌کند که «خداوند حیرت‌انگیز است»، آن‌ها قادر به درک جنبه‌ی مورد تأکید او نیستند، چون بارها و بارها، این کلمه را در توصیف یک بازیکن تمام حرفه‌ای بسکتبال شنیده‌اند. دعای من این است که پیام این کتاب، چنین تصویری را تغییر دهد.

وقتی پطرس می‌گوید او ما را از تاریکی به نور حیرت‌انگیز خود فراخوانده است، برای توضیح عظمت ذات خدا، واژه‌ای بسیار قوی را به کار می‌برد. زیرا خدا نورِ مطلق است و در او هیچ تاریکی وجود ندارد. این نور عظیم، از جلال او ساطع می‌گردد، جلالی که انسان خاکی نمی‌تواند به آن نزدیک گردد. بار دیگر همانند دوم قرن‌تیان فصل ششم، بدون داشتن درکی درست از پیش زمینه‌ی متن، موفق به درک کامل این عبارت نخواهیم شد. با هم دوباره به کتاب خروج باز می‌گردیم تا به کاوش خود، برای پی بردن به ماهیت وعده‌ی خدا مبنی بر سکونت او در میان قوم خود، ادامه دهیم.

باید رخت خود را بشوییم

در فصل گذشته، آموختیم که موسی فرزندان اسرائیل را در خروج از مصر رهبری نمود، که این واقعیت، امروز متناظر است با واقعیت‌هایی و خلاصی ما از دنیا. او آنان را از مصر به سمت کوه خدا، کوه سینا هدایت نمود. او آن‌ها را در پای کوه تنها گذاشت و به بالای کوه، نزد خدا رفت و این سخنان را شنید:

«شما خود دیدید که بر مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بال‌های عقاب‌ها حمل کرده، نزد خود آوردم. حال اگر واقعاً صدای مرا بشنوید

و عهد مرا نگاه دارید، از میان جمیع قوم‌ها، ملک خاص من خواهید بود، زیرا تمامی زمین از آن من است. شما برای من مملکتی از کاهنان، و امتی مقدس خواهید بود. این است آنچه باید به بنی‌اسرائیل بگویی.»
(خروج ۴:۱۹-۶)

اکنون دانستیم که سخنان پطرس از کجا گرفته شده است. در اصل، آن‌ها خطاب به قوم اسرائیل گفته شده‌اند. خداوند این سخنان را تنها خطاب به هارون و پسرانش نگفته است و همچنین، نه فقط خطاب به قبیله لاوی^[۷]، او خطاب به تمام قوم، تک‌تک مردان و زنان و کودکان عبرانی گفت: «شما برای من مملکت کهنه خواهید بود»، آیا متوجه این حقیقت می‌شوید که این آرزوی قلبی او بوده است که تک‌تک آنان مانند موسی وارد حضور او شوند؟

«خداوند به موسی فرمود: «نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس کن. به آنها بگو جامه‌های خود را بشویند و روز سوّم آماده باشند، زیرا در روز سوّم خداوند در برابر دیدگان همهٔ قوم بر کوه سینا نزول خواهد کرد.» (خروج ۱۰:۱۹-۱۱)

ما باید به دقت مفهوم این دو آیه را مورد بررسی قرار دهیم. نخست این که تمام این داستان، حاوی نبوت است. نه تنها این نبوت شامل آن‌ها گردید، بلکه همچنین این آیات از کلام خدا، خطاب به ما نیز می‌باشد. خدا به موسی فرمود که بعد از دو روز، او بر مردم ظاهر خواهد شد. در طی آن مدت، موسی باید آن‌ها را تخصیص^[۷] می‌نمود، که این کار شامل شست‌وشوی لباس‌هایشان می‌شد.

در دوم پطرس ۸:۳ می‌خوانیم: «اما ای عزیزان، از این نکته غافل مباشید که نزد خداوند یک روز همچون هزار سال است و هزار سال همچون یک روز» و همچنین نویسنده‌ی مزامیر می‌نویسد: «زیرا هزار سال در نظر تو همچون روزی است که گذشت یا چون پاسی از شب.» (مزامیر ۹۰:۴) یک روز خداوند، برابر با یک هزار سال ماست. با این وصف، از زمان قیام عیسی از مردگان چه مدتی گذشته است؟ تقریباً دو روز، پاسخ این است، ما در انتهای

۶ در ترجمه‌ی هزاره، «سبت» به «قبیله» تغییر یافته است.
Consecrate ۷

روز دوم هستیم.^[A] مورخان، خاطر نشان کرده‌اند که تاریخ رستاخیز عیسی در حدود سال‌های ۲۸ یا ۲۹ میلادی می‌باشد. بر اساس زمان‌بندی نبوتی خدا، ما بسیار به زمان بازگشت او نزدیک هستیم. به این ترتیب، بلافاصله متوجه ارتباط موجود بین آنچه خدا به قوم اسرائیل فرموده و آنچه به ما می‌گوید، می‌شویم. در دو هزار سال گذشته، وظیفه‌ی ما به عنوان کلیسا این بوده است که خود را برای بازگشت او آماده کنیم.

تخصیص نمودن به چه معناست؟ امروزه به ندرت این کلمه را می‌شنویم. تخصیص نمودن به معنای تقدیس نمودن می‌باشد و تقدیس نمودن به معنای جدا کردن می‌باشد. به عنوان یک مثال خوب، می‌توانیم زنی را فرض کنیم که برای همسری یک پادشاه انتخاب شده است. او را به درون کاخ سلطنتی می‌آورند تا خادمان حرم پادشاه به او رسیدگی نمایند. وظیفه‌ی خادمان حرم، آماده کردن او برای پادشاه خواهد بود. از آن لحظه به بعد، او دیگر مانند سایر زنان زندگی نخواهد کرد، چون او را برای پادشاه تخصیص، تقدیس و یا جدا می‌کنند. به هر حال اگر او همکاری نماید، بهایی که او برای تقدیس شدن خواهد پرداخت، در مقابل مزایای بی‌ظنیری که در انتظار اوست، بسیار اندک خواهد بود. او صاحب امتیاز انحصاری داشتن رابطه‌ی صمیمانه با پادشاه خواهد بود. تمام دارایی پادشاه، مال او خواهد بود. در مقابل، پادشاه چه انتظاری از او دارد؟ این که او، از آن پادشاه باشد، فقط از آن پادشاه! این مثال، به‌طور کامل مفهوم این گفته‌ی خداوند که فرمود: «برای من مقدس باشید، زیرا من، یهوه، قدوس هستم و شما را از قوم‌ها متمایز ساخته‌ام تا از آن من باشید.» (لاویان ۲۰:۲۶) را به تصویر می‌کشد.

وقتی خداوند به اسرائیل فرمود که خود را تخصیص نمایند، منظورش این بود که «من شما را از مصر بیرون آورده‌ام؛ اکنون، شما مصر را از درونتان بیرون آورید. این کار شما را برای لحظه‌ی آمدن من در ابتدای روز سوم آماده خواهد کرد.» او اعلام کرد: «و ایشان رخت خود را بشویند.» هنوز آثار آلودگی مصر بر لباس‌های آن‌ها باقی مانده بود.

حتی امروزه نیز خدا خطاب به ما می‌فرماید: «من شما را از دنیا بیرون آورده‌ام، اکنون شما دنیا را از درونتان بیرون آورید. این کار، شما را

۱ یادآوری: این کتاب در سال ۱۹۹۹ نوشته شده است.

برای لحظه‌ی آمدن من در ابتدای هزاره‌ی سوم آماده خواهد کرد.» ما باید با شستن جامه‌هایمان، خود را از شر آلودگی‌های این دنیا خلاص کنیم. سخنان پولس را به یاد آوریم: «پس ای عزیزان حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم.» (دوم قرن‌تیان ۱:۷)

پولس توصیه می‌کند که رخت روح و جسم خود را بشوییم، همان‌طور که موسی به قوم اسرائیل گفت که رخت خودشان را بشویند. نکته‌ای که قصد خاطرنشان نمودنش را دارم این است که: ما باید خودمان، خودمان را بشوییم، نباید این کار را به خداوند محول نماییم. پولس نمی‌گوید: «و خون عیسی شما را از هر ناپاکی جسم و روح پاک خواهد نمود، پس فقط بر محبت او توکل نمایید.» آیا خون عیسی قادر است ما را از هر ناپاکی و گناه، پاک نماید؟ پاسخ این است که، بدون شک می‌تواند. با این حال، همان‌طور که در کلام خدا خواهیم دید، در این روند شست و شو ما هم سهمی داریم.

دو دیدگاه افراطی اشتباه

ظرف یک صد سال گذشته، دو دیدگاه افراطی در مورد تقدیس و قدوسیت، در کلیسا وجود داشته است. نخستین دیدگاه، به‌طور کامل بر جنبه‌ی بیرونی یا ظاهری تقدیس تأکید داشته است. اگر زنی آرایش می‌کرد، پس او مقدس نبود. اگر لباسی می‌پوشید که دامن آن تا بالای زانوها بود، زنی ناپاک تلقی می‌شد. ممکن است زنی لباسی بپوشد که تا مچ پا بلند باشد و مدل مویش به شکل گوجه فرنگی^۹ باشد، هیچ آرایشی نکرده باشد و هیچ جواهراتی هم نداشته باشد ولی با این همه از درون، صاحب یک روح اغواگر و وسوسه‌انگیز باشد. مردی ممکن است همواره فخر فروشی کند که هرگز زنا نکرده است یا همسرش را طلاق نداده است، اما همچنان، به هر زنی که از کنارش عبور می‌کند با چشم شهوت‌آلود نگاه می‌کند. این تقدیس نیست. این دیدگاه افراطی، به‌طور انحصاری بر جسم تأکید می‌کند در حالی که تقدیس، مقوله‌ای نیست که تنها جسم را شامل گردد. این طرز

۹ نوعی مدل موی کهنه و قدیمی و اشاره به بی‌توجهی به مدل مو سادگی است.

فکر، بسیاری را در کلیسا به سمت شریعت‌گرایی سوق داده است. دیدگاه افراطی دوم، که در اواخر قرن گذشته بیشتر مرسوم بوده است، بر این باور است که ما در جداساختن خود از دنیا، هیچ مسئولیتی برعهده نداریم. ما مسیحیان، به غیر از این واقعیت که گناهانمان بخشیده شده است، هیچ فرقی با آنان که در دنیا هستند، نداریم. این اواخر، یک هنرمند مسیحی سرشناس چنین اظهارنظر کرد که: «مسیحیان نزد مشاوران حقوقی می‌روند، مسیحیان مشکلات خانوادگی دارند و مسیحیان الکی می‌شوند. تنها تفاوت موجود بین ایمان‌داران و غیرایمان‌داران، ایمان ساده‌ی ما به خدای خالقمان می‌باشد که ما را دوست می‌دارد و هر روزه ما را یاری می‌نماید.» این‌گونه طرز فکر، از این تعلیم که در آن ما از مسئولیت پاک نمودن خود تبرئه می‌شویم، ریشه گرفته است. در حالی که این باور، دقیقاً خلاف کلام خدا می‌باشد. پطرس با اصرار توصیه می‌کند: «به همین جهت، در تمام رفتار و کردار خود، پاک و مقدس باشید، زیرا خداوند نیز پاک و مقدس است، همان خداوندی که شما را خوانده تا فرزند او باشید.» (اول پطرس ۱:۱۵ ترجمه‌ی تفسیری)

حقیقت، در میانه‌ی این دو دیدگاه افراطی قرار گرفته است. در تقدیس، میان نیروی انسانی و نیروی الهی، همکاری دو جانبه وجود دارد. عیسی، قدوسیت ماست (اول قرنتیان ۱:۳۰) با این حال «خواست خدا این است که مقدس باشید: خود را از بی‌عفتی دور نگاه دارید. هر یک از شما باید بدانند که چگونه در پاکی و برازندگی، بدن خود را تحت تسلط نگاه دارد... زیرا خدا ما را نه به ناپاکی، بلکه به قدوسیت فراخوانده است.» (اول تسالونیکیان ۴:۳-۷ ترجمه‌ی مژده) عیسی، فیض لازم برای قدوسیت ما را فراهم می‌نماید، اما ما باید با پاک نمودن خود توسط همان فیض، با او همکاری نماییم. در این صورت است که می‌توانیم در دنیا باشیم، اما از دنیا نباشیم.

در حضور او زیست خواهیم نمود

خدا به موسی فرمود که قوم را تقدیس نماید. آن‌ها می‌بایست خود را آماده می‌کردند، چون قرار بود خداوند در روز سوم، در نظر تمامی قوم بر کوه سینا نازل شود. نازل شدن او در نظر تمامی قوم، بدون آشکار شدن

جلالش امکان پذیر نبود. جدول زمان بندی ای که هوشع نبی نیز ارائه می نماید گویای این حقیقت است که دو هزار سال باید صرف آمادگی جهت آشکار شدن جلال او گردد.

«بیایید نزد خداوند بازگردیم، زیرا او ما را دریده است، اما شفایمان خواهد داد؛ او ما را مجروح کرده است اما زخم هایمان خواهد بست. پس از دو روز ما را احیا خواهد کرد، و در روز سوم ما را بر خواهد خیزانید تا در حضور او زیست کنیم.» (هوشع ۱:۶-۲)

پس از دو روز، یعنی دو هزار سال، ما را زنده خواهد کرد و در هزاره ی سوم ما را بر خواهد خیزانید. سومین هزاره، هزاره ی سلطنت مسیح خواهد بود (زمانی که مسیح به جهان بازخواهد گشت و هزار سال با جسم جلال یافته ی خود، سلطنت خواهد نمود. (مکاشفه ۲۰:۴)) هوشع در ادامه در مورد این بازگشت چنین می گوید:

«بیایید خداوند را بشناسیم،
و به جد و جهد در پی شناخت او باشیم.
طلوع او همچون فجر یقین است...» (هوشع ۳:۶)

طلوع او همچون فجر، یقین است. صبح سحر یا طلوع آفتاب، هر روز صبح در وقت مقرر خود فرا می رسد. شما به هیچ عنوان قادر به تأثیرگذاری بر زمان آن نمی باشید؛ به هیچ طریقی! چه شما آماده باشید، چه نباشید، سحر فرامی رسد. بازگشت عیسی در جلال خود، امری است محرز و تثبیت شده و هیچ چیز قادر به اعمال تغییر در تاریخ از پیش تعیین شده ی آن نمی باشد. پرسش این است که آیا ما در آن لحظه، از پیش آماده خواهیم بود؟ فرزندان اسرائیل باور داشتند که آماده اند، ولی آیا این چنین بود؟ آن ها هرگز در گذشته جلال او را ندیده بودند. آن ها نشانه های عظیم و شگفتی های او را دیده بودند و بهره ای که نصیبشان گردیده بود را دوست داشتند، اما آیا چنین واکنشی پس از روبرو شدن آنان با جلال او نیز از ایشان سر می زد؟ آیا این امکان وجود دارد که شما در فضای صورت گرفتن معجزات، کاملاً احساس آرامش داشته باشید، با این حال هنوز برای رویارویی با جلال او مهیا نباشید؟ بیایید برای درک این موضوع، به پیش برویم.

فصل چهارم

جلال خداوند

جلال خدا، تمامی آن ویژگی‌هایی است که خدا را، خدا می‌سازد؛ یعنی تمام خصوصیات، اقتدار، قدرت و حکمت او - به معنای واقعی کلمه، عظمت و بزرگی بی‌کران او.

دو روز به روبرو شدن قوم اسرائیل با جلال خدا باقی مانده بود. آیا آن‌ها آماده بودند؟ آیا آن‌ها هشدار خدا در مورد آماده شدن را جدی تلقی کرده بودند؛ یا چنین استدلال می‌کردند که به همان ترتیبی که بارها و بارها شاهد رهایی خود توسط نیروی معجزآسای خداوند بوده‌اند، این مرتبه نیز در پی ظهور او هیچ اتفاق متفاوتی نخواهد افتاد؟ آیا ممکن است فراتر از آنچه تا حالا دیده‌ایم، چیز دیگری اتفاق بیفتد؟ و از این گذشته، تمام تجلی‌های خدا همیشه برای آن‌ها پیامدهای نیکویی به همراه داشت. به چه دلیل ظهور او می‌باید با دیگر تجلیاتش متفاوت باشد؟ گذر زمان، خود نشان خواهد داد. آیا با شنیدن این سخنان، سایر شنوندگان به غیر از موسی چنین استنباط نمی‌کردند که شاید آن‌ها بیش از حد دارای اعتماد به نفس شده‌اند و یا با آن قدوس، به حدی صمیمی شده‌اند که دیگر هیچ ترسی از او در دل ندارند؟ دو روز گذشت. در روز سوم، آفتاب در حال برآمدن بود. فضای حاکم، به‌طور غیرمعمولی ساکت و آرام بود. سکوت هراس‌انگیز حاکم، پیش از ظهور قادر مطلق تقریباً آزاردهنده بود. مردم رفته‌رفته تردیدشان بیشتر می‌شد. طبیعت، به مراتب از قوم خاص خدا نسبت به ظهور او هشیارتر بود. خورشید در میان تاریکی طلوع می‌کرد، اما این طلوع، طلوعی عادی نبود.

ناگهان از مکان نامعلومی، ابر غلیظی پایین آمد. ظاهر آن، به تنهایی ترسناک بود، با این حال پس از ظاهر شدن ابر، آواز بسیار بلند کرنا شنیده شد. آواز کرنا بلندتر و بلندتر گردید. چه چیزی می توانست منبع چنین صدای بلندی باشد؟ همزمان با پایین آمدن ابر بر روی کوه، نور درخشانی از آن ساطع و صدای رعد مهیبی شنیده شد. صدای رعد و برق بی وقفه، از آنچه مردم تا آن روز شنیده بودند، متفاوت بود. غرش آسمان، با صاعقه ها و آذرخش های بسیار درخشانی همراه بود که خورشید تحت تأثیر آن ها تاریک به نظر می رسید. فرزندان اسراییل از ترس شوکه شده بودند: «آن منظره چنان هراسناک بود که موسی گفت: از ترس به خود می لرزم.» (عبرانیان ۲۱:۱۲) با وجود ترس موسی، او از نقش رهبری خود، شانه خالی نکرد:

«آنگاه موسی قوم را برای ملاقات با خدا از اردوگاه بیرون برد، و آنها در پای کوه آماده ایستادند. کوه سینا را دود فرا گرفته بود، زیرا خداوند در آتش بر آن نازل شده بود. دود آن همچون دود کوره بالا می رفت، و تمامی کوه به شدت می لرزید. چون آواز کرنا بس بلندتر و بلندتر می شد، موسی سخن می گفت و خدا به صدا او را پاسخ می داد.» (خروج ۱۷:۱۹-۱۹)

جهان خلقت، عظمت او را آشکار می نماید

آن که بر آن کوه نازل شد، همان اوست که تمام کائنات را طرح ریزی و خلق نموده است. همان اوست که با انگشتانش ستارگان را در جای خود قرار داد. او که با دانش و حکمت خود، اساس زمین را استوار نمود. کسی که از ازل تا ابد وجود دارد.

برای سال های متمادی، خدشه دار شدن تصویر هیبت انگیز بودن خدایی که او را خدمت می کنیم، باعث نگرانی من بوده است. اشعیا اغلب در مورد عظمت و جلال خدا صحبت می کند. نبی می پرسد:

«آیا ندانسته و نشنیده اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده اید؟»

خداوند دار شدن تصویر شگفتی خدا در نظر قوم اسراییل، او را مات و مبهوت کرده بود. او می‌گوید:

«اوست که بر بالای دایره زمین نشسته است، و ساکنان آن به ملخ می‌مانند. اوست که آسمان‌ها را چون پرده می‌گستراند، و همچون خیمه‌ای به جهت سکونت پهن می‌کند... آن قدوس می‌گوید: مرا با که قیاس می‌کنید، تا با او برابر باشم؟ چشمان خود را به اعلی برافرازید و ببینید. کیست که این‌ها را آفرید؟ کیست که لشکر این‌ها را به شماره بیرون می‌آورد، و آن‌ها را جملگی به نام می‌خواند؟ به سبب کثرت قوت و عظمت قدرتش هیچ‌یک از آن‌ها گم نخواهد شد.» (اشعیا ۴۰:۲۱-۲۶)

خداوند آسمان‌ها را با دستانش آفرید، او آسمان‌ها را مثل پرده می‌گستراند. و او قادر است افلاک را با وجب ببیماید (اشعیا ۴۰:۱۲). فکرش را بکنید، او با فاصله‌ی بین انگشت کوچک و شست دست، عرض، طول و عمق جهان را اندازه‌گیری نموده است.

آیا هرگز به ابعاد جهان هستی اندیشیده‌اید؟ این و رای ظرفیت ذهن بشر است. شاید اگر سعی کنیم نگاهی کوتاه به پهنی کائنات بیندازیم، گوشه‌ای از جلال او چشمانمان را منور سازد. دانشمندان تخمین می‌زنند که میلیاردها کهکشان در جهان هستی وجود دارد، و هر کدام میلیاردها ستاره در خود جای داده است. وسعت هر کدام از این کهکشان‌ها در مقایسه با فضای موجود بین آن‌ها، بسیار ناچیز است.

خورشید ما، در یکی از این کهکشان‌ها قرار گرفته است. شب هنگام، وقتی به آسمان نگاه می‌کنید، تصویر کامل جهان را نمی‌بینید، آنچه می‌بینید، کهکشان کوچک ماست که در آن زندگی می‌کنیم؛ همان کهکشان راه شیری. شما تنها بخشی از آن را می‌بینید؛ اغلب ستارگان موجود در کهکشان کوچک ما، با چشم غیرمسلح قابل دیدن نمی‌باشند.

بنابراین بیایید از همین کهکشانی که در آن زندگی می‌کنیم، شروع کنیم. نزدیک‌ترین ستاره به کره‌ی زمین ما - به غیر از خورشید - ۴.۳ (چهار و سه دهم) سال نوری با ما فاصله دارد. شاید بپرسید سال نوری چیست؟ به زبان ساده، مسافتی است که نور در مدت یک سال می‌پیماید. سرعت

نور ۳۰۰,۰۰۰ کیلومتر در ثانیه می‌باشد. معادل ۱۰۸,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر در ساعت. این سرعت را با سرعت هواپیماها مقایسه نمایید، که با سرعتی در حدود ۸۰۰ کیلومتر در ساعت به پرواز درمی‌آیند. همان‌طور که می‌بینید، سرعت نور فوق‌العاده بالاست.

برای این که تصویری از میزان این سرعت داشته باشیم، بیایید فرض کنیم که شما می‌توانید با یک جمبوجت به سمت خورشید پرواز کنید. وقتی من به مقصد آسیا پرواز می‌کنم، که نسبت به محل سکونت من، در آن سوی کره زمین می‌باشد، این پرواز در حدود ۲۳ ساعت طول می‌کشد. اگر با همان هواپیما، با پروازی بدون توقف به سمت خورشید پرواز کنم، به تخمین، چنین سفری ۲۱ سال طول خواهد کشید. یک لحظه، ۲۱ سال پیش را به یاد آورید که چقدر از امروز شما دور ایستاده است. به آن زمان‌ها بیاندیشید. اکنون تصور کنید که تمام آن زمان را در هواپیمایی به سر ببرید که در حال پرواز به سوی خورشید می‌باشد. برای آن دسته از افراد که به رانندگی علاقمندند، باید بگویم که پیمودن این مسافت با اتومبیل، بدون هیچ توقفی چه برای استراحت و چه برای سوخت‌گیری، در حدود ۲۰۰ سال به طول خواهد انجامید. اما چه مدت طول می‌کشد که نور به کره‌ی زمین برسد؟ پاسخ این است که تنها هشت دقیقه و بیست ثانیه.

بیایید خورشید را به حال خود رها کنیم و نزدیک‌ترین ستاره به کره‌ی زمین را در نظر بگیریم. از پیش می‌دانیم که نزدیک‌ترین ستاره چهار و سه دهم سال نوری با ما فاصله دارد. اگر ماکتی به ابعاد کوچک از کره‌ی زمین، خورشید و نزدیک‌ترین ستاره به زمین بسازیم و اگر کره‌ی زمین ما به اندازه‌ی دانه‌ی فلفل باشد، در این صورت خورشید باید توپی به قطر ۲۰ سانتی متر باشد. طبق این مقیاس اندازه‌گیری، فاصله بین کره‌ی زمین و خورشید در حدود ۲۴ متر باید در نظر گرفته شود. و همین مسافت ۲۴ متری، بیش از ۲۱ سال طول می‌کشد که توسط هواپیما پیموده شود.

بنابراین وقتی نسبت بزرگی کره‌ی زمین و خورشید چنین باشد، با این حساب آیا می‌توانید فاصله‌ی نزدیک‌ترین ستاره به کره‌ی زمین دانه فلفلی ما را حدس بزنید؟ هزار متر، دو هزار متر و یا شاید چند کیلومتر؟ حدستان به هیچ وجه درست نبود. نزدیک‌ترین ستاره در فاصله شش هزار و پانصد

کیلومتری آن دانه‌ی فلفل باید قرار بگیرد. یعنی اگر دانه‌ی فلفل (کره زمین) را در میامی، در ایالت فلوریدا قرار دهیم، خورشید در فاصله‌ی ۲۴ متری آن خواهد بود، و در این ماکت نزدیک‌ترین ستاره به زمین از سیاتل، در ایالت واشنگتن عبور کرده و هزار کیلومتر آن طرف، در داخل اقیانوس آرام باید جا داده شود. برای رسیدن به این نزدیک‌ترین ستاره به وسیله‌ی هواپیما، چیزی در حدود ۵۱ میلیارد سال پرواز بدون وقفه باید صورت گیرد. در حالی که نور، تنها ظرف ۴.۳ سال از این ستاره به کره‌ی زمین می‌رسد.

اگر ستارگانی که شما شب‌ها با چشم غیرمسلح قادر به دیدن آن‌ها می‌باشید، در فاصله‌ی یک صد تا یک هزار سال نوری با زمین قرار دارند. اما تنها چند ستاره را می‌توانید با چشم غیرمسلح ببینید که در فاصله‌ی چهار هزار سال نوری از زمین قرار دارند (به یاد داشته باشید که آن‌ها جزو دورترین ستارگان از زمین در کهکشان کوچک ما نیستند). قصد ندارم مدت زمانی را که طول خواهد کشید تا با هواپیما به این ستارگان برسیم، محاسبه نمایم. اما وقتی شما به یکی از ستارگانی نگاه می‌کنید که در فاصله‌ی چهار هزار سال نوری از زمین قرار گرفته است، در حقیقت نوری را می‌بینید که در زمان ازدواج ابراهیم و ساره از آن ستاره ساطع شده است و با سرعت ۱۰۸,۰۰۰,۰۰۰ کیلومتر در ساعت، بدون هیچ وقفه و کند شدن، این مسافت را طی کرده است و دقیقاً در این لحظه به زمین رسیده است.

آنچه گفتیم در مورد ستارگان کهکشان کوچک راه شیری خودمان بود. ما هنوز به خود این جرأت را نداده‌ایم تا در مورد میلیاردها کهکشان دیگر صحبت کنیم. و این واقعیت را نیز فراموش نکنید که ما بین کهکشان‌ها، فضای بسیار وسیعی وجود دارد. برای مثال نزدیک‌ترین کهکشان به ما، کهکشان آندرومدا^(۱) می‌باشد. این کهکشان تقریباً در فاصله‌ی ۲,۳ میلیون سال نوری از زمین قرار گرفته است. یک لحظه به این مسافت بیاندیشید. بیش از دو میلیون سال طول می‌کشد تا نور، مسافت بین آن کهکشان و کره‌ی زمین را با سرعت ۱۰۸ میلیون کیلومتر در ساعت ببینید، و این نزدیک‌ترین کهکشان به ما است. میلیاردها کهکشان دیگر نیز وجود دارند. آیا با آنچه تا حال گفته شد، از مرز توانایی درک خود عبور کرده‌ایم؟

اشعیا اعلام می‌کند که خداوند این جهان بی‌کران را، با وجب خویش پیموده است. سلیمان با الهام روح‌القدس چنین می‌گوید: «ولی آیا خدا بر راستی بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک آسمان‌ها، حتی رفیع‌ترین آسمان‌ها، گنجایش تو را ندارد، چه رسد به این خانه که من بنا کرده‌ام.» (اول پادشاهان ۸: ۲۷) آیا گوشه‌ای از جلال آن کسی که بر کوه نازل شد، بر شما مکشوف گردید؟

پس مرا به که تشبیه می‌کنید؟

شاید لازم است تا مبحث خود را در مورد مقولات دیگری نیز که در برابر عظمت خدا کوچک و ناچیز می‌باشند، ادامه دهیم. اشعیا بیان می‌کند که او کوه‌ها را وزن نموده و تپه‌ها را در ترازو آورده است. او تمام آب‌های اقیانوس‌ها، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و برکه‌ها را به کف دست خود پیموده است. او آن خداوندی است که فرمان داد تا دریاها از حدودی که برای آن‌ها تعیین نموده بود، نگذرند (اشعیا ۴۰: ۱۲).

آیا تاکنون در مورد قدرت دریاها تأمل نموده‌اید؟ اگر شهاب سنگی به طول یک و نیم کیلومتر، در فاصله‌ی چند صد متری شهر لوس آنجلس در ایالت کالیفرنیا، در اقیانوس آرام بیافتد، چنان موج بلندی تولید خواهد کرد که قادر خواهد بود در تمام ساحل غربی آمریکا از سان دیگو^[۲] تا آنکوراج^[۳] در ایالت آلاسکا، تمام ساکنان را کشته و هر بنایی را نیست و نابود کند. آن موج به حرکت خود در طول اقیانوس ادامه داده و چندین کشور آسیایی را نیز محو خواهد کرد. در ضمن، شاید طول این موج به بلندی عمق اقیانوس آرام نباشد. بنابراین تصورش را بکنید، زمانی که تمام سنگینی آب اقیانوس‌ها بر روی بشریت رها شود چه فاجعه‌ای به بار خواهد آمد. قدرت و نیروی بسیار زیادی در آب اقیانوس‌های جهان خفته است، و در عین حال خداوند تکتک قطرات آن آب را با کف دست خود پیموده است.

ذرات ریز شگفت‌انگیز

خداوند اعمال حیرت‌انگیزی در ابعاد و مقیاس‌های بسیار بزرگ انجام داده است و آنچه او در عالم ذرات نیز به انجام رسانیده، به همان میزان شگفت‌انگیزند. دانشمندان سال‌ها وقت و سرمایه‌های کلانی صرف تحقیقات خود در مورد نحوه‌ی عمل این جهان طبیعت نموده‌اند. حکمت آن‌ها تاکنون، تنها موفق به کشف بخش کوچکی از اسرار خلقت این جهان طبیعت گشته است. پرسش‌های بسیاری هنوز در انتظار پاسخ‌های خود می‌باشند.

تمام گونه‌های حیات، بر اساس سلول‌ها آفریده شده‌اند. سلول‌ها جزو اصلی بدن انسان، گیاهان، جانوران و هر موجود زنده‌ی دیگری می‌باشند. بدن انسان که خود سراپا شگفتی است، از حدود ۱۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ سلول ساخته شده است. آیا این رقم را می‌توانید تصور کنید؟ در ضمن این تعداد، انواع بسیار متفاوتی را شامل می‌شود. حکمت او، وظایف مشخصی برای این سلول‌ها برنامه‌ریزی کرده است. آن‌ها دقیقاً بر اساس یک جدول زمان بندی شده رشد می‌کنند، تکثیر می‌شوند و سرانجام می‌میرند.

اگرچه با چشم غیرمسلح، سلول‌ها غیرقابل دیدن می‌باشند، اما آن‌ها ریزترین ذراتی نیستند که انسان شناخته است. سلول‌ها از ساختارهای بی‌شمار ریزتری تشکیل شده‌اند به نام مولکول، که خود نیز حتی از ساختارهای ریزتری به نام عنصر ساخته شده‌اند و در درون این عناصر نیز ساختارهای کوچک‌تری به نام اتم قرار گرفته است. اتم‌ها آن قدر کوچک می‌باشند که علامت نقطه‌ای که در پایان این جمله گذاشته شده است، حاوی میلیاردها اتم می‌باشد. بخش عمده‌ی ساختار اتم، فضای خالی می‌باشد. بخش باقی مانده‌ی آن، از پروتون، نوترون و الکترون تشکیل شده است. پروتون‌ها و نوترون‌ها، درست در وسط اتم، در داخل هسته‌ی بسیار ریز و متراکم جمع شده‌اند. بسته‌های بسیار ریز انرژی به نام الکترون‌ها با سرعت نور حول این هسته در حال چرخش می‌باشند. قوام همه چیز، در این اجزای هسته‌ی اتم می‌باشد.

بنابراین اتم، انرژی خود را از کجا می‌گیرد؟ و چه نیرویی این ذرات پرانرژی را در کنار هم نگه می‌دارد؟ دانشمندان این نیرو را نیروی اتمی می‌خوانند. این اصطلاح علمی، توصیف آن چیزی است که آن‌ها قادر به

توضیح دادن درباره‌ی آن نیستند. خداوند می‌گوید که او: «همه چیز را با کلام نیرومند خود نگاه می‌دارد.» (عبرانیان ۱:۳) و ما می‌خوانیم که: «همه چیز در او قوام دارد.» (کولسیان ۱:۱۷)

توقف کنیم و برای یک لحظه در این باره تأمل نماییم. ما خالق پر جلالی داریم که حتی جهان هستی قادر نیست او را در خود جای دهد. او کائنات را با کف دست خود می‌پیماید اما با این همه، چنان در طراحی این کره‌ی خاکی کوچک و مخلوقاتش جزییات را در نظر گرفته، که علم عصر حاضر، پس از سال‌ها تحقیق و مطالعه در برابر آن مبهوت مانده است.

بدون شک در مورد شگفتی‌ها و حکمت آفرینش او، چندین جلد کتاب می‌توان نوشت. در این کتاب من قصد انجام این کار را ندارم. هدف من این است که شگفتی و تعجب شما را نسبت به کارهای دست او برانگیزانم، چون آن‌ها جلال عظیم او را اعلان می‌کنند.

کیست که حکمت مرا انکار می‌کند؟

اکنون بهتر می‌توانید احساس ایوب، پس از بر زبان راندن پرسش‌ها و جملات احمقانه و بی‌خردانه خطاب به خداوند را درک نمایید و این که خداوند از میان گردباد او را خطاب کرده و گفت:

«این کیست که با سخنان عاری از معرفت تدبیر مرا در هاله‌ی ابهام فرو می‌برد؟ اکنون کمر خویش چون مرد ببند؛ از تو می‌پرسم و مرا پاسخ ده!» آنگاه که زمین را بنیان نهادم، کجا بودی؟ اگر فهم داری، مرا پاسخ ده! کیست که اندازه‌های آن را تعیین کرد؟ اگر می‌دانی بگو! یا کیست که ریسمان اندازه‌گیری بر آن کشید؟ پایه‌هایش بر چه چیز نهاده شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌ی آن را نهاد... «کیست که دریا را به درها مسدود ساخت، آنگاه که از رَجَم بیرون جَست، آنگاه که ابرها را جامه‌ی آن ساختم و تاریکی غلیظ را قنடاق آن، و از برایش حدود قرار دادم و پشت‌بندها و درها تعیین کردم، و گفتم: «تا اینجا می‌توانی پیش آیی و بس، و در اینجا امواج سرکش‌ات باید بازایستند؟» آیا در هیچ‌یک از روزهای زندگی‌ات به

صبح فرمان داده‌ای، یا فجر را از مکانش آگاهانیده‌ای، تا کران‌های زمین را فرو گیرد، و شیریران از آن تکانده شوند؟... آیا دروازه‌های مرگ بر تو آشکار شده است، یا دروازه‌های تاریکی غلیظ را دیده‌ای؟ آیا گستره زمین را درک کرده‌ای؟ مرا بگو، اگر این همه را می‌دانی! «راه مسکن نور کدام است، و مکان تاریکی کجاست، تا آن‌ها را به قلمروشان برسانی، و راه‌های منزلگه‌شان را درک کنی؟...» «آیا به مخزن‌های برف داخل شده‌ای، یا خزائن تگرگ را دیده‌ای، که آن‌ها را برای زمان تنگی نگاه داشته‌ام، به جهت روز نبرد و جنگ؟ راه مکان تقسیم نور کجاست، یا محل انتشار باد شرقی بر زمین؟» «کیست که مجرای برای سیلاب باران کنده باشد، یا طریقی به جهت صاعقه، تا بر زمینی که کسی در آن نیست باران بباراند، و بر بیابانی که هیچ انسانی در آن نباشد...» «آیا گردن‌بند ثریا را توانی بست، یا بندهای جبّار را توانی گشود؟ آیا صورتهای فلکی را در موسمشان بیرون توانی آورد، یا دُب اکبر را با فرزندانش هدایت توانی کرد؟ آیا قانون‌های آسمان را می‌دانی، یا آن‌ها را بر زمین حکمفرما توانی کرد؟» «آیا آواز خویش را تا به ابرها بلند توانی کرد، تا که سیلاب‌ها تو را بپوشاند؟ آیا برق‌ها توانی فرستاد، تا روانه شده، تو را گویند: «گوش به فرمانیم؟» (ایوب ۲:۳۸-۳۵)

زمانی که خداوند از صحبت باز ایستاد، ایوب با شرمندگی گفت:

«گوش من درباره تو شنیده بود، اما حال چشمانم تو را می‌بیند؛ از این روز خویشتن کراهت دارم، و در خاک و خاکستر توبه می‌کنم.» (ایوب ۴۲:۵-۶)

پیش از آزمایش‌های ایوب، خداوند به او می‌فرماید که هیچ‌کس چون او، بر روی کره‌ی خاکی وجود ندارد. خداوند فرمود که او کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود. ایوب نه تنها کلام خدا را می‌شنید، بلکه او همچنین آن‌ها را به خانواده و دوستانش نیز تعلیم می‌داد. با این وجود وقتی او خدا را دید، فریاد رحمت برآورد، زیرا در حضور خدای قدوس حتی با دیدی خوش‌بینانه، او بیش از یک مفلوک و بیچاره نبود. اشعیا مرد خداترس و امینی بود، اما وقتی خداوند را در رویایی دید، فریاد برآورد: «وای بر من که هلاک شده‌ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم.» (اشعیا ۶:۵)

جلال خدا، نیاز مطلق ما را به فیض او آشکار می‌نماید، زیرا بدون آن تا ابد نابود خواهیم شد. او بسیار عظیم‌تر است از آنچه ما تصورش را می‌کنیم. او چنان عظیم است که فرشتگانی که اعصار متوالی در پیش تخت او می‌باشند، در ترسی مقدس فریاد برمی‌آورند: «قدوس، قدوس، قدوس!» این خدا، همان خدایی است که در جلال خویش در نظر قوم اسراییل بر کوه نازل شد.

نوری که نتوان به آن نزدیک شد

اکنون بیایید بر جلال خداوند تمرکز نماییم. برخی در کلیسا جلال خدا را چون مه، ابر و یا تجلی‌ای در همان ردیف، توصیف می‌نمایند و ایمان داران شاید بگویند: «آه، جلال خدا بر آن جلسه نازل شد!» اما این بیانیه با سخنان عاری از معرفت تدبیر او را در هالهٔ ابهام فرو می‌برد (ایوب ۳۸: ۲)

اولین نکته این است که جلال خدا، یک ابر نیست. شاید بپرسید: «پس چرا تقریباً در تمام مواردی که در کتاب مقدس از ظهور جلال خدا صحبتی به میان آمده است، اشاره به ابر وجود دارد؟» خدا باید خود را در ابر مخفی سازد، زیرا او به حدی پرشکوه است که چشمان ما رویاروی شدن با جلال او را برنخواهند تافت. اگر ابر، روی او را نمی‌پوشانید، هر موجود زنده‌ای در آن نزدیکی نابود می‌گشت و بلافاصله می‌مرد. وقتی موسی تقاضا نمود که جلال خدا را ببیند، پاسخ خداوند بسیار قاطع بود: «روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.» (خروج ۳۳: ۲۰)

انسان فانی، قادر به ایستادن در حضور خدای قدوس و پرجلال نمی‌باشد. او آتش سوزاننده است که هیچ تاریکی در او نیست (عبرانیان ۱۲: ۲۹؛ اول یوحنا ۵: ۵). پولس درباره‌ی عیسی می‌نویسد: «...همان خدای متبارک که حاکم یکتا و شاه شاهان و رب ارباب است. او را که تنها وجود فناپذیر است و در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را هیچ کس ندیده و نتواند دید...» (اول تیموتائوس ۶: ۱۵-۱۶)

نور او نسبت به تمام نورهایی که ما بر زمین به چشم دیده‌ایم، متفاوت است. یکی از دوستانم، شبان کلیسایی در آلاباما بود. چندین سال پیش زمانی که او در ساختمان کلیسایی در حال تعمیر بوده، سانحه‌ای رخ داده

و قطعه‌ی سنگینی از مصالح ساختمانی بر روی او می‌افتد و سر، گردن و پیشتش می‌شکند. امدادگران وقتی به محل سانحه رسیدند، اعلام کردند که او مرده است و روی او را پوشاندند.

چند سال پیش با هم مشغول بازی گلف بودیم و در آن حین، من از او خواستم تا درباره‌ی تجربه‌ی خود در ملاقاتش با عیسی صحبت کند. من بازی او را خراب کردم، چون از حفره‌ی چهاردهم تا هجدهم، وقتی در حال صحبت بود، بی‌وقفه گریه کرد.

او گفت: «جان، من از مکانی دور، نور عظیمی را دیدم و به سرعت به سمت آن رفتم. هر چه به آن نزدیک‌تر می‌شدم، نور شدیدتر می‌شد. آن نور، به شدت درخشان و سفید بود؛ به حدی که قادر نیستم آن را با چیز دیگری مقایسه نمایم. بسیار پرتالو بود، به زحمت توانستم بایستم تا او را ببینم. به دلیل شدت نور نتوانستم اجزای صورت عیسی را ببینم، اما مطمئن بودم که خود اوست. آنچه دیدم نوری بسیار درخشان و تقریباً خیره‌کننده بود و چیزی که بیش از همه به چشم می‌خورد، قدوسیت خدا بود. آتش سوزان، تجلی قدوسیت او به نظر می‌آمد. کاملاً آگاه بودم که تک‌تک سلول‌های بدنم در معرض او قرار گرفته است. احساس می‌کردم که نور وجود او، در حال پاک کردن من می‌باشد. در حالی که نور او مرا پاک می‌نمود، کم‌کم اجزای صورت او را دیدم و ابتدا چشمانش را؛ چشمانی نافذ و مصمم، در عین حال مملو از محبت!»

در آخر، عیسی به او نشان داد که کارش بر روی زمین هنوز پایان نیافته است و او باید دوباره برگردد. مدتی بود که اعلام کرده بودند او مرده است و امدادگران روی او را پوشانده بودند. وقتی او به بدنش بازگشت و زیر پارچه‌ای که او را با آن پوشانده بودند شروع به حرکت نمود، با این کار تمام اطرافیان خود را به شدت ترسانند. امروز، او مرد زورآور دعاست و زندگی بسیار پارسایانه‌ای دارد.

پولس می‌نویسد عیسی در نوری سکونت دارد که نتوان به آن نزدیک شد، او را هیچ‌کس ندیده و نتواند دید. نویسنده‌ی مزمور می‌گوید، خداوند نور را همچون ردا به خود می‌پیچد (مزمور ۲:۱۰۴)، دوست شبان من، توانست خداوند را ببیند چون او در قالب جسم فیزیکی خود نبود. پولس تا

حدی، رویارویی با این نوری که به آن نتوان نزدیک شد را، در راه دمشق تجربه نمود. او خطاب به آگریپاس پادشاه چنین گفت: «هنگام نیمروز، ای پادشاه در بین راه ناگهان نوری درخشان‌تر از نور خورشید از آسمان گرد من و همراهانم تابید.» (اعمال ۱۳:۲۶)

پولس چهره‌ی عیسی را ندید، او تنها نوری را دید که از او ساطع می‌گردید که از نور آفتاب ظهر خاورمیانه نیز درخشان‌تر بود. من به مدت دوازده سال در ایالت فلوریدا زندگی کرده‌ام که به «ایالت آفتابی» معروف است. هرگز در آنجا مجبور نمی‌شدم از عینک آفتابی استفاده کنم، اما وقتی به خاور میانه سفر کردم مجبور شدم که از آن استفاده کنم. خورشید در آنجا، بسیار درخشان‌تر می‌باشد چون آب و هوای آنجا خشک و بیابانی است. بین ساعت هشت الی نه صبح خورشید آزاردهنده نبود اما از ساعت یازده تا دو بعدازظهر، بسیار درخشان و پرنور بود. با تمام این اوصاف، پولس می‌گوید که نور عیسی بسیار درخشان‌تر بوده است. ما به فرزندانمان آموزش می‌دهیم که هرگز به‌طور مستقیم به نور خورشید نگاه نکنند، چون نور مستقیم خورشید به شدت درخشان است و چشم، توانایی تحمل آن را ندارد. اما تصور کنید که شما قصد داشته باشید در محل زندگی خودتان به نور خورشید نگاه کنید، اگر ابر آن را نپوشاند این کار بسیار دشوار خواهد بود. جلال خداوند چندین مرتبه درخشان‌تر از نور خورشید است. یوئیل و اشعیا‌ی نبی، هر دو تأکید نموده‌اند که در روزهای آخر، زمانی که جلال خداوند آشکار گردد، خورشید رو به تاریکی خواهد نهاد:

«اینک روز خداوند می‌آید!... براستی که ستارگان آسمان و صُور فلکی‌شان، روشنایی خود را نخواهند داد؛ آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد، و ماه نور خود را نخواهد تابانید.» (اشعیا ۹۰:۳-۱۰)

وقتی شب‌هنگام در حال قدم زدن زیر آسمان صاف می‌باشیم، چه چیزی می‌بینیم؟ آسمانی پرستاره! اما وقتی سپیده‌دم، آفتاب طلوع می‌کند چه اتفاقی می‌افتد؟ ستاره‌ها ناپدید می‌شوند. آیا ستاره‌ها تا پیش از غروب خورشید از پهنه‌ی آسمان گریخته‌اند و سپس ناگهان در آسمان ظاهر می‌شوند؟ پاسخ منفی است. میزان روشنایی خورشید، در مقایسه با سایر ستارگان بسیار

بیشتر است. وقتی خورشید طلوع می‌کند، به این دلیل که نور آن، بسیار بیشتر از ستارگان است، آن‌ها را در تاریکی فرو می‌برد. زمانی که عیسی بازگردد، به دلیل این که جلال او بسیار درخشنده‌تر از خورشید می‌باشد، آن را به تاریکی فرو خواهد برد و در نتیجه خورشید از چشم‌ها پنهان خواهد شد، بر خلاف این که هنوز سوزان است. هلولیاه!

جلال خداوند بر هر نوری غلبه خواهد یافت. او نور کامل و همه‌گیر است. به این علت است که در بازگشت مجدد او انسان‌های این کره‌ی خاکی،

«از خوف خداوند و از کبریایی جلالش، به غارهای صخره‌ها و حفره‌های زمین داخل خواهند شد، آنگاه که او برخیزد تا زمین را به لرزه درآورد.» (اشعیا ۱۹:۲)

هر آنچه او را خدا می‌سازد

جلال خداوند چیست؟ جهت پاسخ به این پرسش، به درخواست موسی مبنی بر دیدن جلال خداوند برگردیم: «آنگاه موسی گفت: تمنا اینکه جلال خود را به من بنمایی.» (خروج ۱۸:۳۳)

معادل واژه‌ی «جلال» در زبان عبری، واژه‌ی "Kabowd" می‌باشد. در فرهنگ‌نامه‌ی استرانگ کتاب مقدس^[۴] این لغت چنین توصیف شده است: «سنگینی چیزی، که تنها از جنبه‌ی مثبت در کنایه به کار می‌رود.» این واژه همچنین شکوه، فراوانی و احترام نیز معنا می‌دهد. موسی در حقیقت از خدا درخواست می‌نمود: «که خود را در تمام شکوه خود بر من بنما.» پاسخ خدا را به دقت بخوانید: «من تمامی نیکویی خود را از برابر تو می‌گذرانم، و در برابر تو نام خود، یهوه را ندا می‌کنم...» (خروج ۱۹:۳۳)

پس از درخواست موسی مبنی بر دیدن تمام جلال خدا، خداوند آن را چنین می‌خواند: «تمامی احسان خود.» معادل کلمه‌ی «احسان» در زبان عبری واژه‌ی "Tuwb" می‌باشد. این کلمه به معنای «نیکویی در گسترده‌ترین مفهوم آن» می‌باشد. به عبارتی دیگر، نیکویی بدون هیچ مضایقه و دریغی.

خداوند ادامه می‌دهد: «نام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم.» پیش از آن که یک پادشاه وارد صحن کاخ گردد، منادی (جارچی) با اعلام نام او، ورود پادشاه را رسماً اعلام می‌کند. شیپورها نواخته می‌شوند، سپس او با تمام شکوهش وارد صحن شاهی می‌گردد. عظمت پادشاه آشکار شده است و در صحن پادشاه، هیچ شبهه‌ای مبنی بر این که پادشاه کیست، وجود ندارد. با این همه، اگر روزی این پادشاه، لباس عادی بر تن کند و بین مردم خویش، در کوچه‌های شهر، بدون هیچ همراهی قدم بزند، ممکن است مردم بدون این که هویت او را شناسایی کنند، از کنارش عبور نمایند. در اصل، این همان کاری است که خدا با موسی انجام داد. او فرمود: «نام خود را پیش روی تو ندا می‌کنم و با تمام جلال و ابهت خویش از کنار تو عبور خواهم نمود.» جلال خداوند در چهره‌ی عیسی مسیح، عیان گشته است (دوم قرن‌تیان ۶:۴). بسیاری اظهار کرده‌اند که رویایی از عیسی دیده‌اند و بر چهره‌ی او نگریسته‌اند. این موضوع امکان‌پذیر است، اما دیدن تمام جلال او، غیرممکن می‌باشد. پولس می‌نویسد: «آنچه اکنون می‌بینیم، چون تصویری محو است در آینه؛ اما زمانی خواهد رسید که روبرو خواهیم دید.» (اول قرن‌تیان ۱۳:۱۲) جلال او پشت شیشه‌ای مات، پنهان شده است زیرا انسان قادر نیست تمامی آن جلال را ببیند و زنده بماند.

شاگردان، پس از رستخیز عیسی از مردگان به صورت او نگریستند، اما او جلال خود را آشکارا ظاهر نمود. برخی حتی در عهد عتیق، موفق به دیدن خداوند شده‌اند، اما او خود را در جلالش بر آن‌ها مکشوف ننموده است. خداوند در بلوطستان ممری بر ابراهیم ظاهر شد، نه در جلالش! (پیدایش ۱۸: ۱-۲). یعقوب با خدا کشتی گرفت، اما خدا در جلال خود با او روبرو نشده بود (پیدایش ۳۲: ۲۴-۳۰).

یوشع پیش از تصرف اریحا، بر چهره‌ی خداوند نگریست (یوشع ۵: ۱۳-۱۵). خداوند، در لباس مرد جنگی بر او ظاهر شد. یوشع او را نشناخت، به همین دلیل پرسید: «آیا تو از ما هستی یا از دشمنان ما؟» خداوند پاسخ داد، من سردار لشکر خداوند هستم و به یوشع گفت که کفش‌هایش را از پا درآورد زیرا او بر زمین مقدس ایستاده بود. مثال آن پادشاهی را که با لباس عادی، بدون شکوه و ابهت خویش در یکی از کوچه‌های شهرهای

حکومتش مشغول قدم زدن بود، به یاد آورید. ممکن بود، مردم بدون این که او را بشناسند از کنار او عبور نمایند. این مثال، آنچه را که برای یوشع رخ داد، به تصویر می‌کشد.

پس از رستاخیز مسیح نیز همین اتفاق افتاد. مریم مجدلیه نخستین شخصی بود که عیسی با او سخن گفت، اما او فکر کرد که او باغبان است (یوحنا ۲۰:۱۵-۱۶). شاگردان در کنار ساحل با عیسی، برای صبحانه با هم ماهی خوردند (یوحنا ۲۱:۹-۱۳). دو تن از شاگردان در راه عماؤس با عیسی قدم زدند، «اما او را نشناختند زیرا چشمان ایشان بسته شده بود.» (لوقا ۲۴:۱۶) تمام این اشخاص چهره‌ی او را نظاره‌گر شدند، زیرا او آشکارا جلال خود را عیان ننمود.

در مقابل، یوحنا‌ی رسول در روح، خداوند را دید و ملاقاتی کاملاً متفاوت با صرف صبحانه در کنار ساحل دریا، با او داشت، زیرا یوحنا او را در جلالش دید. او عیسی را چنین توصیف می‌کند:

«در میان آن چراغدان‌ها یکی را دیدم که به «پسر انسان» می‌مانست. او ردایی بلند بر تن داشت و شالی زرین بر گرد سینه. سر و مویش چون پشم سفید بود، به سفیدی برف، و چشمانش چون آتش مشتعل بود. پاهایش چون برنج تافته بود در کوره‌ی گداخته، و صدایش به غرش سیلاب‌های خروشان می‌مانست... و چهره‌اش چونان خورشید بود در درخشش کاملش. چون او را دیدم همچون مرده پیش پاهایش افتادم.» (مکاشفه ۱۳:۱-۱۷)

چهره‌اش همچون خورشید بود در درخشش کامل. یوحنا چگونه می‌توانست او را بنگرد؟ او در روح بود.

جلال خدا، تمام آن چیزهایی است که باعث می‌شوند خدا، خدا باشد. تمام خصوصیات، اقتدار، قدرت و حکمت - به معنای واقعی کلمه، عظمت و شکوه بی‌کران خدا بدون این که ذره‌ای از آن مخفی یا پنهان گردد! این، آن خدایی است که در روز سوم بر آن کوه (سینا) نازل گشت.

آیا اسرائیل آماده بود؟ قوم چه واکنشی به جلال خداوند نشان دادند؟ آیا ما در پایان هزاره‌ی دوم، در آمادگی به سر خواهیم برد؟ واکنش ما نسبت به ظهور جلال او چگونه خواهد بود؟

فصل پنجم

گذرگاه رسیدن به فراز کوه

خدا ما را به بلندای کوه فرامی خواند تا او را از نزدیک بشناسیم.
گذرگاه رسیدن به فراز آن کوه، قدوسی است که از قلبی ترسان
از خداوند متولد شده باشد.

احتمالاً بسیاری از فرزندان قوم اسرائیل فکر می‌کردند که برای سپیده‌دم روز سوم آماده می‌باشند. قوم، بارها و بارها شاهد عمل دست زورآور خدا در رهایی بخشیدن به آن‌ها بوده است. با این حال، جلال آشکار شده‌ی او را ندیده بودند. آیا آن‌ها مطابق آنچه از پیش فکر می‌کردند، واکنش نشان دادند؟

«چون قوم رعد و برق را دیدند، و آواز کَرنا را شنیدند، و کوه را که پر از دود بود مشاهده کردند، جملگی به خود لرزیدند. آنها دور ایستادند و به موسی گفتند: «تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن نگوید، مبادا بمیریم.» (خروج ۱۸:۲۰-۱۹)

مردم لرزیدند و به عقب رفتند. آن‌ها نمی‌خواستند صدای رسای خدا را بشنوند و تمایل نداشتند تا در حضور پر جلال او بایستند. فرزندان اسرائیل، برخی از عظیم‌ترین معجزاتی را که تا آن زمان قومی شاهد آن بوده است، به چشم دیده بودند. شما چند واعظ را می‌شناسید که دریاچه‌ای را شکافته باشند، چه رسد به دریایی بزرگ را؟ چند خادم، روزانه دعا می‌کنند و برای تغذیه‌ی سه میلیون نفر از آسمان به اندازه‌ی کافی نان نازل می‌شود؟ متخصصان تخمین زده‌اند منی که هر روز فرو می‌ریخت، برای پر کردن دو قطار باربری هر کدام با ۱۱۰ واگن، کفایت می‌کرد.

عقب‌نشینی از جلال او

مردم اسرائیل با مردم کلیسای امروز تفاوت چندانی ندارند. برای نمونه در مورد نجات و رهایی آن‌ها از بندگی مصر تصویری از تجربه‌ی خلقت جدید ما می‌باشد. آزادی را آن‌ها در رهایی از دست حاکمان ستمگر خود تجربه نمودند. در مقابل، خدا «ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است» (کولسیان ۱:۱۳) در مورد معجزات نیز، آن‌ها مزایای معجزات خدا را تجربه کرده بودند؛ همان گونه که بسیاری در کلیسای امروز در حال تجربه‌ی آن‌ها هستند.

در مورد ثروت چطور؟ آن‌ها صاحب ثروت گناهکاران شدند؛ ثروتی که خداوند جهت پارسایان ذخیره نموده بود: «او اسرائیل را با طلا و نقره بیرون آورد...» (مزمور ۱۰۵:۳۷)

شفا را چگونه تجربه نمودند؟ کلام خدا می‌فرماید: «در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود» (مزمور ۱۰۵:۳۷)^{۱)} موسی، مصر را به همراه جماعت سالم و قوی بنیه‌ی سه میلیون ترک نمود. آیا می‌توانید شهری با جمعیت سه میلیون را متصور شوید که هیچ شخص بیماری در آن نباشد و هیچ فردی در بیمارستان بستری نباشد؟ قوم اسرائیل چهارصد سال زیر بار سختی‌ها، رنج و درد کشیده بود. معجزات و شفاهایی را متصور شوید که در حین خوردن بره‌ی پَسَخ، رخ داده است.

مردم نسبت به نجات، شفا، معجزات و قدرتِ رهایی خدا بیگانه نبودند. آن‌ها همواره مداخله‌ی معجزآسای خداوند را با شور و شوق در میان خود گرامی می‌داشتند. آن‌ها با رقص خدا را می‌ستودند؛ چنان که امروز برخی به همان شکل خدا را در کلیسا می‌ستایند (خروج ۱:۱۵ و ۲۰). بنابراین این موضوع جالب توجه است که آن‌ها به دلیل برکاتی که در پی تجلیات خدا نصیبشان شده بود، به او نزدیکی می‌جستند اما زمانی که جلال او آشکار گردید، ترسیدند و پا پس کشیدند.

چرا مردم در فضای حاکم در حین معجزات، چنان احساس آسودگی و حتی هیجان داشتند در حالی که در حضور جلال مکشوف شده‌ی او، چنان

۱ در ترجمه‌ی هزاره چنین آمده است: «از قبایل ایشان هیچ‌کس لغزش نخورد.» مترجم

آشفته شدند که عقب نشینی نمودند؟ آن‌ها می‌توانستند گناه را در بحبوه‌ی تجربه‌ی معجزات، پنهان نمایند.

بسیاری مرا خواهند گفت: «سرور ما سرور ما، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا به نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ آیا به نام تو معجزات بسیار انجام ندادیم؟ اما به آن‌ها به صراحت خواهیم گفت هرگز شما را نشناخته‌ام. از من دور شوید، ای بدکاران!» (متی ۲۲:۷-۲۳) این گروه، با نشانه‌ها و شگفتی‌های خدا آشنا بود و حتی برخی از ایشان، خود معجزات انجام می‌دادند، با این همه در تمام آن مدت، گناه را در زندگی‌های خود پنهان نموده بودند. اما هیچ‌کس قادر نیست که در حضور جلال او، گناه را مخفی نماید، زیرا نور او هر چیزی را برملا می‌سازد.

عیسی در عهد جدید خطاب به ما می‌فرماید:

«دوستان به شما می‌گویم از کسانی که جسم را می‌کشند و بیش از این نتوانند کرد، مترسید. به شما نشان می‌دهم از که باید ترسید: از آن که پس از کشتن جسم، قدرت دارد به دوزخ اندازد. آری، به شما می‌گویم، از اوست که باید ترسید.» (لوقا ۱۲:۴-۵)

چرا عیسی این سخنان را می‌فرماید؟ دلیل آن، در دو آیه‌ی قبلی آشکار می‌گردد؛ جایی که عیسی ما را به ترس خداوند سفارش می‌کند: «هیچ چیز پنهان نیست که آشکار نشود و هیچ چیز پوشیده نیست که عیان نگردد. آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی شنیده خواهد شد...» (لوقا ۱۲:۲-۳)

در فضای وقوع نشانه‌ها و معجزات، ما قادر هستیم با گناه مخفی خود، به زندگی ادامه دهیم، اما در پرتو نور جلال مکشوف شده‌ی او، گناه قادر به مخفی نمودن خود نخواهد بود. در باغ عدن، پس از ناطاعتی، آدم و حوا خود را از جلال خداوند پنهان نمودند.

روزگاری خدا در هنگام وزیدن نسیم ظهر در باغ همراه ایشان می‌خرامید (پیدایش فصل‌های ۲-۳). عیسی چنین می‌گوید: «زیرا هر که آن بدی را به جا می‌آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی‌آید، مبادا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد.» (یوحنا ۳:۲۰)

سفارش موسی به قوم چنین بود: «مترسید. خدا آمده است تا شما را بیازماید تا ترس او را به دل داشته باشید و گناه نکنید. پس قوم از دور ایستادند و موسی به تاریکی غلیظ که خدا در آن بود نزدیک شد.» (خروج ۲۰:۲۰-۲۱)

شاید چنین بیاندیشید، که موسی به ظلمت غلیظ نزدیک آمد و نه نور غلیظ. به یاد آورید، نور جلال خدا، آن چنان درخشان بود که خدا مجبور بود خود را در ابر تاریک غلیظ پنهان نماید. موسی به نور خدا نزدیک آمد، در همان حین قوم از آن دوری جستند. کتاب تثئیه، پاسخ قوم را چنین تشریح می‌نماید: «اینک یهوه خدای ما جلال و عظمت خود را به ما نمایانده است و صدای او را از میان آتش شنیده‌ایم...» (تثنیه ۵: ۲۴) آیا می‌توانید تصور کنید که چه اتفاقی رخ می‌داد اگر ابر، ضخیم و تاریک نمی‌بود؟ چهره‌ی او چنان مهیب بود که آن‌ها او را چون آتشی فروبرنده توصیف نمودند، حتی با این وجود که او در ابری ضخیم و تاریک بر ایشان آشکار گشت.

موسی به سرعت قوم را چنین سفارش نمود: «مترسید»، آنان را تشویق نمود تا به حضور خدا، منشأ حیات حقیقی، بازگردند. او به آن‌ها گفت که خدا برای امتحان ایشان آمده است. چرا خداوند ما را می‌آزماید؟ تا آنچه درون ماست را برملا نماید؟ خیر، او از پیش آن را می‌داند. او ما را می‌آزماید، تا بدین ترتیب ما از آنچه درونمان است، آگاهی یابیم. این نکته می‌بایست بر فرزندان اسرائیل آشکار می‌شد که آیا ترس خداوند در دل‌هایشان می‌باشد یا نه. اگر از خدا می‌ترسیدند، در نتیجه مرتکب گناه نمی‌شدند. گناه، نتیجه و حاصل زمانی است که ما از او فاصله می‌گیریم.

موسی گفت: «مترسید» و سپس تأکید نمود که خدا آمده است تا ترسش پیش روی شما باشد. او به وضوح میان، «از خدا هراسان بودن» و «ترس از او»، تفاوت قائل است. موسی از خدا می‌ترسید، اما قوم، خود را دوست می‌داشتند. ترس خداوند، یعنی عشق ورزیدن به او و رای هر چیز دیگری. ترس خدا، داشتن تمایل قلبی برای اطاعت از اوست؛ حتی زمانی که به نظر، سازش و تخفیف دادن و یا عدم اطاعت از کلام او، به مراتب منفعت بیشتری برای شما به همراه داشته باشد. آنان که خود را دوست دارند نمی‌توانند خداترس باشند. این حقیقت محض است که اگر ترس خداوند در دل ما جای

نداشته باشد، در هنگام آشکار شدن جلال او هراسان و آشفته خواهیم شد و پا پس خواهیم کشید. به یاد آورید که قوم از جلال او دوری جستند، اما موسی به آن نزدیک شد.

پس از چندین سال و پیش از ورود آن‌ها به سرزمین موعود، شرح این رویداد در کتاب تثنیه در اختیار نسل جوان‌تر قوم قرار گرفت. شرح اتفاقات در تثنیه، به نکته‌ای اشاره می‌نماید که کتاب خروج آن را بازگو نمی‌کند. موسی به قوم یادآوری نمود که وقتی جلال خدا در ابر تاریک آشکار گردید، چه اتفاقی رخ داد. آن‌ها از موسی درخواست نمودند: «تو خود نزدیک برو و هرآنچه را که یهوه خدای ما می‌گوید، بشنو. آنگاه هرآنچه را که یهوه خدای ما به تو بگوید به ما بازگو، و ما شنیده، به جا خواهیم آورد.» (تثنیه ۵: ۲۷) آن‌ها می‌خواستند موسی به جای آنان گوش دهد و قول دادند که او را بشنوند و هر آنچه خداوند فرموده است را اطاعت نمایند. آن‌ها می‌توانستند رابطه‌ی خود را با خدا، بدون حل و فصل و رسیدگی به مشکل تاریکی یا گناه پنهان در درونشان، حفظ نمایند. انگیزه‌های خوب، همیشه نتایج خوب به ارمغان نمی‌آورد، این قوم هزار و پانصد سال این حقیقت را تجربه نمود و داشتن انگیزه‌ی خوب، توان قدم زدن در راه‌های خدا را برای ایشان فراهم ننمود.

چند نفر از ما شبیه آن‌ها هستیم؟ آیا ما در حال گرفتن کلام خدا از دیگران و عقب‌نشینی از کوه خداوند هستیم؟ آیا از شنیدن صدای خدا که از حالت پنهان قلب ما پرده بر می‌دارد، هراسان می‌گردیم؟ آیا دل نگرانیم که اگر بیشتر پیش آییم، شاید چیزی برملا گردد که ما می‌خواستیم پوشیده بماند؟ چراکه اگر پوشیده بماند، مجبور نخواهیم بود با آن برخورد کنیم. ما نمی‌خواهیم با آن برخورد کنیم، چون هنوز می‌خواهیم به لذت بردن از آن ادامه دهیم.

تاریک‌ترین ساعت

پاسخ قوم، موسی را ناامید نمود. او نمی‌توانست عدم اشتیاق آن‌ها به حضور خدا را بفهمد. چگونه می‌توانند چنین ابلهانه عمل کنند؟ چگونه می‌توانند تا این حد نابینا باشند؟ چگونه شخص می‌تواند فرصت شرفیاب شدن به حضور خدای زنده را از دست بدهد؟

موسی نگرانی عمیق خود را، به امید چاره‌ای به حضور خداوند آورد. اما ببینیم با برداشتن این گام، چه اتفاقی بین او و خداوند رخ داد: «خداوند آواز سخنانتان را شنید و به من فرمود: سخنانی را که این قوم به تو گفتند شنیدم. آنچه گفتند نیکوست.» (تثنیه ۲۸:۵)

پاسخ خدا می‌بایست به شدت سبب غافل‌گیری موسی شده باشد. او به احتمال بسیار زیاد، چنین فکر کرده است: «چه؟ حق با آن‌ها است؟ برای اولین بار این مردم اشتباه نمی‌کنند؟!» او به یقین در درون خود، خدا را خطاب قرار داده است که: «چرا این قوم نمی‌توانند به آن صورتی که تو در مورد ایشان آرزوی داشته‌ای، به حضور تو نزدیک شوند؟»

پیش از این که موسی سخن خود را به پایان برساند، خداوند پاسخ می‌دهد و ما می‌توانیم غم پنهان در سخنانش را از لحنش بشنویم: «کاش همیشه دلی مانند این داشتند تا از من می‌ترسیدند و فرمان‌های مرا به تمامی به جای می‌آوردند، تا خود و فرزندانشان تا به ابد سعادت‌مند گردند.» (تثنیه ۲۹:۵)

خداوند در پی این بود که آن‌ها برای ملاقات او، به کوه بیایند. او می‌خواست خود را بر آنان مکشوف سازد، اما آن‌ها فاقد آن چیزی بودند که قادر باشند در حضور او بمانند و آن، ترس مقدس بود. اکنون می‌توانیم حقیقتاً آندوه او را در سخنانش خطاب به موسی بشنویم: «برو و ایشان را بگو تا به خیمه‌های خویش بازگردند.» (تثنیه ۳۰:۵)

به هیچ وجه امیدی وجود نداشت. آن ساعت، تاریک‌ترین ساعت آن‌ها بود. بسیاری بر این باورند که تاریک‌ترین ساعت ایشان زمانی بوده است که آن گزارش شوم را دادند که سبب جلوگیری از ورود آن‌ها به سرزمین موعود گردید و یا زمانی که آن گوساله‌ی طلایی را ساختند. خیر، دوست من، این

لحظه، تاریک‌ترین ساعت ایشان بود. اگر آن‌ها دل‌های خود را تقدیس نموده بودند، می‌توانستند وارد حضور پرجلال او گردند. در آن صورت، ساخته شدن گوساله‌ی طلایی و دادن آن گزارش منحوس که سبب منع ورود آن‌ها به سرزمین موعود گردید، دیگر اتفاق نمی‌افتاد.

این واقعیت امروزه نیز مصداق دارد. تاریک‌ترین ساعت در زندگی یک مرد، زمانی نیست که او با زن دیگری که همسر او نیست، همبستر می‌شود و یا از همکار خود پول می‌دزدد. بلکه زمانی است که او دعوت خداوند، مبنی بر کنار گذاشتن لذت‌های دنیا و داخل شدن به صحن او برای مصاحبت با او را نمی‌پذیرد. اگر او نزدیکی می‌جست، هرگز آن گزینه‌ی دیگر اتفاق نمی‌افتاد. تاریک‌ترین ساعت یک مرد جوان زمانی نیست که او مست یا نشئه است. زمانی نیست که او را به جرم دزدی بازداشت نموده‌اند. بلکه زمانی است که خدا او را فرا می‌خواند تا به او نزدیک شود، اما در مقابل، او جهت حفظ محبوبیت خود در میان دوستان، دعوت پادشاه را بی‌پاسخ می‌گذارد. در ظاهر، خیلی وحشتناک به نظر نمی‌رسد، با این وجود زمانی که دعوت خداوند بی‌ارزش و بی‌اهمیت تلقی می‌گردد، تمام آسمان اندوهگین می‌شود. خدا به فرزندان اسراییل فرمود که به خیمه‌های خود بازگردند، اما به مردی که ترس او را در دل داشت، فرمود: «اما تو خود اینجا نزد من بایست تا تمامی فرمان‌ها و فرایض و قوانینی را که می‌باید به آنها بیاموزی، به تو بگویم.» (تثنیه ۵: ۳۱)

موسی به دلیل ترسی که از خدا داشت، قادر بود در نزد او بماند و سخنانش را گوش دهد. هر شخص دیگری از قوم نیز اگر به واسطه‌ی ترس خداوند خود را از آلودگی‌های مصر پاک می‌ساخت، می‌توانست آنجا باشد. موسی بعد از آن گفت: «خداوند در آن کوه، از میان آتش، روبرو با شما سخن گفت. در آن هنگام، من میان خداوند و شما ایستاده بودم تا کلام خداوند را به شما بیان کنم، زیرا شما به سبب آتش می‌ترسیدید و به فراز کوه برنیامدید.» (تثنیه ۵: ۴-۵)

آن‌ها بر این باور بودند که توانایی روبرو شدن با واقعیت عریانی دل‌هایشان را در معرض نور جلال خدا ندارند و به همین دلیل، به سمت مکانی که در آن احساس امنیت می‌کردند، عقب‌نشینی نمودند. کاری که نور

خداوند انجام می‌داد، تنها این بود که هر آنچه را آشکار می‌نمود، همان را نیز شفا می‌بخشید. آن‌ها مشتاق نزدیک شدن به او بودند، اما جایگاهی که در آن بودند را به شدت دوست داشتند و هیچ تمایلی به تغییر در آن‌ها وجود نداشت.

بیایید یک گام عقب بگذاریم و تصویر کامل را از دیدگاه خداوند بنگریم. خداوند دست به هر کاری زد تا با نشانه‌ها، شگفتی‌ها و معجزات، قوم خود را از اسارت مصر رهایی دهد. کتب مقدس چنین یادآور می‌گردند که او با دست زورآور و بازوی قوی خویش این کار را انجام داد. او با مراقبت و توجه زیاد، آن‌ها را هدایت نمود و ایشان را برای هدف غایی خود، که همانا آوردن ایشان به نزد خود بود، آماده نمود. او خطاب به تک‌تک آنان فرمود که آرزویش این است که آن‌ها کاهنان او باشند و او در میان ایشان سکونت نماید و او، خدای آن‌ها و ایشان قوم او باشند. چه رابطه‌ی عاشقانه‌ای! با این وجود زمانی که او، آن‌ها را به نزد خود دعوت نمود، آنان همگی گریختند. او از چه زمانی پدر گردید؟ آیا زمانی که عیسی به دنیا آمد؟ خیر. او همواره قلبی پدران‌ه داشته است. آیا می‌توانید تصور نمایید که او در دل، چه احساسی داشته است هنگامی که پس از مراقبت‌های بسیار، آنان را نزد خود آورد تا خود را بر آنان مکتشف سازد و در همان لحظه آنان گریختند؟! بسیار تأثربرانگیز و دردناک است!

گوشه‌ی چشمی از جلال

اکنون که شرح ماجرا در کتاب تثنیه مبنی بر دلیل انصراف قوم را با هم بررسی نمودیم، بیایید به صحنه‌ی نزول خداوند بر کوه سینا بازگردیم. با عقب کشیدن و انصراف قوم، خداوند تصمیم بر وضع نمودن کهنانت می‌گیرد. او فردی را انتخاب نمود که به جای تمام قوم به حضور پر جلال او داخل شود. او هارون را به عنوان کاهن برگزید. او قبلاً هارون را یک بار برگزیده بود: «خداوند پاسخ داد: پایین برو و هارون را با خود بالا بیاور.» (خروج ۱۹:۲۴)

اما در آخر، ما هارون را در حضور خداوند نمی‌بینیم، بلکه او را در کنار مردمی که پا پس کشیده‌اند، می‌بینیم. (خروج ۲۰:۲۱)

خداوند دوباره نزد موسی آمد و فرمود: «نزد خداوند بالا بیا، تو و هارون و ناداب و ابیهو، همراه هفتاد تن از مشایخ اسرائیل، و از دور سجده کنید. تنها موسی نزدیک خداوند بیاید، اما آنان نزدیک نیایند. قوم همراه او بالا نیایند.» (خروج ۲۴:۱-۲)

خداوند، هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل - که یوشع نیز جزو ایشان بود- را دعوت نمود. خداوند از هارون درخواست نکرد که به قلّه‌ی کوه بالا بیاید، بلکه او می‌بایست بر روی کوه، مکانی بر فراز اردوگاه می‌ماند. او یک بار در گذشته به این دلیل که ترس خدا را در دل نداشت، پا پس کشیده بود و تنها می‌توانست از دور او را بپرستد. امروز، بسیاری خداوند را از دور می‌پرستند، زیرا بی‌خطر و امن‌تر است. آن‌ها از تقدیس دل‌های خود سر باز می‌زنند و تنها، میل درونی خود مبنی بر پرستش خدا را ارضا می‌نمایند. مردانی که همراه موسی به بالای کوه رفته بودند، در حین پرستش خدای اسرائیل را دیدند: «زیرِ پاهای او چیزی بود همچون سنگفرشی از یاقوت کبود، به صافی خود آسمان.» (خروج ۲۴:۱۰) تفسیر متیو هنری^[۲] تصویری ارائه می‌نماید که به باور من، در حقیقت چنین اتفاقی رخ داده است:

آن‌ها خدای اسرائیل را دیدند (آیه‌ی ۱۰)، و این یعنی آن‌ها، گوشه‌ای از جلال او را دیده‌اند، به شکل نور و آتش، با این همه تصویری که جلوه‌گر و بازتاباننده‌ی خدا باشد را ندیده‌اند. آن‌ها مکانی که خدای اسرائیل بر آن ایستاده بود را دیدند (بر اساس ترجمه‌ی هفتادگانی^[۲] کتاب مقدس)، چیزی که به مشابهت او بود، اما خود او نبود، هر آنچه را که دیدند، به یقین چیزی بوده است که هیچ نگاره و تصویری از آن قابل بازسازی مجدد نبوده است و با این وجود، به اندازه‌ی کافی بوده است که بر حقیقت همراه بودن خدا با آن‌ها صحه گذارد.

آن مردان، نظری کوتاه و سریع انداختند اما به آنان اجازه‌ی ورود به حضور پر جلال او، بخشیده نشده بود. ترسِ موسی از خداوند، کلیدِ فراخوانِ او در نزدیک شدن به حضور خدا بود. خداوند او را دعوت نمود: «نزد من بر

کوه برآی و اینجا بمان.» (خروج ۱۲:۲۴)

چقدر این سخن خداوند خطاب به موسی را دوست دارم. آن مکان، مکان نهانی است که خدا نهفته‌ترین اندیشه‌ها و راه‌های خود را مکتشف می‌نماید؛ مکانی که گنج‌های او در آنجا یافت می‌شوند. اشعیا نبی اعلام می‌نماید:

«خداوند متعال می‌باشد، زانرو که در اعلیٰ علیین ساکن است...»

فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت اوقات تو خواهد شد و ترس خداوند خزینه‌ی او خواهد بود.» (اشعیا ۶۳:۵-۶)

برای بازکردن قفل خزینه‌ی شناخت خدا، کلیدی وجود دارد. ما چنین می‌خوانیم که: «او راه‌های خود را به موسی آموخت و اعمال خویش را به بنی اسرائیل.» (مزمور ۷:۱۰۳) موسی راه‌های خداوند را می‌شناخت، او آن‌ها را بر فراز کوه آموخته بود. سایر مردم قوم، تنها می‌توانستند او را از طریق معجزاتی که خدا در زندگی‌شان به عمل می‌آورد، بشناسند. آه، امروز چه بسیارند آنانی که خدا را تنها به سبب معجزاتی که در زندگی‌هایشان انجام داده است، می‌شناسند. شاید آن‌ها، شفای در جسم، بر آورده شدن احتیاجات، کسب موفقیت مالی، یا پاسخ دعا‌های دیگر خود را تجربه نموده‌اند. این افراد جهت آموختن راه‌های او به بالای کوه نرفته‌اند، زیرا در تب آن چیزی بوده‌اند که این دنیا می‌تواند به آن‌ها ببخشد. ترس خداوند در دل ایشان نیست.

خداوند ما را به بلندای کوه فرامی‌خواند تا او را از نزدیک بشناسیم. گذرگاه رسیدن به فراز آن کوه، قدوسی است که از قلبی ترسان از خداوند متولد شده باشد. او به روشنی به ما می‌گوید: «محرّم اسرار خداوند، ترسندگان اویند؛ او عهد خویش را بدیشان می‌نماید.» (مزمور ۱۴:۲۵)

فصل ششم

الوهیت قابل کنترل^[۱]

شما با رفتن بر فراز کوه، تغییر خواهید کرد. اگر چون هارون در پای کوه بمانید، تصویر خدا در ذهن شما دچار تغییر خواهد شد.

وقتی قومی که خدا آن‌ها را از بندگی دنیا رهایی داده است، یاد می‌گیرد که در دوری از حضور او، بدون هیچ احساس کمبودی به زندگی ادامه دهد، چه اتفاقی می‌افتد؟ ما در این فصل، پیامد مصیبت بار آن را توصیف خواهیم نمود.

تا زمان بازگشت ما، اینجا منتظر بمانید

خداوند به قوم گفت که به خیمه‌های خود در اردوگاه، در پای کوه بازگردند. موسی، هارون و هفتاد تن از مشایخ تا نقطه‌ای مشخص بالا رفتند، تا از دوردست او را بپرستند. پس از این که مدتی او را پرستیدند، خداوند موسی را به فراز کوه - جایی که خود آنجا بود - دعوت نمود. موسی، یوشع را برگزید تا کمی بیشتر در بالا رفتن با او همراه باشد، اما به هارون و سایر مشایخ فرمانی کوتاه و موجز داد: «همین جا منتظر بمانید تا نزدتان بازگردیم.» (خروج ۱۴:۲۴) سپس موسی به فراز کوه که پوشیده از ابر بود، برآمد و چهل روز و چهل شب آنجا ماند. یوشع، در مکانی میان جایی که مشایخ بودند و قله‌ی کوه - جایی که موسی آنجا بود - منتظر ماند. و قوم نیز

در اردوگاه، در پای کوه بودند. همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، در اصل از هارون نیز خواسته شده بود که همراه موسی به فراز کوه آید!^[۲] چرا او با موسی همراه نشد؟ بودن در میان مردم، در مقایسه با بودن در حضور خدا، احساس آرامش بیشتری برای او به همراه داشت. از کجا چنین نتیجه‌گیری می‌نمایم؟ از عقب‌نشینی پیاپی او از جلال خداوند. بار دیگری که نام هارون ذکر شده است، به زمانی اشاره دارد که موسی به مدت چهل روز بر فراز کوه بود، و هارون به اردوگاه بازگشته بود و مشایخ نیز همراه او بودند.

اردوگاه، مفهوم آشنایی را خاطر نشان می‌سازد. اردوگاه، همان کلیساست که از بندگی مصر (دنیا) رهایی یافته است و در پای کوه خداوند خیمه‌نشین گشته است، اما در عین حال، از ترس افشا شدن آنچه در دلش می‌گذرد، به اندازه‌ی کافی فاصله‌ی خود را از حضور او حفظ کرده است. به این دلیل مفهوم اردوگاه را آشنا خواندم که نه تنها واقعیتی از دوران مصر را تداعی می‌کند، بلکه تمام پستی و بلندی‌های رابطه‌ی آن‌ها با خدا را در خود گنجانده است، اما حقیقت این است که کیفیت آن رابطه، از آنچه خواسته‌ی خداوند بود، بسیار فاصله داشت.

تغییر دادن تصویر خداوند

زندگی هارون، شما را قادر به دیدن عاقبت شخصی می‌نماید که روزی توسط قدرت خداوند از اسارت دنیا رهایی داده شده است، اما برگزیده است که در حضور او نخراند. ببینید داستان مصیبت‌باری که در ادامه آمده است را دنبال نماییم.

«چون قوم دیدند فرود آمدن موسی از کوه به درازا کشید، گرد هارون جمع شده گفتند: بیا برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند. زیرا نمی‌دانیم بر سر این مرد، موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است.» (خروج ۱:۳۲)

۲ خروج ۱۹:۲۴ (مترجم)

موسی، مدتی بود که بر فراز کوه بود. هیچ اتفاقی در پایین و پای کوه رخ نداده بود، بنابراین قوم همان کاری را انجام داد که افراد مذهبی زمانی که خداوند را در حال عمل نمودن نمی بینند، انجام می دهند: آن‌ها برای تشکیل جلسه‌ای همگی با هم گرد آمدند. اگرچه این جلسات در نام خداوند شکل می گیرند، اما محصول آن‌ها چنان که خواهیم دید، همواره با خواسته‌ی قلبی خدا بسیار در تضاد می باشد.

قوم با هم نزد هارون گرد آمدند؛ مردی که در ابتدا قرار بود همراه موسی به فراز کوه برآید، اما چنین اتفاقی نیافتاد. او باید در مکانی که معین شده بود، می ماند و منتظر موسی می بود، اما او حتی این کار را نیز انجام نداد. چرا مردم مجذوب چنین مردی شدند؟ زیرا او آنچه را که آن‌ها می خواستند، به ایشان می بخشید.

هارون، عطایی به نام رهبری داشت. رهبری، عطایی است از جانب خداوند (رومیان ۸:۱۲). این عطا با خود ویژگی‌های خاصی را به همراه دارد، یکی از آن‌ها، قدرت جذب مردم مانند آهنرباست. این قدرت، مردم را جذب خواهد نمود بدون توجه به این که آیا فرد صاحب آن، در کوه بوده است یا نه. این واقعیت، توضیح این مطلب است که چگونه شخصی می تواند کلیسایی پنج هزار نفری داشته باشد و حضور خدا در آن دیده نشود. چنین فردی، عطایای خدادادی خود را در مسیر برآوردن خواسته‌ها و آمال مردم به کار می برد نه خداوند. او در کوه خدا نبوده است تا شخصاً از او بشنود، با این همه با تکیه بر عطایای خود، پیروان زیادی یافته است. این، موضوعی تأمل برانگیز است، چنین نیست؟

مردم، هارون را وادار نمودند: «برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی دانیم او را چه شده است.» آن‌ها نگفتند: «زیرا این خدا، نمی دانیم او را چه شده است.» آن‌ها در صدد سلب صلاحیت یا بی اعتبار نمودن موسی بودند. بعضی اوقات در حین مطالعه بر روی گفته‌های مردم در زبان اصلی، به نظر می آید که مترجمان در مورد ترجمه‌ی صحیح، وسواس زیادی نشان داده‌اند و از واژه‌ی «خدایان»، gods در زبان انگلیسی استفاده نموده‌اند. کلمه‌ی معادل gods در زبان عبری «الوهیم» می باشد. این کلمه در حدود

۲۲۵۰ بار در عهد عتیق به کار رفته است. تقریباً ۲۰۰۰ بار از آن‌ها، به خدای قادر مطلق که ما می‌پرستیم، اشاره دارد. این کلمه ۳۲ بار در باب اول کتاب پیدایش آمده است. برای مثال در آیه‌ی اول چنین می‌خوانیم: «در آغاز، خدا (الوهیم) آسمان‌ها و زمین را آفرید» (پیدایش ۱:۱). در این آیه «الوهیم»، «خدا» ترجمه شده است. و در تمام آن باب، هر جا کلمه‌ی «خدا» دیده می‌شود، همان «الوهیم» می‌باشد.

کلمه‌ی الوهیم، حدود ۲۵۰ بار در عهد عتیق، برای توصیف خدایی دروغین به کار رفته است. ما همیشه باید این کلمه را در پیش‌زمینه‌ی متن مورد نظر، مورد مطالعه قرار دهیم تا مفهوم مورد اشاره‌ی آن را درک نماییم.

هارون در پاسخ به درخواست آنان چنین گفت: «گوشواره‌های طلا را که در گوش زنان و پسران و دخترانتان است، به در آورده، نزد من آورید.» (خروج ۳۲:۲). تمام قوم، گوشواره‌های خود را بیرون کرده و نزد هارون آوردند: «هارون آن را از دست ایشان گرفته، با قلم شکل داد و به صورت گوساله‌ای ریخته‌شده درآورد.» (خروج ۳۲:۴) در این آیه، فعل «شکل دادن»، در زبان عبری معادل yatsar است، به معنای «از چیزی، فرمی به دست آوردن یا ساختن» می‌باشد. (طبق فرهنگ Strong).

به محض این که او از آن طلاها، گوساله را با قلم شکل داد، تمام قوم چنین اظهارنظر نمودند: «ای اسراییل، اینها هستند خدایان تو که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند.» (خروج ۳۲:۴). معادل کلمه‌ی «خدایان» در متن عبری این آیه، همان کلمه‌ی «الوهیم» می‌باشد. احتمالاً شما کم کم در حال پی بردن به آنچه در حال وقوع است، می‌باشید.

«هارون چون این را دید، مذبحی در برابر آن گوساله بنا کرد و اعلام نمود: «فردا جشنی برای خداوند خواهد بود.» (خروج ۳۲:۵). کلمه‌ی معادل «خداوند»، در زبان عبری «یهوه»^[۷] می‌باشد. این نام، مقدس‌ترین واژه در عهد عتیق می‌باشد؛ نامی شایسته‌ی خدای حقیقی. این نام، هرگز جهت توصیف یا خطاب به هیچ خدای کاذبی مورد استفاده قرار نگرفته است. این کلمه به حدی مقدس بود که کاتبان یهودی، هرگز آن را به صورت کامل نمی‌نوشتند. آن‌ها

حروف صدادار (مصوت) را حذف می‌کردند و آن را به شکل «ی ه و ه»^[۴] می‌نوشتند که به نام «چهار حرف مقدس»^[۵] شناخته می‌شدند. چهار حرف غیرقابل تلفظ، نامی بود غیرقابل تلفظ و مقدس، که در حیات قوم اسرائیل از هر گونه تعرض و بی‌احترامی محفوظ نگه داشته می‌شد.

در اصل، آنچه هارون و فرزندان اسرائیل انجام دادند، این بود که گوساله‌ی ریخته شده‌ای ساختند، به آن اشاره نمودند و گفتند: «این است یهوه، خدای حقیقی، آن که ما را از زمین مصر بیرون آورد.» آن‌ها نگفتند: «این است بعل، آن که ما را از زمین مصر بیرون آورد.» همچنین آن‌ها رهایی خود را به هیچ خدای کاذب دیگری نسبت ندادند. آن‌ها این گوساله‌ی طلایی را، خداوند خواندند و جلال او را تا سطح تمثال یک گوساله‌ی طلایی تقلیل دادند. آن‌ها آگاهی داشتند که این یهوه است که ایشان را نجات و از مصر رهایی داده است. آن‌ها قدرت شفابخش او را انکار نکردند، بلکه جلال او را تنزل دادند.

این گوساله بیرون آمد

در همان زمان موسی بر فراز کوه، در حضور خدا و بی‌خبر از اعمال قوم بود. خداوند به او فرمان داد: «بی‌درنگ فرود آ، زیرا قوم تو که از سرزمین مصر به در آوردی، فساد کرده‌اند.» (خروج ۳۲:۷) خداوند در آن لحظه، بسیار خشمگین شده بود. او آن‌ها را، «قوم تو» و نه «قوم من» می‌خواند. خداوند فرمود: «فاسد کرده‌اند.» فعل «فاسد کردن» در اینجا به مفهوم واقعی کلمه، «تباہ شدن» می‌باشد. وقتی کلیسا را در پای کوه خدا نگه می‌داریم، سرانجام آن را تباہ خواهیم نمود، زیرا هر آنچه از قلب خداوند به دور افتد، عاقبت محکوم به فنا می‌باشد. بعدها خداوند خطاب به اسرائیل چنین می‌گوید:

«زیرا قوم من مرتکب دو گناه شده‌اند: مرا که چشمه‌ی آب حیاتم، ترک

گفته‌اند و برای خویشتن آب‌انبارها کنده‌اند، آب‌انبارهای تَرک‌خورده که
آب را نگاه نتوانند داشت.» (ارمیا ۴: ۱۳)

او، چشمه‌ی حیات است. اگر تنها به آنچه او در گذشته به ما عطا کرده
است، بسنده کنیم و کلیسا را در مکانی دور از قلب او نگه داریم، لغزش
خواهیم خورد. به همین دلیل عیسی تأکید می‌نماید: «اگر کسی بخواهد مرا
پیروی کند، باید خود را انکار کرده، هر روزه صلیب خویش برگیرد و از پی
من بیاید.» (لوقا ۹: ۲۳) ما هر روز باید به نزد کوه بیاییم.
موسی از فراز کوه پایین آمد. وقتی به اردوگاه نزدیک شد و گوساله
را دید، خشمش شعله‌ور گردید. از هارون پرسید: «این قوم به تو چه کرده
بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟»

هارون چنین از خود دفاع نمود: «سرور من، خشمگین مباش. تو خود
این قوم را می‌شناسی و می‌دانی که به بدی گرایش دارند. آنها به من گفتند،
برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند، زیرا نمی‌دانیم بر سر این مرد،
موسی، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است. پس بدیشان
گفتم هر کس زیوری از طلا دارد، به در آورد. پس ایشان طلای خود را به
من دادند و من آن را در آتش انداختم، و این گوساله بیرون آمد!» (خروج
۳۲: ۲۱-۲۴)

«این گوساله بیرون آمد!» آیا باور می‌کنید او چنین جمله‌ای گفته باشد؟
پیش‌تر خواندیم که او به وسیله‌ی ابزاری آن را نقش نمود. او دروغ گفت.
دروغ گفتن در شرایطی که خداوند خشمگین نیست با دروغ گفتن در شرایطی
که خشم خداوند پیش‌تر مشتعل گردیده است، بسیار متفاوت است.

در این مورد من چنین دعا کردم: «خداوندا، قصد من از این دعا این نیست
که منتظر دیدن داوری این مرد هستم و یا چیزی شبیه به این، بلکه من قادر
به فهم این موضوع نیستم که چگونه او با گفتن دروغی به این آشکاری، در
امان ماند و زمین دهان باز نکرد تا او را ببلعد؟ چنین به نظر می‌رسد که تو
در مقابل دروغ او، هیچ عکس‌العملی نشان ندادی!»

پاسخ خداوند، تأثیر قدرتمندی در زندگی من بر جای گذاشت و باعث به
وجود آمدن رویای نگارش این کتاب گردید. فهم کاملاً جدیدی از آنچه امروز

بر کلیسا می‌گذرد بر من مکشوف شد. خداوند فرمود: «جان، هارون بر فراز کوه بالا نرفت. او مرا چون موسی ندید و مانند او در حضور من نماند. به همین دلیل، تصویر ذهنی‌ای که او از من داشت، توسط جامعه‌ای که در آن رشد یافته بود، شکل داده شد. و آنچه رخ داد، برآمده از درون او بود.»

هارون تمام طول عمر خود تا همان لحظه، یعنی در حدود هشتاد سال را در مصر سپری کرده بود. او آنجا بزرگ شده بود، والدین او نیز همان‌جا متولد شده و از دنیا رفته بودند. فرهنگ مصریان او را احاطه نموده بود و مصر، مصادیق بسیاری جهت پرستش و عبادت داشت. به این دلیل که هارون هم چون موسی به فراز کوه نرفت و با خدا خلوت ننمود و او را چون موسی از نزدیک ندید، تصویر او از یهوه توسط جامعه‌ای که در آن رشد یافته بود، مورد تحریف قرار گرفت. هارون فقط از دور، نظر کوتاهی بر خداوند انداخته بود و پاهای او را دیده بود. اما او، چون موسی وارد حضور خداوند نشده بود.

عیسی در مورد «دیدن» و «راهیابی» به پادشاهی خدا صحبت می‌کند (یوحنا ۳:۳ و ۵). برای دیدن پادشاهی خدا، ما باید از نو زاده شویم که این به معنای رهایی از دنیا است. اما ما نباید در همین نقطه متوقف شویم. ما دعوت شده‌ایم تا وارد آن گردیم. پولس، خطاب به مردان و زنانی که از پیش در شهرهای لستره، قونیه و انطاکیه نجات یافته بودند، می‌گوید: «باید با تحمل سختی‌های بسیار به پادشاهی خدا راه یابیم.» (اعمال ۱۴:۲۱-۲۲) خداوند آنانی که نجات را دریافت نموده‌اند، برای روبرو شدن با آنچه در مسیر راهیابی به پادشاهی‌اش وجود دارد، مهیا می‌نماید.

هارون شخصی بود که از بندگی مصر رهایی یافته بود، او نمادی از شخص تولد تازه یافته است، اما او خدا را از نزدیک نمی‌شناخت. او کلیسا را در پای کوه نگه داشت و در نتیجه‌ی این کار، تصویر خدا به تصویری که تحت تأثیر محیط در او شکل گرفته بود، تنزل پیدا کرد.

عیسای متفاوت؟

پولس در عهد جدید به این مقوله می پردازد:

«زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرت سرمدی و الوهیت او را می توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست. زیرا هر چند خدا را شناختند، اما او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند...» (رومیان ۱: ۲۰-۲۱)

آن ها او را چون خدا حرمت نداشتند. به بیانی دیگر، آن ها او را می شناختند، اما بسیار کمتر از آنچه شایسته ی آن بود، او را حرمت نهادند. فرزندان اسراییل، عمل نجات بخش یهوه را تصدیق می نمودند، اما حرمت، اکرام یا جلالی که سزاوارش بوده است را نسبت به او نشان نداده اند. به راستی امروز، چیز زیادی تغییر نکرده است. پولس در ادامه در مورد آنانی که در عهد جدید زندگی می کنند، می گوید:

«و جلال خدای غیرفانی را با تمثال هایی شبیه انسان فانی و پرندگان و حیوانات و خزندگان معاوضه کردند.» (رومیان ۱: ۲۳)

تصویر پر جلال آن یگانه خدای حقیقی، تا مرتبه ی حشرات، پرندگان، حیوانات و انسان فانی تقلیل داده شده است. آیا جامعه ی غربی ما پرندگان، چارپایان یا خزندگان را عبادت می نماید؟ مطلقا خیر. اگر گوساله ای طلایی می ساختیم و آن را در چمن (مقابل کلیسا یا خانه) قرار می دادیم، مورد تمسخر مردم قرار می گرفتیم و به ما می گفتند آن را ذوب کنید و از آن جواهراتی بسازید و بفروشید.

جامعه ی ما چه چیزی را می پرستد؟ پاسخ این است: «نفس؛ که همان انسان فانی است.» اسراییل توسط جامعه ای احاطه شده بود که تمثال های طلایی از جانوران و حشرات را می پرستید. کلیسای عصر ما نیز توسط فرهنگی احاطه شده است که نفس یا انسان فانی را مورد پرستش قرار می دهد. وقتی هارون و قوم از حضور پر جلال خداوند در کوه، پا پس کشیدند، تصویر ذهنی آنان از خداوند، تحت تأثیر آنچه مصریان می پرستیدند تغییر شکل داد

و تبدیل به تمثال یک جانور گردید. امروز، هنگامی که ایمان‌داران از کوه خدا پا پس می‌کشند، تصویر آن‌ها از خدا توسط آنچه جامعه‌ی ما مورد پرستش قرار می‌دهد، شکل می‌پذیرد که همان نفس یا انسان فانی می‌باشد.

سالیان سال، دغدغه‌ای تمام ذهن مرا به خود مشغول نموده است که اینک دیگر نمی‌توانم آن را بیان نکنم. و آن این است که ما عیسایی که خود تصور نموده‌ایم را خدمت کرده‌ایم. ما او را خداوند می‌خوانیم و قدرت شفاف‌بخش، نجات‌دهنده و رهایی‌بخش او را تصدیق می‌نماییم. اما آیا او همانی است که در دست راست حضرت اعلی نشسته است؟ یا او عیسایی است که ما او را شبیه خود ساخته‌ایم و هنوز خداوندش می‌خوانیم؟

الوهیتی قابل‌کنترل

بت‌پرستی، قالبی بی‌دردسر از پرستش می‌باشد. بت، هر آنچه سازندگانش بطلبند- تمام خواسته‌های قلبی آنان را- به ایشان می‌بخشد، زیرا آنان او را به وجود آورده‌اند، و در عین حال بت نیاز درونی انسان مبنی بر پرستش موجودی متعالی‌تر از خود را ارضا می‌کند. اگر سازندگان بت، تب لذات جنسی را دارند، آن بت، جهت ارضای امیالشان، فرامینی خاص صادر خواهد نمود. خداوند این مطلب را به روشنی از زبان اشعیا چنین بازگو می‌نماید: «کیست آن که خدایی بسازد یا تمثالی بریزد، که منفعتی بدو نمی‌رساند؟» (اشعیا ۴۴: ۱۰)

بیاپید با در نظر گرفتن این انگیزه در آنچه اسرائیل به انجام رسانید، به صحنه‌ی ساخته شدن گوساله‌ی طلایی توسط هارون بازگردیم. او و قوم، گوساله‌ی طلایی را تمثال یهوه؛ خدایی که آنان را از مصر بیرون آورد تلقی نمودند. «پس قوم سحرگاهان برخاستند و قربانی‌های تمام‌سوز و قربانی‌های رفاقت تقدیم کردند. سپس به خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لُهو و لُعب به پا خاستند.» (خروج ۳۲: ۶)

روز بعد، آن‌ها برای شرکت در جلسه‌ی عبادتی به پای کوه خداوند رفتند. آن‌ها محبت و بزرگی یهوه را اعلام نمودند. هدایای خود را تقدیم کردند، سروده‌های خود را سرابیدند و پیغام خود را موعظه نمودند. یهوه‌ی آنان،

پیغامی گوش نواز و دلنشین برای آن‌ها داشت، زیرا خواسته‌های ایشان را برآورده نمود. قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و به جهت لعب برپا شدند. لعب آنان، ارضای شهوات جسمانی‌شان بود. تا زمانی که موسی آنان را دید که بی‌لگام شده‌اند (خروج ۳۲:۲۵).

این داستان، شناخت عمیق‌تری از ریشه‌ی بت‌پرستی به ما ارائه می‌دهد. بت‌پرستی، تمرد است و کلام خدا این واقعیت را تصریح می‌کند: «گردن‌کشی همچون شرارت بت‌پرستی است.» (اول سموئیل ۱۵:۲۳)

آنچه مصریان انجام می‌دادند، این بود که گوساله‌ای می‌تراشیدند و نامی بر آن می‌نهادند و او هر آنچه را که در قلب ایشان بود و خلاف خواسته‌های آفریننده‌شان بود، به آن‌ها می‌بخشید. (تمامی انسان‌ها آمال خدا را می‌شناسند، زیرا پولس چنین می‌گوید: «زیرا غضب خدا از آسمان به ظهور می‌رسد بر هر گونه بی‌دینی و شرارت انسانی که با شرارت خود حقیقت را سرکوب می‌کنند. زیرا آنچه از خدا می‌توان شناخت بر آنان آشکار است، چون خدا آن را بر ایشان آشکار ساخته است.» (رومیان ۱: ۱۸-۱۹))

در مورد اسرائیلیانی که از مصر بیرون آمده بودند نیز همین اصل صادق است، اما باید اصلاح کوچکی در آن انجام دهیم. اسرائیلی‌ها، نام یهوه را می‌دانستند و پیش‌تر [جلوه‌هایی از] قدرت او را لمس نموده بودند. قوم اسرائیل راه‌های متمرده‌ی خود را، جهت همسو شدن با راه‌های خداوند ترک نمود، و تنها راه حل موجود برای ارضای وجدان و امیالش، ساختن تمثالی از یهوه بود که تمام خواسته‌هایش را به او (اسرائیل) ببخشد. این کار همواره به شکل نامحسوسی صورت می‌پذیرفت، بدون این که خود قوم از آن آگاه باشد.

پولس به کلیسای قرنتیان چنین هشدار می‌دهد:

«اما بیم دارم همان‌گونه که حوا فریب حيله‌ی مار را خورد، فکر شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود. زیرا اگر کسی نزدتان بیاید و شما را به عیسای دیگری جز آن که ما به شما موعظه کردیم، موعظه کند، یا اگر روحی متفاوت با آن روح که دریافت کردید یا انجیلی غیر از آن انجیل که شنیدید به شما عرضه کند، به آسانی تحملش می‌کنید.» (دوم قرنتیان ۱۱: ۳-۴)

من تفسیر آیه‌ی چهارم را از تفسیر معاصر انگلیسی^[7] بیشتر می‌پسندم: «ما درباره‌ی عیسی با شما سخن گفتیم، و شما روح‌القدس را یافتید و پیام ما را پذیرفتید. اما شما اجازه دادید تا برخی، از عیسایی دیگر با شما سخن بگویند. اکنون شما مهیا شده‌اید تا روح دیگری را دریافت نمایید و پیام دیگری را بپذیرید. «اگر ما هنوز خواهان شیوه‌ی زندگی دنیوی هستیم - که این آرزو، خلاف جریان اقتدار الهی است - با پرستش «عیسای پرورنده‌ی ذهن خودمان» در ضمیر ناخودآگاه خود می‌توانیم به آن دست یابیم؛ عیسایی که اراده‌ی او همسو با امیال ما می‌باشد. بدون این که خود متوجه باشیم، الوهیتی را شکل می‌دهیم که قابلیت شکل‌پذیری و دخل و تصرف دارد. این فریبی زیرکانه و مخفی است، نه دروغی فاحش و آشکار. ما در غفلت خود، با گفتنِ «عیسی دوست من است» یا «خدا از دل من باخبر است»، خود را تسلی می‌دهیم.

آری، این حقیقت دارد که حتی شناخت خدا از دل‌های ما، بسیار کامل‌تر از شناختی است که ما خود می‌توانیم داشته باشیم. اما به‌طور معمول برای توجیه اعمالی که در مخالفت با عهد اوست، چنین اظهارنظر می‌کنیم. واقعیت این است که این کار، سرکشی است. لب‌های ما هنوز او را حرمت می‌دارد، اما ترس ما از او، وصیتی است که از انسان آموخته‌ایم: «خداوندگار می‌گوید: این قوم به دهان خود به من نزدیک می‌آیند و به لب‌های خویش مرا حرمت می‌نهند، اما دلشان از من دور است؛ ترس آنان از من حکم آموخته‌ی بشر است و بس.» (اشعیا ۲۹:۱۳)

ما کلام خدا و فرامین او را از صافی شیوه‌ی تفکرمان که تحت نفوذ فرهنگ جامعه‌مان می‌باشد، عبور می‌دهیم. تصویر ما از جلال او، بیشتر توسط بینش محدود ما پرورش می‌یابد تا توسط تصویر حقیقی او، که در کلام زنده‌اش در کوه مکشوف گردید.

دو گروه به شدت متمایز در کلیسا

اجازه دهید چند نمونه را مطرح کنم. خانمی با من تماس گرفت و اعتراف کرد که با مردی در کلیسایش روابط نامشروعی داشته است. شوهر او مسیحی (ایمان‌دار) نبود و به‌خاطر ایمانش، به‌طور شفاهی (نه فیزیکی) با او بدرفتاری می‌کرد. به بیان دیگر توسط شوهرش تحت جفا بود.

آن زن و مرد، رابطه‌ی (فیزیکی) خود را متوقف نمودند. دوستان مسیحی او توصیه می‌کردند که از شوهر خود طلاق بگیرد و با این مرد خوب مسیحی ازدواج نماید، زیرا خداوند او را برای آرامش و سلامتی فراخوانده است. پرسش من این است: دوستان این زن، کدام عیسی را می‌پرستند؟ به یقین، نه آن عیسایی را که در دست راست خدا نشسته است. تصویر آن‌ها از او، توسط جامعه پرورش یافته، زیرا جامعه غرق در طلاق است. اغلب آنانی که طلاق گرفته‌اند، از پیش آن را برنامه‌ریزی نکرده بودند. آن‌ها به دنبال زندگی شاد و خوشی بوده‌اند که بر پایه‌ی خواسته‌های خودخواهانه‌شان باشد. پیمانی که آن‌ها با همسران خود بسته‌اند، تنها زمانی اهمیت دارد که مانعی سر راه خوشی آن‌ها ایجاد نکند.

آن زن، نظر مرا در مورد شرایط خود جویا شد. در حقیقت او در پی به دست آوردن مجوزی از یک رهبر بود تا تصمیمی را که خود از مدت‌ها پیش گرفته بود، جامعه‌ی عمل بیوشاند. شوهر او از لحاظ اخلاقی به او خیانت نکرده بود، من به او گفتم که خدا از طلاق متنفر است زیرا این کار، روح دو طرف را جریحه‌دار می‌سازد و آن‌ها را مملو از خشونت می‌کند (ملاکی ۱۶:۲). بر اساس عهد جدید، خداوند فرمان می‌دهد که زن نباید از شوهر خود طلاق بگیرد و اگر او این کار را انجام دهد، نباید برای بار دوم ازدواج کند (اول قرن‌تیان ۷: ۱۰-۱۱). آن زن از نظر منطقی سخن مرا شنید، اما بعدها خبری دریافت کردم مبنی بر این که او از شوهر خود جدا شده است و با آن مرد ازدواج کرده است. شاید او پس از این تصمیم با خوشحالی به زندگی‌اش ادامه می‌داد، اما مردمی که در پای کوه مانده بودند نیز تا لحظه‌ای که موسی از کوه پایین آمد، در حال شادی و پایکوبی بودند. از طرف دیگر، من زنانِ خداترس بسیاری را می‌شناسم که در پیوند

خود با شوهران غیر ایمان‌دارشان امین مانده‌اند، زیرا آن‌ها دلی همچون دل خدا را داشته‌اند. آن‌ها در پی لذات نبودند، بلکه در پی خدمت. بسیاری از آن شوهران، سرانجام به سبب شیوه‌ی زندگی آن زنانِ پارسا، نجات یافتند. اضافه کنم که برخی پس از گذشت سال‌ها از دعای همسران و بر جای گذاشتن شهادت زندگی‌شان در مقابل چشم شوهرانشان، نجات یافتند. زن دیگری که در موقعیتی متفاوت قرار گرفته بود، شخصیت خداگونه‌ای از خود به نمایش گذاشت. او پس از سال‌ها زندگی مشترک، فهمید که شوهرش همجنس‌باز است. به مدت ده سال به شکل وصف ناپذیری با سختی به زندگی در کنار او ادامه داد. شوهر او به جرم داشتن رابطه‌ی جنسی با یک مامور پلیس مخفی، دستگیر شد و پسر بزرگشان در مورد زندانی بودن پدر تماس تلفنی دریافت کرده بود.

آن زن بی‌وقفه برای شوهرش در دعا بود. زمانی که ادامه دادن در آن شرایط، به شدت طاقت‌فرسا شد، او از خداوند درخواست نمود که آیا می‌باید از او جدا شود یا نه. خداوند به او پاسخ داد: «تو برای طلاق گرفتن دلیل روحانی داری، و اگر تصمیم به طلاق بگیری من تو را برکت خواهم داد. اما اگر بمانی و در دعا برای او به مبارزه ادامه دهی، من او را آزاد خواهم کرد و تو برکت مضاعف خواهی یافت.» (البته خدا همواره در مواردی که خیانت اخلاقی صورت گرفته، چنین سخنی نمی‌گوید.)

او تصمیم به ماندن و مبارزه کردن گرفت و مدتی این وضعیت طول کشید. شوهرش به شکلی باشکوه آزاد شد و اکنون پانزده سال از آن روز می‌گذرد. او اکنون شبان ارشدی بسیار دلسوز و بامحبت است. من در کلیسای آن‌ها موعظه کرده‌ام و باید بگویم آن زن از پارساترین زنانی است که من به عمرم دیده‌ام.

کدام یک از این دو زن برای تبدیل یافتن، به فراز کوه برآمد؟ آن که از شوهر بی‌ایمان خود طلاق گرفت تا عیسی به او آرامش و سلامتی ببخشد، در حالی که کلام خدا به وضوح اراده‌ی خدا را برای او نشان داد که نباید از شوهرش جدا شود یا آن دیگری که در واقع دلیلی روحانی برای طلاق خود داشت اما انتخاب کرد که حق خود را واگذارد [قربانی نماید] تا برای زندگی شوهر خود به مبارزه بپردازد. عیسی از تمام امتیازات خود، برای آمدن به

کره‌ی خاکی و فدیہ کردن جان خویش برای ما صرف نظر کرد. قلب کدام یک از این دو زن همنوای قلب خدا بوده است؟ چرا؟ آن زنی که به کوه خداوند رفته بود تا تبدیل شود.

در زندگی یک ایمان‌دار، یکی از دو اتفاق زیر رخ می‌دهد: یا او اجازه می‌دهد کلام خود که در حضور او بیان می‌شود او را به شباهت عیسی تبدیل نماید و یا عیسی را با تصویری که [خواسته‌ی] دلش تحمیل می‌کند، سازگار و همشکل خواهد نمود. اگر شما به فراز کوه بالا رفته باشید، مطمئناً تبدیل خواهید یافت. اگر چون هارون در پای کوه بمانید، تصویر خدا در منظر شما دچار تغییر خواهد شد.

زمانی که موسی پس از سپری کردن چهل شبانه روز در حضور خدا، از کوه بازگشت نمود، تغییر پیدا کرده بود و چهره‌اش می‌درخشید: «موسی در حالی که دو لوح شهادت را در دست داشت از کوه سینا فرود آمد. اما به هنگام فرود آمدن از کوه، آگاه نبود که پوست چهره‌اش به سبب سخن گفتن با خداوند درخشان است.» (خروج ۳۴:۲۹)

آن زنی که برای شوهر خود ایستاد، از پاکی خود آگاه نبود. هر بار که با او سخن می‌گویم، بر من آشکار می‌شود که خداوند چه تغییر بزرگی در او به وجود آورده است. او خود تشخیص نمی‌دهد که چه صورت درخشانی دارد. این واقعیت در مورد تمام آنانی که در مسیر قدوسیت گام برمی‌دارند، صادق است. همان‌طور که کلام خدا اعلام می‌کند: «آنان که نگاهشان بر اوست، می‌درخشند.» (مزمور ۵:۳۴) آنان که قادرند به او نگاه کنند، اشخاصی هستند که علایق و خواهش‌های مصر را از دل خود زدوده‌اند. آن‌ها تنها یک آرزو دارند: شناخت خداوند پر جلال! اکنون زمان رویارویی با این پرسش مهم فرارسیده است که آیا عیسایی که او را خدمت می‌کنیم، همان است که بر دست راست خداوند متعال نشسته است یا عیسای دیگری است که توسط راه و روش‌ها و امیال جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، شکل گرفته است؟

فصل هفتم

نیت‌ها یا امیال؟

باید امیال و خواسته‌های خود را در پای صلیب به زیر آوریم.

هر آنچه تاکنون در مورد آن بحث نموده‌ایم، مقدمه‌ی کاملی بود در مورد کلمه‌ی «هم‌شکل شدن»^[۱]، در لغت‌نامه‌ی وبستر^[۲] در توضیح این کلمه چنین آمده است: «به شباهت در رفتار، نقطه نظر یا کیفیت‌های اخلاقی شخص دیگری مبدل شدن.» کلام خدا چنین تعلیم می‌دهد: «دیگر هم‌شکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید...» (رومیان ۲:۱۲)

برای درک بهتر آنچه روح خدا قصد انتقال آن را به ما دارد، بیایید با هم زبان اصلی را بررسی نماییم. معادل یونانی کلمه‌ی «هم‌شکل شدن» در این آیه، کلمه‌ی *suschematizo* می‌باشد. تعریف این کلمه، تصویر شفاف‌تری از آن به دست می‌دهد. لغت‌نامه‌ی استرانگ^[۳] چنین تعریفی ارائه می‌دهد: «شکل دادن به شباهت چیزی، مطابق همان طرح و نقشه، شکل دادن (به صورت استعاری)». لغت‌نامه‌ی واین^[۴] نیز چنین توضیحی ارائه می‌دهد: «شکل دادن یا فرم دادن چیزی به شباهت چیز دیگری.» هر دو لغت‌نامه، بر شکل دادن چیزی به شباهت چیزی دیگر تأکید دارند.

هارون، طلایی را که در اختیارش گذاشته بودند، به شباهت گوساله‌ای شکل داد. آنچه در ظاهر به وقوع پیوست، تنها بازتابی بود از آنچه پیش‌تر

Conform ۱

Webster's Dictionary ۲

Strong's dictionary ۳

Vine's dictionary ۴

در درون او شکل گرفته بود. تأثیرات مصر که خود را از آنان پاک ننموده بود، درون او را شکل داده بود. آنچه از او بیرون آمد، همانی بود که در درونش وجود داشت. او با مصر همشکل شده بود و همان‌گونه که در فصل گذشته دیدیم، این که او برخلاف موسی، تمایلی برای نزدیک شدن به حضور پرجلال خدا برای تبدیل یافتن نداشت، کاملاً آشکار و واضح بود. قوم، هارون را سرمشق خود قرار دادند. خداوند درباره‌ی آن‌ها چنین می‌گوید:

«آری، او فاحشگی خود را که از مصر آغاز کرده بود، رها نکرد، زیرا از دوران جوانی مردان با او همبستر شده، پستان‌های بکرش را می‌فشردند و شهوت خود را با او ارضا می‌کردند.» (حزقیال ۲۳:۸)

مطابق لغت‌نامه، کلمه‌ی «زناکاری»^[۵] به معنای «شهوت» است. کتاب مقدس امپلیفاید^[۶] بر این مفهوم تأکید دارد: «آن‌ها شهوت گناه‌آلود خود را بر او ریختند.» شهوت، انگیزه‌دهنده‌ی نسل بشر است. ما همیشه در پی ارضای آن خواهیم بود.

نیات و امیال یکی نیستند

تمایلات ما با نیت‌های ما یکسان نیستند، اگرچه بسیاری بر این عقیده‌اند که هر دو، به مفهوم واحدی اشاره دارند. شاید شما نیت‌های نیکو یا خداپسندانه‌ای داشته باشید، اما آن‌ها شاید همان امیال حقیقی شما نباشند. عده‌ی بسیاری به من گفته‌اند که تمایل زیادی در دوری جستن از تأثیرات دنیا و نزدیکی بیشتر به خدا دارند، با این همه هنوز موفق به چنین کاری نشده‌اند. آن‌ها از تمایلات حقیقی خود بی‌اطلاع‌اند، زیرا یعقوب چنین می‌گوید: «هنگامی که کسی وسوسه می‌شود، هوای نفس خود اوست که او را می‌فریبد.» (یعقوب ۱:۱۴) خواهش نفس، مسیری است که شخص آن را برمی‌گزیند، بدون توجه به این که نیت او چه اندازه خوب بوده است. به همین دلیل یعقوب چنین ادامه می‌دهد: «برادران عزیز من، فریفته مشوید.» (یعقوب ۱:۱۶) (البته آرزوها و امیال ما دارای جنبه‌ی مثبت نیز می‌باشند، اما در این

نیتها یا امیال؟

بخش ما جنبه‌ی منفی آن‌ها را مد نظر قرار می‌دهیم.)
این گفته می‌تواند سخن یک بازیگر طنز باشد نه خدا: «شریر مرا وادار به انجام آن کار کرد!»

شریر قادر به وادار نمودن ایمان‌دار به انجام کاری نیست. او تنها وسوسه می‌کند، اما شما نمی‌توانید توسط چیزی که تمایلی به آن ندارید وسوسه شوید. اگر مقداری کوکائین و یا تعدادی قرص ال.اس.دی.^[۷] به اغلب ایمان‌داران تعارف کنند، آن‌ها بدون درنگ جواب رد خواهند داد، چون هیچ تمایل و کششی نسبت به چنین موادی ندارند، در نتیجه به وسیله‌ی این مواد نمی‌توان آن‌ها را وسوسه نمود. با این وجود، ایمان‌داران بسیاری همچون اسراییل وجود دارند که امیال و خواهش‌هایی را که نظام بی‌ایمان دنیا به آنان منتقل کرده است، ترک ننموده‌اند. به همین دلیل به آسانی توسط آن‌ها مورد وسوسه قرار می‌گیرند.

باید امیال و خواسته‌های خود را به زیر صلیب آوریم: «آنان که به مسیح عیسی تعلق دارند، نفس را با همه‌ی هوس‌ها و تمایلاتش بر صلیب کشیده‌اند.» (غلاطیان ۵: ۲۴) این کاری نیست که خدا برای ما به انجام رساند، بلکه کاری است که خود باید انجامش دهیم. بدون فیض او، ما قادر به انجام آن نخواهیم بود، با این همه باید آن را انجام دهیم. ممکن است ما با هر تمایل نادرستی که هنوز زیر صلیب عیسی نبرده‌ایم، وسوسه شویم. اگر تمایلات خود را که در پی راه‌های دنیا می‌باشند کنار نگذاریم، امکان لغزش خوردنمان به آغوش دنیا وجود خواهد داشت؛ همان‌طور که برای اسراییل این اتفاق افتاد. به همین دلیل پولس اعتراف می‌کند: «دنیا برای من بر صلیب شد و من برای دنیا.» (غلاطیان ۶: ۱۴)

پس از این که در کلیسایی در کالیفرنیا موعظه‌ای در مورد توبه انجام دادم، شبان آن کلیسا مرا به صرف نهار دعوت نمود و از زندگی‌اش شهادتی داد. پس از نجات، او بسیاری از گناهان گذشته‌ی خود را ترک نموده بود، اما نتوانسته بود بر عادت کشیدن دو پاکت سیگار در روز غلبه یابد. او گفت: «جان، برای آزاد شدن از این اعتیاد، من هر کاری را که کلام امر نموده است، انجام داده‌ام. دعا کرده‌ام، روزه گرفته‌ام، کلام خدا را اعتراف نموده و از

^۷ LSD نوعی ماده‌ی مخدر

دیگران درخواست دعا داشته‌ام. در حقیقت هرگاه واعظ مهمانی در کلیسای ما برای دعا دعوت نموده است، من به دعوت او پاسخ داده و مقابل منبر رفته‌ام. به اعتیاد خود اعتراف نموده و درخواست نموده‌ام تا برای آزادی من از چنگ آن دعا کنند. به مدت دو سال چنین عمل کرده‌ام.»

پس از دو سال کشمکش، روزی او یکی از دوستانش را همراه خود به یک جلسه‌ی بشارتی در کلیسایش برد. دوست او نجات نیافته بود و او نیز به کشیدن سیگار معتاد بود و روزانه دو پاکت سیگار می‌کشید. آن شب، دوست او به دعوت نجات، پاسخ داد و زمانی که مبشر برای او دعا نمود، او به شکلی پرجلال نجات یافت و بلافاصله از اعتیاد به سیگار رهایی پیدا کرد. شبان ادامه داد: «جان، من برای نجات دوستم بسیار خوشحال بودم، اما از دست خدا بسیار ناراحت بودم. من دوستم را تا خانه‌اش بدرقه نمودم و به بهترین شکل، شادی خودم را از نجات او ابراز نمودم. به منزل برگشتم و به خداوند گفتم که چقدر از او دلخورم. در اتاق نشیمن نشستم و گفتم، «خدایا من روزه گرفتم، دعا کردم و در برابر کلیسایم و هر خادمی که به کلیسای ما آمد، خود را فروتن ساختم، با این همه تو هنوز مرا رهایی نداده‌ای. امشب دوستم را آوردم و تو بلافاصله او را نجات بخشیدی و از سیگار کشیدن، او را آزاد نمودی. چرا تو مرا رهایی نمی‌بخشی؟»

سپس او گفت: «جان وقتی من این را گفتم، خداوند به گونه‌ای شنیدنی به من پاسخ داد. نمی‌دانم آیا با شنوایی درونی‌ام صدای او را شنیدم یا شنوایی بیرونی، اما مطمئنم که صدای خودش بود. وقتی فریاد برآوردم: خدایا، چرا مرا رهایی نمی‌بخشی؟ شنیدم که او قاطعانه گفت: چون تو هنوز آن را دوست داری!»

شبان گفت: «نگاهی به سیگاری که در دستم بود، انداختم و آن را خاموش کردم و از آن روز تا کنون دیگر آن را لمس ننمودم.»

در تمام آن دو سال، شبان همواره هم به خود و هم به دیگران در مورد این موضوع سخن می‌گفت که چقدر در پی این است که رهایی را تجربه کند، با این همه، این تمایل حقیقی او نبود، بلکه تنها قصد انجام آن را داشت. به همین دلیل، او به آسانی دوباره به سمت چیزی کشیده می‌شد که اعتراف می‌کرد میلی به آن ندارد. سپس خداوند خواهش و تمایل حقیقی‌اش

نیتها یا امیال؟

را آشکار نمود. بلافاصله پس از توبه نمودن از آن تمایل و قرار دادن آن زیر قدرت صلیب، فیض خداوند آماده بود تا او را رهایی بخشد. رهایی او، پیامد همکاری‌اش با خدا بود.

این مثال به‌طور مستقیم در مورد اسراییل و الگوها، رفتارها و راه و رسم‌های دنیوی که امروز در کلیسا وجود دارند، در ارتباط است. به یاد داشته باشید که اسراییل نمادی از کلیساست. خداوند فرمود که اسراییل فاحشگی خود را که در مصر می‌نمود، ترک نکرد. زیرا که ایشان در ایام جوانی‌اش با او همخواب می‌شدند و پستان‌های بکارت او را افشوده، زناکاری خود را بر وی می‌ریختند. قوم، همچون موسی اگر می‌خواستند، می‌توانستند آن را ترک نمایند اما خود نخواستند.

شهوت این دنیا

از میان تمام کسانی که از بندگی مصر رهایی یافتند، موسی آن شخصی بود که بیش از همه در راه و رسم مصریان درگیر بوده است. او در خانه‌ی فرعون پرورش یافته بود، بر اساس دانش مصریان تعلیم و تربیت دیده بود، و تمام دوستانش مصری بودند. سایر مردان و زنان عبرانی، در پایین‌ترین طبقه‌ی اجتماعی مصر قرار داشتند. جامعه، رفتاری توأم با خشونت با آنها داشت، در حالی که موسی از ثروت‌ها و دانش آنان بهره می‌برد. آنها به آن اندازه که موسی درگیر نظام مصر بود، درگیر نبودند. بنابراین اگر کسی حق گفتن این جمله را داشت که «ترک خواهش‌ها و امیال مصر امری بسیار دشوار بوده است»، آن شخص تنها می‌توانست موسی باشد. اما برخلاف تمام این مسائل، هیچ تمایلی نسبت به هیچ جنبه‌ای از مصر در او وجود نداشت، در حالی که فرزندان اسراییل پیوسته به سمت مصر از خود گرایش نشان می‌دادند.

امروز، ما پیام صلیب را برای افرادی که از هالیوود، ورزش حرفه‌ای، زندگی در شهرت یا عرصه‌ی دیگری که به‌طور پیچیده‌ای با نظام دنیوی گره خورده است می‌باشند، تعدیل و تلطیف می‌کنیم. برای آنها تخفیف قائل می‌شویم و طرز رفتار و روش‌های دنیوی‌شان را توجیه می‌کنیم. این کار

ما به ضرر آنهاست نه به خیریتشان. با موعظه‌ی انجیلِ تعدیل شده به آنان، در حقیقت راهشان را به سمت کوه خداوند مسدود نموده‌ایم. گام‌های نخستینِ آنها، توأم با هیجان و شور و شوق می‌باشد، اما به تدریج دوباره به سمت دنیا جذب می‌گردند. در بهترین حالت، آنان در صورتی که تمام راه آمده را بازنگشته باشند، عیسایی را در ذهن خود شکل می‌دهند که به شباهتِ آن عیسایی نیست که در دست راست خدا نشسته است. ممکن است آنها به نجات و تمایل به شناخت خدا اعتراف کنند، اما از تمایل واقعی خود بی‌اطلاع می‌باشند. آنها دلبسته‌ی نظام دنیوی هستند و شامل آن دسته از ایمان‌دارانی می‌باشند که هم‌شکل این دنیا گشته‌اند.

اسرائیل، تمایل خود مبنی بر شناخت خدا و همگام شدن با او را اقرار نموده بود. همان‌طور که از فصل‌های گذشته به یاد دارید، پیش از این که خداوند جلال خود را بر کوه آشکار نماید، به موسی گفت که به قوم اطلاع دهد که او قصد دارد آنها را نزد خود آورد. اگر آنها سخن او را اطاعت نمایند و به عهدش وفادار بمانند، در آن صورت برای او مملکت کهنه خواهند بود. موسی به پایین کوه آمد تا پیش‌شرط‌های خدا را به قوم ابلاغ نماید. و قوم چنین واکنش نشان دادند:

«پس موسی آمده مشایخ قوم را خواند، و همه‌ی این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، با ایشان در میان گذاشت. همه‌ی قوم یکصدا پاسخ دادند: «هرآنچه خداوند فرموده است، خواهیم کرد.» پس موسی پاسخ قوم را به خداوند بازگفت.» (خروج ۱۹:۷-۸)

پاسخ آنها صادقانه بود، اما ما از آنچه در ادامه رخ داد، اطلاع داریم. آنها پا پس کشیدند و جلال خداوند در ذهن و قلبشان دچار دگرگونی شد. آنچه قوم گفت، برآمده از نیت آنها بود نه خواسته‌ی قلبی ایشان. آنان از تمایلات واقعی خود بی‌خبر بودند، که همانا شهوات مصر بود و آنان را از نزدیک شدن به خدا باز می‌داشت.

دو گروهی که در کلیسا هستند

چرا فرزندان اسرائیل که نسبت به موسی بسیار کمتر درگیر رسوم مصریان بودند، به عقب کشیده شدند، برخلاف این که موسی هیچ تمایلی به هیچ یک از رسوم مصر از خود نشان نداد؟ چرا آن که بیش از سایرین درگیر نظام دنیوی بود، از خود علاقه‌ی کمتری نسبت به آن نشان داد؟

با بررسی کردن هر دو گروه، متوجه تفاوت موجود میان آن‌ها خواهیم شد. همچنین تصویری واضح از دو گروه مجزا از مردمی که کلیسای امروز را شکل داده‌اند، به دست خواهیم آورد که در آن تصویر، موسی نماینده‌ی یکی از گروه‌ها خواهد بود و فرزندان اسرائیل، نماد گروه دوم خواهند بود. ما با هم خواهیم دید که چگونه بسیاری در کلیسای امروز، همشکل این دنیا می‌گردند در حالی که دیگران، اگرچه برخی از آنان از اسارت‌های شدیدی رها شده‌اند، اما هیچ تمایلی به بازگشت به دنیا ندارند.

فرزندان اسرائیل، قرن‌ها برای رهایی از دست فرمانروایان ظالم مصری خود، دعا و تضرع کرده بودند. آن‌ها مشتاق رفتن به سرزمین موعود بودند. خداوند، موسی - رهایی دهنده‌ی ایشان را - برایشان فرستاد. خداوند به موسی فرمود: «پس اکنون نزول کرده‌ام تا آنان را از چنگ مصریان برهانم و از آن سرزمین به سرزمینی خوب و پهناور برآورم، به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است...» (خروج ۳: ۸) سپس خداوند، سخنان خود و نشانه‌ها به او بخشید تا فرعون را فرمان دهد که قوم را بگذارد بروند.

موسی پس از چهل سال، نخستین بار بود که دوباره وارد مصر شد تا سخن خدا را به گوش فرعون برساند. با این همه، او ابتدا نزد قوم اسرائیل رفت و وعده‌ی رهایی را به آنان بشارت داد. وقتی قوم این خبر را شنید، کلام می‌گوید: «و قوم ایمان آوردند. ایشان چون شنیدند خداوند به بنی اسرائیل روی نموده و تیره‌روزی ایشان را دیده است، خم شده، سجده کردند.» (خروج ۴: ۳۱)

آیا می‌توانید احساسات حاکم در آن گردهمایی را تجسم کنید؟ آن‌ها تمام عمر خود، برده بودند. پدران، پدربزرگان و پدر پدربزرگان‌شان، برده بودند. چهارصد سال در میان قوم، در مورد وعده‌ی رهایی و سرزمین موعود

صحبت شده بود(جهت مقایسه بگویم که کمتر از دویست و پنجاه سال از شکل‌گیری ایالات متحده می‌گذرد.) و اکنون آن‌ها، رهایی‌دهنده‌ی خود را در مقابل خود می‌دیدند.

مردم بی‌نهایت شاد شدند. آن‌ها معجزاتی را که موسی انجام داد، دیدند و به گرمی و مشتاقانه به آنچه شنیدند، ایمان آوردند. هم‌اکنون می‌توانم صدای غریو شادی و فریادشان را بشنوم که بانگ سرمی‌دهند: «چه خبر فوق‌العاده‌ای، سرانجام رویای ما تحقق یافت. خدا برای رهایی ما وارد عمل شده است!» ستایش و شکرگزاری‌هایشان، در آخر آن‌ها را به سمت تعظیم و پرستش خدا سوق داد.

موسی آن جمع را ترک نمود و نزد فرعون رفت و همان پیام خداوند را به او ابلاغ نمود. او به فرعون دستور داد که قوم خدا را رها کند تا بروند. اما فرعون با شدیدتر کردن مصائب آنان به سخن موسی پاسخ داد. دیگر مانند گذشته، کاه برای ساختن خشت‌های بی‌شماری که هر روز باید ساخته می‌شد، در اختیارشان قرار نمی‌گرفت. آن‌ها مجبور بودند شب‌ها کاه جمع کنند و روزها کار کنند. علی‌رغم خودداری از دادن کاه به آنان، تعداد خشت‌هایی که باید ساخته می‌شد، تقلیل پیدا نکرد. وعده‌ی رهایی خدا، سختی و مصیبت ایشان را تشدید نموده بود.

نگرش فرزندان اسراییل، شروع به تغییر نمود. آن‌ها نزد موسی گله نمودند و گفتند، از نزد ما برو و دیگر با فرعون سخنی نگو، تو شرایط زندگی ما را بدتر نمودی. آن‌ها، همان مردمی بودند که چند روز پیش، وقتی موسی آن پیام را برایشان آورد، خدا را پرستش نمودند.

وقتی سرانجام خدا آن‌ها را از مصر بیرون آورد، دل فرعون دوباره سخت شد، و او با بهترین ارباب‌ها و سرداران در بیابان دست به تعقیب اسراییلی‌ها زد. عبرانی‌ها، زمانی که دیدند مصریان در پی‌شان می‌آیند و از طرفی دیگر، دریای سرخ در مقابلشان قرار دارد، دوباره شروع به گلایه کردن نمودند: «آیا در مصر به تو نگفتیم ما را به حال خود واگذار تا مصریان را بندگی کنیم؟ ما را بهتر آن بود که مصریان را بندگی کنیم تا اینکه در بیابان بمیریم.» (خروج ۱۴:۱۲)

«ما را بهتر است...»، در اصل مقصود آنان این بود که: «چرا ما باید

نیتها یا امیال؟

مطابق آنچه به نقل از تو، گفته‌ی خداوند بوده است، عمل می‌نمودیم که در نتیجه‌ی آن، زندگی ما اسفناک‌تر شد؛ وضعیت ما بهتر که نشد، هیچ، بلکه بدتر شد!» آن‌ها بلافاصله روش زندگی پیشین خود را با شرایط فعلی‌شان مقایسه می‌کردند. هرگاه این دو با هم در توازن نبودند، اسراییلیان طبل بازگشت را می‌نواختند. آن‌ها تمایل به چیزهایی داشتند که برایشان از میل به انجام اراده‌ی خدا اهمیت بیشتری داشت. آه، چقدر آن‌ها به جای داشتن اشتیاق قلبی برای خدا، عاشق زندگی‌های خود بودند!

خداوند دریا را شکافت، و فرزندان اسراییل از میان زمین خشک، عبور نمودند و شاهد غرق شدن مصریان شدند. آن‌ها ایمان داشتند و نیکویی خدا را با رقص و پایکوبی مورد ستایش قرار دادند و در حضور خدا، او را تمجید نمودند: «آنگاه مریم نبیّه، خواهر هارون، دف به دست گرفت و هم‌هی زنان دف در دست و رقص‌کنان از پی او بیرون آمدند.» (خروج ۱۵: ۲۰). می‌توانید تصورش را بکنید، یک میلیون زن در حال رقص و نواختن دف؟ چه جلسه‌ی پرستشی‌ای!

آن‌ها ایمان‌داران استوار و ثابت قدمی بودند و هیچ چیز نمی‌توانست آنان را به عقب بازگرداند. آن‌ها یقین داشتند که دوباره هرگز در مورد نیکویی او شک نخواهند نمود! آنها از تمایلات دل خود بی‌خبر بودند اما به نیت خود آگاه بودند. آزمون دیگری سرِ راهشان قرار گرفت و بار دیگر عدم وفاداری‌شان را آشکار نمود. آن‌ها تنها پس از گذشت سه روز، گلایه کردند که دیگر آب تلخ نمی‌خواهند بنوشند، بلکه آب شیرین می‌خواهند (خروج ۱۵: ۲۲-۲۵). تفکرات آن‌ها به سمت آنچه در گذشته در مصر داشتند، و در آن برهه از زمان در بیابان خدا نداشتند، معطوف می‌گردید.

چند روز دیگر گذشت، و فرزندان اسراییل از نبود غذا شکایت نمودند: «کاش در همان سرزمین مصر به دست خداوند مرده بودیم.» (خروج ۱۶: ۱-۴) آن‌ها در شکایت خود، خدا را در مقابل اراده‌اش قرار می‌دهند. چه انسان‌های دینداری! آیا متوجه ریاکاری آن‌ها می‌باشید؟

این رفتار همچنان ادامه پیدا کرد تا این که وقتی خدا ایشان را به صحرای فاران برد، به اوج خود رسید. در آنجا خداوند به موسی فرمان داد تا یک نفر را از هر سبط که رییس آن سبط باشد، جهت تحقیق کردن از سرزمین

موعود، بفرستد. رؤسای قوم به مدت چهل روز به تجسس کنعان پرداختند و ده تن از آنان گزارشی بسیار مایوس‌کننده با خود آوردند: «ما را توان مقابله با آن مردمان نیست، زیرا از ما نیرومندترند.» (اعداد ۱۳:۳۱)

حتی با وجود آنکه کالیب - یکی از رؤسا- با قدرت در برابر دیگران ایستادگی نمود (و یوشع نیز به او پیوست)، اما قوم از خبر بد استقبال نمودند و گریستند و تمام شب شکایت نمودند: «چرا خداوند ما را به این سرزمین می‌آورد؟ تا به ضرب شمشیر بیقتیم و زنان و اطفالمان به یغما برده شوند؟ آیا برای ما بهتر نیست که به مصر بازگردیم؟» (اعداد ۱۴:۳-۱۴) آن‌ها هرگاه به شرایطی برمی‌خوردند که دلخواهشان نبود، لب به شکایت می‌گشودند. تا زمانی که همه چیز در نظرشان خوب جلوه می‌نمود، کلام خدا را اطاعت می‌کردند و در ظاهر، خواهان خدا می‌شدند. اما اسرائیلیان اگر اطاعت، به مفهوم انتخاب مسیری در خلاف جهت خواهش‌های جسمانی‌شان بود، شروع به شکایت می‌کردند: «آیا برای ما بهتر نمی‌بود؟» این کلمات حالت قلبی‌شان را به روشنی به تصویر می‌کشد. «زیرا زبان از آنچه دل از آن لبریز است، سخن می‌گوید.» (متی ۱۲:۳۴) انگیزه‌ی اصلی آن‌ها برای زندگی، در طرز رفتار و سخنانی که در زمان‌های سختی بر زبان می‌آوردند، عیان می‌شد. برای آن‌ها همواره نفس خودشان مهم بوده است. تمرکز آن‌ها بر زندگی‌های خودشان بود نه قلب خدا.

نقطه‌نظری متفاوت

موسی با آن‌ها کاملاً متفاوت بود. او در مصر پرورش یافته بود، اما تصمیم گرفت به جای بهره بردن از مزایای مصر، همراه قوم خدا متحمل رنج و محنت گردد. فرزندان اسرائیل، خود، سختی‌هایشان را انتخاب نکرده بودند، اما موسی از هر چیز، عالی‌ترینش را که در دنیا موجود بود، در اختیار داشت، اما از همه‌ی آن‌ها امتناع ورزید: «رسوایی به‌خاطر مسیح را با ارزش‌تر از گنج‌های مصر شمرد، زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود.» (عبرانیان ۱۱:۲۶)

قوم اسرائیل در حالی که به سرعت ظلم و ستم مصر را به فراموشی

نیتها یا امیال؟

سپرده بود، خواستار بازگشت به آن بود(دنیا). آن‌ها تنها به یاد داشتند که چگونه از آن چیزهایی که در بیابانِ آزمون خداوند از آن‌ها محروم بودند، زمانی لذت برده‌اند. در مقابل، موسی سختی را برگزید: «زیرا از پیش به پاداش چشم دوخته بود.»

آن پاداش چه بود؟ پاسخ این پرسش زمانی آشکار گردید که خدا هدیه‌ای به او تقدیم کرد، مبنی بر این که وعده‌ای که او و قوم، بیش از چهارصد سال در انتظار تحقق آن بودند، عملی خواهد شد؛ یعنی بخشیدن سرزمین موعود به آنان. (این اتفاق، پیش از تجسس زمین توسط رؤسای قوم رخ داد. مردم هنوز مشتاق آن سرزمین بودند) خداوند به موسی فرمود:

«این مکان را ترک کن، تو و این قوم که از سرزمین مصر برآوردی، و به سرزمینی برآ که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب سوگند یاد کردم و گفتم آن را به نسل تو خواهم بخشید. من فرشته‌ای پیش روی تو خواهم فرستاد و کنعانیان، آموریان، حیتیان، فریزیان، حویان و یبوسیای را بیرون خواهم راند...» (خروج ۳۳:۱-۲)

تحقق وعده‌ای که در انتظارش بودند، در مقابل آنان قرار داشت. پس از چهارصد سال زندگی در سرزمینی بیگانه، هدیه‌ی سرزمینی پرحاصل، در مقابل موسی - رهبر آنان گذاشته شده بود. اما نکته‌ای وجود داشت؛ خداوند ادامه داد: «به سرزمینی برآ که شیر و شهد در آن جاری است. اما من در میان تو نخواهم آمد، زیرا قومی گردنکشی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.» (خروج ۳۳:۲)

خدا به موسی گفت قوم را به سرزمینی ببرد که به آنان وعده داده بود، همان سرزمینی که صدها سال در انتظار به ارث بردنش بودند. خدا حتی به موسی وعده داد که یک فرشته برگزیده آن‌ها را همراهی کند، هرچند خود او با آنان همراهی نخواهد کرد.

موسی بلافاصله چنین پاسخ داد: «اگر روی تو با ما نیاید، ما را از اینجا مبر» (خروج ۳۳:۱۵) موسی در جواب خود، درنگ و چانه‌زنی نکرد. او بدون لحظه‌ای تأمل ترجیح داد در همان بیابان خشک باقی بماند؛ جایی که در حضور خدا و همراه با سختی‌های بسیاری بود، تا این که به سرزمین شیر

و شهد و منازل زیبا برود، اما بدون همراهی حضور خدا. من خوشحالم که گزینه‌ی وارد شدن به سرزمین موعود بدون حضور خدا، در مقابل فرزندان اسرائیل گذاشته نشد. آن‌ها بی‌وقفه در زمان‌های تنگی فریاد شکایت برمی‌آوردند و تهدید به بازگشت به مصر می‌کردند. اگر حاضر بودند مصر را بدون حضور خدا داشته باشند، به یقین با خوشحالی قانع می‌شدند که سرزمین وعده را تنها با همراهی یک فرشته در اختیار داشته باشند. پاداش در نظر آن‌ها چیزی بود که بیشترین منفعت را برایشان به ارمغان می‌آورد. (این همان چیزی است که دنیا نیز برای آن زندگی می‌کند - بیشترین نفع من در کجاست؟)

برای موسی، وعده، بدون حضور خدا هیچ مفهوم و ارزشی نداشت. او پیشنهاد خدا را نپذیرفت، زیرا علی‌رغم این که با خود زندگی آسوده‌تری به همراه داشت، اما آن پیشنهاد، از آنچه قلب او برای آن می‌تپید، خالی بود. او فراتر از هر چیز دیگری در طلب شناخت خدا بود: «اگر در نظرت فیض یافته‌ام، تمنا دارم راه‌های خود را به من بیاموزی تا تو را بشناسم.» (خروج ۱۳:۳۳)

او زمین، ثروت، سرافرازی (شوکت) یا هر موهبت ملموسی را نطلبید. او تمام این موارد را در مصر داشت و به این نتیجه رسیده بود که آن‌ها با خود رضایت خاطر واقعی را به همراه ندارند. بلافاصله پس از رد نمودن گزینه‌ی تقدیم سرزمین موعود بدون حضور خدا، او چنین فریاد برآورد: «تمنا اینکه جلال خود را بر من بنمایی.» (خروج ۱۸:۳۳)

موسی تصمیم قاطعی گرفته بود. او پاداش شناخت خدا را دنبال می‌کرد. دوری جستن از دنیا در مقابل پاداش دیدن جلال خدا، بهای گزافی نبود. چون او برگزید که پاداش‌های نظام این دنیا را ترک نماید، در پی آن، امتیاز نزدیک شدن به کوه خدا را به دست آورد. اما مردم نتوانستند به خدای قدوس نزدیک شوند. تمایلات و شهوات مصر، هنوز در درونشان حضور داشت. آن‌ها در قلب خویش، خود را از دنیا جدا نکرده بودند و پیامد آن، ناتوانی در تشخیص آنچه به دنیا تعلق داشت، از آنچه به خدا تعلق داشت، بود.

شما نیز، اگر هم تمایل به شناخت خدا و هم تمایل به دنیا دارید، تصویر خدا در شما دچار دگرگونی خواهد شد. شما حقیقتاً او را نخواهید شناخت، بلکه عیسایی دیگر را خواهید شناخت. فرزندان اسرائیل در پی تجربه‌ی رهایی

توسط خدا بودند، اما به همان میزان در آرزوی دسترسی مجدد به داشته‌های مصر نیز بودند. به همین دلیل هرگز موفق به ترک فاحشگی‌ای که در مصر شروع کرده بودند، نشدند. آن‌ها هم‌شکل دنیا شدند. خواسته‌های مصر در درونشان شکل گرفته بود و اگرچه قدرت عظیم خداوند، آن‌ها را از مصر رهایی بخشید، آنان تصمیم نگرفتند که مصر را از درون خود بیرون برانند.

انگیزه‌ی اصلی زندگی

وجه تمایز موسی و قوم اسرائیل، در انگیزه‌ی درونی آن‌ها برای زندگی بود. موسی در طلب خدا بود و حاضر به پرداخت هر بهایی برای این خواسته‌اش بود. فرزندان اسرائیل در طلب بهترین گزینه برای خودشان بودند. هنگامی که منفعت گام برداشتن در طریق خدا را با حواس طبیعی خود احساس می‌کردند، با خوشحالی از آن استقبال می‌نمودند، اما زمانی که هیچ منفعتی را نمی‌دیدند، به سمت بهترین گزینه به نفع خودشان جذب می‌شدند. شناخت خدا همواره با خود بهترین گزینه را برای ما به همراه دارد، چون خدا محبت کامل است. اما در اغلب اوقات، حواس ما قادر به تصدیق این واقعیت نیست.

موسی خدا را به خاطر خودش [خدا] محبت می‌نمود، اسرائیل خدا را برای آنچه او می‌توانست برایش انجام دهد. اگر آنچه خدا انجام می‌داد، در راستای خواسته‌های آنان نبود، آن‌ها به سمت آنچه خود بهترین گزینه فرض می‌کردند، برمی‌گشتند. دیدگاه اسرائیل نسبت به زندگی، با انگیزه‌ی اصلی زندگی دنیا تفاوت ناچیزی داشت. یوحنا چنین می‌گوید: «زیرا هر چه در دنیاست، یعنی هوای نفس، هوس‌های چشم و غرور مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیاست.» (اول یوحنا ۲: ۱۶)

آنان که در دنیا به سر می‌برند، خواهان چیزی هستند که خوشایند و ارضاکننده‌ی خواهش‌های نفس و موقعیت اجتماعی‌شان باشد. این شیوه‌ی زندگی اسرائیل بود، و در صورتی که اطاعت از خدا، فضیلت خود را بلافاصله آشکار می‌نمود، آنان با رویی باز در پی آن می‌کوشیدند.

موسی و قوم اسرائیل، به خوبی نمایانگر دو طیف شکل دهنده‌ی کلیسای امروز می‌باشند. این تفاوت اساسی باعث کشیده شدن خط تمایز میان دو گروه حاضر در کلیسا می‌شود، همچنین موجب آشکار شدن پرستندگان

حقیقی، و آنانی که عیسی را خداوند صدا می‌زنند اما منفعت‌طلبانی بیش نیستند، می‌شود.

اکنون سخنان عیسی در عهد جدید را بهتر درک می‌کنیم:

«آن‌گاه جماعت را با شاگردان خود فراخواند و به آنان گفت: اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید. زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به‌خاطر من و به‌خاطر انجیل جان خود را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد.» (مرقس ۸:۳۴-۳۵)

صلیب، نماد مرگِ کامل ما نسبت به خواهش‌ها و امیال خودمان می‌باشد. آنانی که صلیب را می‌پذیرند، به این که خدا، خدایی امین، عادل و خالقی پرمحبت است، ایمان دارند. آن‌ها می‌دانند که خدا چشمه‌ی حیات است و خارج از او، حیات حقیقی وجود ندارد.

موسی تمام آن تصویر بزرگ را دید، اما اسراییل تنها توانست خود را ببیند. موسی پی برد که خدا، خدایی قدوس است و نزدیکی جستن به او مستلزم ترک کامل دنیا و هر آنچه شامل آن می‌شد، می‌باشد. او درک نمود که در مقابل انکار نفس خود، شناخت خدا را به دست خواهد آورد. پولس نیز آن تصویر بزرگ را دید و ما در سخنانش خطاب به این دو کلیسا، انگیزه‌ی اصلی زندگی او را می‌بینیم:

«اما مبدا که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به صلیب خداوندمان عیسی مسیح، که به واسطه‌ی آن، دنیا برای من بر صلیب شد و من برای دنیا.» (غلاطیان ۶:۱۴)

«اما آنچه مرا سود بود، آن را به‌خاطر مسیح زیان شمردم. بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می‌دانم، که به‌خاطر او همه چیز را از کف داده‌ام. آری، این‌ها همه را فضل می‌شمارم تا مسیح را به دست آورم.» (فیلیپیان ۳:۷-۸)

او فریب نخورده بود. او هیچ تمایلی نسبت به دنیا نداشت. بهایی که برای ترک لذت‌ها و منفعت‌های دنیا پرداخت نمود، در مقایسه با ارزش بی‌نظیر شناخت و قدم برداشتن در کنار شخصی که خود، حیات است، بسیار ناچیز بود.

فصل هشتم

ضد فرهنگ یا خرده فرهنگ؟

ما خوانده نشده‌ایم تا راه و رسم یا الگوهای دنیا را تقلید نماییم و یا همانند مردم این دنیا عمل کنیم.

قوم، تجلی خدا بر کوه سینا را برنتافت. آنان پیش از آشکار شدن جلال خدا، از اشتیاق خود نسبت به او سخن می‌گفتند اما در عمل، خلافش ثابت شد. آن‌ها از مصر دل نکنده بودند؛ و اشتیاق خود نسبت به راه و رسم آن را ترک نکرده بودند. اما وقتی «خدا» در قالب و نقشی مشابه خدایان مصری به ایشان ارائه شد، با خود گفتند: بسیار عالی است! زیرا آن‌ها می‌توانستند به این شیوه هم خدا را داشته باشند و هم تمایلات قلبی خود یعنی مصر را. آن‌ها در کنار داشتن یهوه می‌توانستند هم‌شکل مصر نیز باقی بمانند. شیوه و سبک‌های بی‌شمار زندگی، تحت تأثیر (روح) دنیا شکل می‌گیرند (شیطان، در افسسیان ۲:۲ «رییس قدرت هوا» و در دوم قرنتیان ۴:۴، «خدای این عصر» خوانده شده است) اگر ما در قبال پاداش نزدیکی جستن به حضور خدا، آن شیوه‌ها را ترک ننماییم، همواره مجذوب تأثیرات روح حاکم بر دنیا خواهیم شد. اما خداوند فرمان می‌دهد: «به شیوه‌ی سرزمین مصر که در آن ساکن بودید رفتار مکنید... بر طبق فرایض آنان گام مزیند.» (لاویان ۱۸:۳)

ما خوانده نشده‌ایم تا راه و رسم یا الگوهای دنیا را تقلید کرده و یا همانند مردم این دنیا عمل کنیم. پولس بر این نکته چنین صحنه می‌گذارد: «دیگر هم‌شکل این عصر مشوید، بلکه با نو شدن ذهن خود دگرگون شوید.» (رومیان ۱۲:۲)

پادشاهی خداوند و راه‌های دنیا، کاملاً دو مسیر متفاوت از هم می‌باشند. هیچ سازگاری و همسانی‌ای بین این دو وجود ندارد، عیسی نیز می‌فرماید:

«اگر دنیا از شما نفرت دارد، به یاد داشته باشید که پیش از شما از من نفرت داشته است. اگر به دنیا تعلق داشتید، دنیا شما را چون کسان خود دوست می‌داشت. اما چون به دنیا تعلق ندارید، بلکه من شما را از دنیا برگزیده‌ام، دنیا از شما نفرت دارد.» (یوحنا ۱۵:۱۸-۱۹)

عیسی ما را برگزید تا خارج از راه و رسم زندگی دنیا زیست کنیم. او توضیح می‌دهد که به همین دلیل دنیا از ما نفرت دارد. اما آیا دنیا واقعا از ما نفرت دارد؟ تقریباً چنین به نظر می‌رسد که کلیسا در دهه‌های گذشته سعی نموده است تا نادرست بودن این سخن عیسی را به اثبات برساند. ما هر آنچه از دستمان برمی‌آمده در این راستا انجام داده‌ایم و ناخودآگاه چنین باور داریم که به‌طور هم‌زمان می‌توانیم هم تأیید دنیا را داشته باشیم و هم تأیید عیسی را! اما عیسی می‌گوید دنیا زمانی نسبت به ما محبت خواهد داشت که به آن تعلق داشته باشیم. آیا تا امروز ما سعی کرده‌ایم به جایی تعلق داشته باشیم که نمی‌تواند پذیرای ما باشد؟

کلیسای اولیه در مقایسه با کلیسای امروز

من در مورد سرگذشت کلیسای اولیه، به ویژه در سده‌های دوم و سوم مطالعاتی انجام داده‌ام، و تفاوت بسیار بزرگی بین ما و آن‌ها کشف نموده‌ام. ویژگی بارز آنان، شیوه‌ی زندگی جدا شده‌ی آن‌ها از دنیا بود. هیچ‌کس قادر به یافتن اثری از راه و رسم و الگوهای دنیوی در میان ایشان نبود. آن‌ها کاملاً از جامعه‌ی اطراف خود متمایز بودند، زیرا تحت قوانین و ارزش‌های کاملاً متفاوتی زندگی می‌کردند. کلام خداوند، به راستی شیوه‌ی زندگی آنان را شکل داده بود.

شرح حال این ایمان‌داران نخستین به نقل از بی‌ایمانان، حاکی از این مطلب است که مسیحیان در جوامع خود، چون افراد دارای حق اقامت موقت زندگی نموده‌اند، و اگرچه در قالب جسم خاکی بوده‌اند، اما در پی برآورده نمودن خواهش‌های آن نبوده‌اند. تمام قوانین مقرر را رعایت نموده‌اند و در عین حال، با کیفیت زندگی خود، از قوانین پیشی گرفته‌اند. علاقه و دلبستگی کمی نسبت به تفریحات مرسوم، اتفاقات ورزشی و سرگرم کننده از خود

نشان داده‌اند. نسبت به همه، پر از محبت بودند، اما توسط همه، تحت جفا قرار می‌گرفتند. مورد بی‌احترامی بودند، اما در همان وضعیت مورد ستایش (خدا) قرار داشتند، و آنانی که از ایشان نفرت داشتند، از ارائه‌ی دلیلی برای حس نفرت خود عاجز بودند.

امروزه آنانی که از ما نفرت دارند، به زمان زیادی برای ارائه‌ی دلیل موجهی از نفرت خود، احتیاج ندارند. شرح حالی که آمد، می‌تواند امروز تنها در مورد بخش کوچکی از کلیسا صادق باشد. ما رسوایی‌های بی‌شماری در تمام سطوح خدمتی داشته‌ایم. این پیشامدهای تأسّف‌بار در پی‌تمایلات خودخواهانه‌ی ما رخ داده‌اند. نه تنها رهبران، بلکه بسیاری از اعضای کلیسا امروزه زندگی مادی گرایانه‌ای دارند و در پی لذت و گنج‌های این دنیا می‌باشند.

سیپریان (اهل کارتاژ)^[7] مرد رومی بسیار ثروتمندی بود که در سن چهل سالگی خود را تسلیم عیسی نمود. او به حدی از یافتن مسیح به وجد آمده بود که تمام دارایی خود را به پول نقد تبدیل کرد و در بین نیازمندان تقسیم نمود. او بعدها یکی از ناظران کلیسا شد. او چنین می‌نویسد:

«تنها آرامش و سلامتی قابل اطمینان، تنها حس امنیتی که استوار و پایدار است و هرگز جنبش نمی‌خورد، ثمره‌ی کناره گرفتن فرد از دل مشغولی‌های این دنیا و محکم به زمین نجات خدا چسبیدن و بالا بردن چشمان از زمین به سمت آسمان (کوه خدا) می‌باشد... در حقیقت کسی که بزرگ‌تر از دنیا می‌باشد، به چیزی محتاج نیست، و طالب چیزی از این دنیا نمی‌باشد.» (نامه‌های سیپریان به دوناتوس،^[7] فصل ۱۴)

ایمان‌داران نخستین، چنین باور داشتند که این دنیا و آن دنیای دیگر، دشمن یکدیگرند، در نتیجه ما نمی‌توانیم هم‌زمان دوست هر دو باشیم. یعقوب بی‌پرده می‌نویسد: «ای زناکاران، آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیاست، خود را دشمن خدا می‌سازد.» (یعقوب ۴:۴)

چرا او ایمان‌دارانی که در پی لذت‌های این دنیا می‌باشند را زناکار خطاب می‌نماید؟ زناکار، فردی است که با شخصی عهد و پیمانی دارد اما در پی رابطه با شخص دیگری است. ما به عنوان ایمان‌داران با خداوند وارد عهد شده‌ایم، پس چرا باید در پی پیروی از روش‌ها، الگوها و قالب‌های دنیا باشیم؟ آیا پاسخ می‌تواند این باشد که ما هیچ تفاوتی با قوم اسرائیل در گذشته نداریم؛ قومی که برای دستیابی به امتیاز نزدیک شدن به خدا، حاضر نشد تمایلات خود نسبت به مصر را کنار بگذارد؟

ضد فرهنگ در تقابل با خرده فرهنگ

کلیسای نخستین، ضد فرهنگ بود. امروز بخش عمده‌ای از کلیسا به خرده فرهنگ تبدیل شده است. تفاوت این دو در چیست؟ ضد فرهنگ، گروهی از مردم می‌باشند که شیوه و سبک زندگی‌شان، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری غالب جامعه را نفی می‌کند یا در تضاد با آن‌ها می‌باشد. رهنمودها و چارچوب کاملاً متفاوتی بر زندگی آنان حاکم می‌باشد. کلیسای نخستین تجسم این ادعا بود. پطرس، خطاب به نوایمانان نخستین چنین می‌گوید: «خود را از این نسل منحرف برهانید!» (اعمال ۲: ۴۰) مفهوم این پیام، با بازگویی مجدد سخن پطرس به شکل زیر تقویت می‌شود: «تا زمانی که هنوز توانش را داری خارج شو، این فرهنگ بیمار و احمقانه را ترک کن!»

در مقابل، خرده فرهنگ، گروه خاصی از مردم را شامل می‌شود که هنوز بخشی از فرهنگ غالب جامعه را تشکیل می‌دهند. اگرچه برخی خصوصیات افراد، آن‌ها را از دیگران متمایز می‌سازد، اما آنان متصل به تمام پیکره‌ی جامعه می‌باشند. این تعریف دوم، مصداق کلیسای امروز است. ما برچسب «تولد تازه یافته» یا «نجات یافته» را بر خود داریم. ما عضو گروه‌ها یا فرقه‌های: انجیلی^[۳]، تمام انجیلی^[۴]، کاریزماتیک^[۵]، فرافرقه‌ای^[۶] و غیره

Evangelical ۳

Full Gospel ۴

Charismatic ۵

Denominational ۶

می‌باشیم اما در این حال به شدت به جامعه گره خورده‌ایم. جامعه‌ی ما، از مردمی با شیوه‌های زندگی بسیار متفاوت از یکدیگر تشکیل یافته است. اگر نمودار سبک زندگی آمریکایی‌ها را رسم کنیم، در یک انتها، لیبرال‌های افراطی را خواهیم داشت و در انتهای دیگر محافظه‌کاران را، و در بین این دو، گونه‌های متفاوت بسیاری وجود خواهند داشت. در صف لیبرال‌های افراطی، ستارگان موسیقی راک، هنرپیشه‌ها و خواننده‌های معروف و دیگری که لباس‌های غیرعادی بر تن می‌کنند (برخی حتی لباسی را می‌پوشند که به‌طور معمول جنس مخالف آن را بر تن می‌کند) قرار گرفته‌اند. این افراد کاملاً به‌طور غیرعادی زندگی می‌کنند و چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی، شاهد اعمال بسیار وقیح و زشتی از ایشان می‌باشیم. برخی با موی مشکی و پوست سفید شده می‌میرند. عده‌ای دیگر در فساد به سر می‌برند. ما این گروه را بخشی افراطی از جامعه قلمداد می‌کنیم که اغلب کلیسا هرگز در پی پیشی گرفتن از آن‌ها نمی‌باشد.

در سمت مقابل، آمریکایی‌های محافظه‌کار قرار دارند. این مردان و زنان، بنا به گفته‌ی بسیاری، به شیوه‌ی عادی و معمول زندگی را سپری می‌کنند. اگرچه این بخش از جامعه خود را «نیکو» تلقی می‌کند، اما به فرهنگ فراگیر جامعه، که تحت تأثیر رییس قدرت هوا است متصل می‌باشند. برخی اوقات، همین صفت «نیکو»، بزرگ‌ترین دشمن خدا می‌باشد. به یاد آورید آنچه در نظر حوا نیکو آمد، به شدت در مقابل خواسته‌های خدا قرار داشت.

به‌جای این‌که امروزه ایمان‌داران در قدرت حکمرانی پادشاهی خدا، کاملاً جدا از دنیا زندگی کنند، شیوه‌ی زندگی‌ای شبیه به غیرایمان‌داران محافظه‌کار را پیش گرفته‌اند. در گفتار می‌گوییم، ما از این دنیا نیستیم، اما این سخن برای اغلب ما تنها یک نظریه است نه واقعیت. چون ما چنان به آن پیوند خورده‌ایم، که هرگاه معیارها و ارزش‌های جامعه جابه‌جا می‌شود، ما نیز همراه آن جابه‌جا می‌شویم.

کلام خدا به ایمان‌داران توصیه می‌کند: «از هر گونه بدی دوری کنید.» (اول تسالونیکیان ۵: ۲۲) و به ما چنین سفارش شده است: «در کارهای بی‌ثمر تاریکی سهیم نشوید، بلکه آن‌ها را افشا کنید. زیرا حتی بر زبان آوردن آنچه چنین کسان در خفا می‌کنند، شرم‌آور است.» (افسسیان ۵: ۱۱-۱۲) اما ما چه

اندازه به این هشدارها اعتنا نموده‌ایم؟

امروز در صنعت فیلم‌سازی، بر روی محصولات سینمایی درجه بندی درج می‌شود. بسیاری از ایمان‌داران، همانند آمریکایی‌های محافظه کار، در تماشای فیلم مجاز برای افراد بالای سیزده سال^M که در آن ناسزاگویی‌های بیش از حد و صحنه‌های مستهجن وجود ندارد، هیچ ایرادی نمی‌بینند. در حالی که بسیاری از این فیلم‌ها، اگرچه ناسزاگویی و صحنه‌های مستهجن ندارند، اما سرشار از اهانت، خشم، نفرت، وحشی‌گری یا روابط نامشروع نهفته می‌باشند. بسیاری از ایمان‌داران، بدون لحظه‌ای تأمل به تماشای چنین فیلم‌های گناه‌آلودی می‌نشینند.

اگر همان فیلم مجاز برای افراد بالای سیزده سال را، برای مردم همین کشور در سال‌های دهه‌ی ۱۹۴۰ به نمایش بگذاریم، چه واکنشی نشان خواهند داد؟ بسیاری، از محتوای آن غافل‌گیر و شوکه خواهند شد. چه اتفاقی رخ داده است؟ قلمروی ارزش‌های آمریکایی‌های محافظه‌کار جابه‌جا شده است و محدوده‌ی کلیسا نیز همراه آنان جابه‌جا شده است. آنچه در سال‌های دهه‌ی ۱۹۴۰ مردم بی‌ایمان آمریکایی را شوکه می‌نمود، امروز توسط بسیاری در کلیسا، امری عادی قلمداد می‌شود. آیا ما تحت فرمان روش‌های پادشاهی خدا می‌باشیم یا تحت نفوذ تمایلات و خواسته‌های مصر هستیم؟

معیارها و راه‌های خداوند پابرجا و استوار می‌باشند، زیرا خود خداوند تبدیل نمی‌پذیرد. کلام خدا می‌فرماید که در او سایه‌ی ناشی از دگرگونی نیست (یعقوب ۱: ۱۷). با این که خدا به ما می‌فرماید از هر بدی دوری کنید و حتی بر زبان آوردن آنچه کسان در خفا می‌کنند، شرم‌آور است، پس چرا ما برای دیدن نگرش، راه و رسم و الگوهایی که توسط نسل فاسدی که در آن زندگی می‌کنیم شکل گرفته است، در صف می‌ایستیم، آبونه می‌شویم و هزینه پرداخت می‌کنیم؟ یکی از دوستانم به من گفت که در اوج وقت دعای خود شنیده است که خداوند با لحنی پرحرارت از او پرسیده است: «چرا قوم من، خود را با همان چیزهایی سرگرم می‌کنند که به داستان من میخ فرو بردند؟»

آیا صنعت تولیدات سرگرم‌کننده، دارای قوه‌ی تشخیص می‌باشد؟ آیا مدیران و تصمیم‌گیرندگان این عرصه، آگاهند که خدا در پی دیدن چه ثمره‌ای در بین قوم خویش می‌باشد؟ بنابراین، چرا ما به‌جای تکیه بر قوه‌ی تشخیص خود، به رتبه‌بندی محصول آن‌ها تکیه می‌کنیم؟ آیا خدا در بیست سال گذشته خود را با گرایش‌های نسل حاضر تطبیق داده است؟ به هیچ وجه! در صورتی که معیارهای خداوند تغییری ننموده است، پس چرا بخش عمده‌ای از ایمان‌داران آمریکایی، معیارهای خود را تغییر داده‌اند؟ سبک زندگی ما به دنیا متصل شده است و نه به پادشاهی خدا. ما، امیال مصر را ترک ننموده‌ایم. این نگرش در تمام جنبه‌های زندگی قابل مشاهده است، در طرز لباس پوشیدن، آرایش مو، نحوه‌ی اداره‌ی ثروت و کسب و کار، دیدگاه‌های سیاسی و غیره.

کلیسای نخستین، به دلیل هم‌سو شدن با روش‌های پادشاهی خدا، قادر بود نگرش‌ها، قالب‌ها و سرگرمی‌های گناه‌آلود فرهنگ غالب را رد نماید. آن‌ها کلیسایی تشنه بودند و فراتر از آسایش و دلخوشی، مشتاق شناخت هر چه بیشتر منجی خود بودند. به دلیل اشتیاقشان به خداوند، وسوسه و اغفال برآمده از فرهنگشان هیچ قدرت و نفوذی بر اکثریت آنان نداشت. بهای کنار گذاشتن همه‌ی آن چیزها، در مقایسه با پادشاه شناخت منجی، هیچ تلقی می‌شد. آن‌ها نه تنها از این موضوع آگاهی داشتند بلکه در زندگی خود به آن جامه‌ی عمل می‌پوشانیدند. چنین شیوه‌ی زندگی، نظم و قانون‌مندی کارآمدی را بر زندگی آنان حکم‌فرما می‌نمود.

برخلاف بسیاری از گروه‌ها و فرقه‌هایی که بعدها به وجود آمدند، ایمان‌داران نخستین، در کل، سعی ننموده‌اند تا با وضع قوانین، اصول و دستورالعمل‌های افراطی، چارچوبی برای قدوسیت تعیین نمایند. آن‌ها بر داشتن آموزه‌ی استوار، هدایت ناب و صادقانه‌ی روح‌القدس، سرمشق پارسایی بودن برای دیگران، و وقفی تزلزل‌ناپذیر در خدمت به او، تکیه داشتند. کلیساهایی که جهت رسیدن به قدوسیت، بر رعایت دستورالعمل‌های ظاهری تأکید دارند، معمولاً فرجامشان پدید آوردن قانون‌زدگان (شریعت‌گرایان) مذهبی می‌باشد. کلیسای نخستین، بر اهمیت قلب تبدیل‌یافته تأکید می‌ورزید؛

قلبی که شکل‌دهنده‌ی شیوه‌ی زندگی پارسایانه بود. طرز رفتار ظاهری، اگر سخن از درون شخص نمی‌زد، بیهوده و بی‌فایده تلقی می‌گردید.

آیا می‌خواهیم غیرت خدا را برانگیزانیم؟

امروزه ما به واسطه‌ی تلویزیون، فیلم‌های ویدئویی، مجله‌ها، روزنامه‌ها و غیره، دنیا را به منازل خود فراخوانده‌ایم. بارها دیدن پوستر و عکس آویخته‌شده‌ی ورزشکاران و ستاره‌های سینما بر دیوار اتاق کودکان و مجله‌های مربوط به هنرپیشگان هالیوود و سایر بت‌های جامعه، در منازل ایمان‌داران، مرا به شدت متأثر نموده است. چرا ما این زنان و مردانی که بت‌های جامعه می‌باشند، تا این حد مورد تمجید و تکریم قرار می‌دهیم؟

در باب مقوله‌ی بت‌ها، پولس رسول چنین هشدار می‌دهد: «نمی‌توانید هم از جام خداوند بنوشید هم از جام دیوها؛ نمی‌توانید هم از سفره‌ی خداوند بهره یابید، هم از سفره‌ی دیوها.» چرا ما می‌خواهیم از چیزی تغذیه کنیم که دنیا خود از آن تغذیه می‌کند؟ «آیا می‌خواهیم غیرت خداوند را برانگیزانیم؟» (اول قرنتیان ۱۰: ۲۱-۲۲) چرا ما تا به این حد دل‌بسته‌ی چیزی هستیم که دنیا بر آن دل بسته است؟

خانواده‌ام سال‌ها سابقه‌ی آشنایی با کشتی‌گیر بسیار معروفی را داشته است. خانواده‌ی او بارها به شیوه‌های مختلف مورد لمس خداوند قرار گرفته‌اند. همسر و فرزندان و یکی از بستگانش نجات یافته‌اند. کشتی‌گیر، خودش نیز بشارت انجیل را از ما شنیده است. او به خوبی آگاه است که برای پیروی عیسی، باید بهایی پرداخت نماید و هنوز تمایل ندارد که همه چیز را برای پیروی عیسی ترک کند. از یک جهت، من صداقت او را ارج می‌نهم، چون بسیاری امروز در کلیسا اعلام می‌کنند که برای پیروی عیسی، همه چیز را ترک خواهند نمود، ولی در عین حال مطابق سخن خویش رفتار نمی‌نمایند.

من همواره در گردهمایی‌های مسیحی و کلیسای‌های مختلف در کشور، از نمونه‌ی این کشتی‌گیر به عنوان مثالی در پیام‌های خود درباره‌ی قوت روحانی استفاده نموده‌ام. هر بار که مردم با شور و شوق سراغ من می‌آیند

و نام او را از من می‌پرسند، قلب من تا حدودی می‌شکند. در آن لحظه می‌خواهم فریاد بزنم: «آخر، چرا شما باید او را بشناسید؟ چرا شما باید کشتی حرفه‌ای را دنبال کنید؟» از ترس این که شاید شریعت‌گرا جلوه کنم، از گفتن آن جمله اجتناب کرده‌ام. اما شاید نباید چنین می‌کردم. او فرد بسیار ارزشمندی برای من است، اما من به خاطر تاریکی عمیقی که در این رشته‌ی ورزشی وجود دارد، نمی‌توانم او را از صحنه‌ی تلویزیون تماشا کنم. من فکر می‌کنم چگونه شخص ایمان‌دار می‌تواند به‌طور منظم چنین چیزی را دنبال کند؟ پس غیرت او برای حضور خدا کجا رفته است؟

زنگ بیدارباش!

چند وقت پیش، زنگ بیدارباشی مرا بیدار نمود و به اشتیاق من برای آماده کردن این پیام دامن زد. در کلیسایی، پیامی را در مورد طلبیدن خدا موعظه کردم. آن جلسه‌ی پرقدرت، بسیاری را تحت تأثیر قرار داد. روز بعد، روز استراحت من بود. در آن سفر همسر و فرزندانم همراه من بودند و تا رسیدن به آنجا ما چند ساعت در جاده رانندگی کرده بودیم. شبان آن کلیسا تمام رهبران را برای صرف شام به یک مشارکت دعوت نمود. غذا صرف شد و ما با هم صحبت می‌کردیم و بیشتر صحبت‌ها، حول محور لمس خدا در جلسه‌ی دیروز بود. پس از شام، تصمیم به تماشای یک فیلم گرفتیم. یکی از دوستان، فیلم بسیار محبوب و معروفی را همراه خود آورده بود. به نظر من هنرپیشه‌ی اصلی، هنرمند بسیار مستعدی بود و اگرچه طبق رتبه‌بندی فیلم، تماشای آن برای افراد زیر سیزده سال ممنوع بود، من با صدای بلند گفتم که با تماشای آن موافقم.

در همان آغاز، صحنه‌ی اجرای طرح یک جنایت نشان داده شد. کمی مشوش شدم، اما تصمیم به ادامه‌ی تماشای آن گرفتم. گرچه فیلم، دیگر هیچ صحنه‌ی قتلی نداشت، اما پر از صحنه‌های درگیری، نفرت، خشم، تلخی و حيله بود. در حین تماشا، در قلمب اعلام خطاری را احساس نمودم. مدام به این فکر می‌کردم که کمی قبل، ما از مباحث مربوط به خدا صحبت کرده‌ایم و حیات و نور را تجربه نموده‌ایم و اکنون خود را در معرض تاریکی قرار

داده‌ایم. احساس کردم که چه شاهد بد و بی‌اثری هستم! سپس یکی از پسرانم درست در لحظه‌ای که آن بازیگر، صحنه‌ی قتل را در ذهن خود مرور می‌کرد، وارد اتاق شد. پسر و وحشت کرده بود. از اتاق به بیرون دوید و چنان آشفته شده بود که برای آرام شدن، همراه برادر بزرگ‌ترش، نزد همسرم (که از همان آغاز فیلم ما را ترک نموده بود) رفتند. او نمی‌توانست درک کند که پدرش چگونه می‌توانست چنین فیلمی را تماشا کند. او پرسید: «مامان، تماشای آن فیلم برای افراد زیر سیزده سال یا هفده سال ممنوع بود، چرا بابا آن را تماشا کرد؟»

وقتی فیلم به پایان رسید، احساس گناه کردم. می‌دانستم کار احمقانه‌ای کرده‌ام. از سایر رهبران خداحافظی نمودم. در آن سفر، بار آخری بود که آن‌ها را می‌دیدم. چه وضعیت نامناسبی برای جدا شدن از آن‌ها! وقتی همسرم گفته‌های پسرانم را تعریف کرد، از او عذرخواهی کردم. فردای آن روز، از پسرانم نیز عذرخواهی نمودم و اعتراف کردم که کار اشتباهی انجام داده‌ام. من علیه خدا، آن‌ها و آن رهبران مرتکب گناه شده بودم. آن‌ها در حق من بسیار بخشنده بودند و مرا بخشیدند، اما هنوز به آنچه رخ داده بود، فکر می‌کردند.

در شهر دیگری، نزد زوج پارسایی که بسیار به من نزدیک بودند، توقف کردیم. آن زوج، در اواخر دهه‌ی هفتاد، در اوایل زندگی ایمانی من، وارد زندگی‌ام شدند و مرا تعلیم دادند. او محقق در دانشگاه پارادیو^[A] بود. او بسیاری را نزد خداوند هدایت نموده است و به بسیاری از شاگردان در رشد روحانی‌شان در خداوند یاری رسانیده است. او عاشق صحبت در مورد امور پادشاهی خدا می‌باشد.

پسران ماجرای تماشای آن فیلم در خانه‌ی شبان را، برای این زوج تعریف نمود. همسرم بعدها، این مطلب را به من گفت. آن‌ها افراد بسیار پارسایی بودند و من شرمسار و عمیقاً اندوهگین بودم از این که دوستان قدیمی من از آنچه انجام داده‌ام، مطلع شده‌اند.

بلافاصله به حضور خداوند برای دعا شتافتم. خداوند، با لحنی نامفهوم با من سخن نگفت. او به من نشان داد که این ماجرا، یک زنگ بیدارباش بوده

است. به این می‌اندیشیدم اگر من، خود از باخبر شدن آن زوج از این پیشامد چنین اندوهگین شدم، او، به تن دادن من، که همانا هیکل او می‌باشد، به تاریکی، چه واکنشی نشان خواهد داد؟ غم و اندوه، مرا فرو گرفته بود. خدا را شکر که او در بخشش خود رحیم و رؤوف است.

مکاشفه‌ای بینایی بخش

خداوند توسط این رخداد، حقیقت خودش را، مبنی بر مسئولیت ما در قبال جدا نمودن خود از دنیا، بر من آشکار نمود. مکاشفه‌ی او، همچون همیشه، طرز تفکر و زندگی مرا دگرگون نمود. در اواخر همان هفته، خداوند از زندگی لوط - برادرزاده‌ی ابرام، برای توصیف بیشتر این حقیقت استفاده نمود.

خداوند به ابرام فرمود تا سرزمین، بستگان و خانه‌ی پدری خود را ترک نماید و از او ملتی عظیم به وجود خواهد آورد و او را برکت خواهد داد. ابرام به همراه برادرزاده‌اش، لوط عزیمت نمود. رفتن آنان به گونه‌ای نمادی از نجات بود، دقیقاً مانند خروج موسی و قوم اسرائیل از مصر. ابرام خانه‌ی خود را پس از دریافت مکاشفه ترک نمود، در حالی که لوط چنین نکرد. انگیزه‌های ابرام همانند انگیزه‌های موسی بودند، در حالی که انگیزه‌های لوط همانند فرزندان اسرائیل بودند.

پیامد همراه شدن لوط با ابرام، این بود که برکات خدا شامل او نیز گشت. «و ابرام از احشام و نقره و طلا بسیار دولت‌مند بود.» (پیدایش ۱۳:۲) «و لوط نیز، که با ابرام همراه بود، گله و رمه و خیمه‌ها داشت.» (پیدایش ۱۳:۵) با همه‌ی این تفاسیر، وقتی فردی که تنها منافع خود را می‌جوید با فردی همراه می‌شود که خدا را می‌جوید، مجادله در می‌گیرد. زیرا نفس، همواره مقاومت خواهد نمود و سرانجام با روح وارد کشمکش خواهد شد، و بنابراین ما می‌بینیم که: «و میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط جدال درگرفت.» (پیدایش ۱۳:۷) ابرام به عنوان شخصی که در پی قلب خدا بود، به برادرزاده‌ی خود چنین گفت:

«میان من و تو، و میان شبانان من و شبانان تو جدال نباشد، زیرا ما برادریم. آیا تمامی این سرزمین پیش روی تو نیست؟ التماس دارم از من جدا شوی. اگر تو به جانب چپ روی، من به جانب راست خواهم رفت، و اگر تو به جانب راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»
(پیدایش ۸:۱۳-۹)

قلب ابرام در پی خدا بود. در نتیجه دلبستگی او به منفعت شخصی، نیروی محرک در زندگی او نبود. آنچه دنیا می‌توانست برایش فراهم آورد، دیگر برای او مهم نبود: «زیرا چشم انتظار شهری بود با بنیاد، که معمار و سازنده‌اش خداست.» (عبرانیان ۱۱:۱۰) چشمان او بر ابدیت متمرکز بود و دستیابی به بهترین و عالی‌ترین گزینه‌ها بر روی زمین، از نظر او بی‌اهمیت بودند.

آن‌ان که نجات یافته‌اند اما مانند فرزندان اسرائیل، اشتیاق شدیدی به خداوند ندارند، در نظام این دنیا در پی کسب بیشترین منفعت برای خود خواهند بود، زیرا پاداش آن‌ها متعلق به همین دنیا می‌باشد. ابرام حق انتخاب زمین را به لوط بخشید.

«آنگاه لوط چشمانش را برافراشت و دید که سراسر وادی اردن به سمت صوغر، همچون باغ خداوند و سرزمین مصر، پرآب است. این پیش از آن بود که خداوند سدوم و عموره را نابود کند. پس لوط سراسر وادی اردن را برای خود برگزید و به جانب شرق کوچید. و آنها از یکدیگر جدا شدند: ابرام در سرزمین کنعان اقامت گزید، اما لوط در شهرهای وادی ساکن شد و خیمه خویش را تا سدوم نقل کرد.»
(پیدایش ۱۰:۱۳-۱۲)

سرزمینی که لوط انتخاب نمود، بسیار جذاب بود. او در آن دشت‌ها، ثروت و آسایشی را که در انتظارش بود، می‌توانست ببیند. او با آن ناحیه کاملاً آشنایی داشت، زیرا قبلاً از آن عبور کرده بودند (پیدایش ۱۳:۳). او احتمالاً می‌دانست که مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بوده‌اند (پیدایش ۱۳:۱۳). شاید این مطلب توجیه این باشد که «او چشمان

خود را برافراشت.»^۹ من چنین تصور می‌کنم که او در حال سبک و سنگین نمودن برکات زمین، در مقایسه با شرارت جاری در آن بود. اما برخلاف ابرام، اشتیاق داشتن یک زندگی خوب، در او قوی‌تر از اشتیاق به خداوند بود. به همین دلیل لوط بر شرارت حاکم بر آن سرزمین چشم پوشید. به احتمال زیاد او چنین اندیشیده است که خواهد توانست از نفوذ آن به دور بماند.

به اعتقاد من، لوط به این دلیل «در بلاد وادی ساکن شد» تا از مرکز فساد جامعه فاصله داشته باشد. او همانند بسیاری از ایمان‌داران امروزی عمل نمود. آن‌ها چنین فکر می‌کنند: من می‌توانم زیاد درگیر نظام دنیا نشوم و از بخش‌های فاسد آن دوری کنم، بدون این که به درون آن کشیده شوم. بهترین صفتی که می‌توان به چنین افکاری نسبت داد، «مسخره» است! دنیا در خود نیروی جذب‌کننده‌ای به نام اغفال دارد و اگر شما خواسته‌ای مبنی بر دستیابی به منفعت شخصی داشته باشید، شما را به درون خود خواهد کشید، همچون آهن‌ربا، فلزات را به خود جذب خواهد نمود و بر چیزهای دیگر به هیچ وجه تأثیری ندارد.

قصد لوط مبنی بر ساکن شدن خارج از شهر سدوم، احتمالاً خوب بوده است، اما بعدها او دیگر در خیمه‌ای در وادی شهر ساکن نبود. او به خانه‌ای نزد دروازه‌ی سدوم نقل مکان نموده بود (پیدایش ۱۹:۱-۳). او به سمت شهر کشیده شده بود. من یقین دارم که منفعت‌ها و امتیازها، او را جذب نموده بودند، با این حال در عهد جدید می‌خوانیم که: «زیرا آن مرد پارسا (لوط) هر روزه در میان ایشان به سر می‌برد و روح پارسایش از دیدن و شنیدن کردار قبیحشان در عذاب بود.» (دوم پطرس ۲:۸)

هرگز آنچه را که خداوند در آن هفته بر من مکتشف نمود، از یاد نخواهم برد. کلمات «دیدن و شنیدن کردار قبیحشان»، بیش از بقیه برایم برجسته‌تر بود. لوط، از دیدن و شنیدن کردار قبیحشان به ستوه آمده بود.

شاید فکر کنید: من هر روز کردار قبیح می‌بینم و می‌شنوم. من در محل کارم، در مدرسه، در جامعه آن‌ها را می‌بینم و می‌شنوم. برای جلوگیری از آزرده‌خاطر شدن، چه کاری باید انجام دهم؟ خداوند پاسخ این پرسش را

۹ «آن‌گاه لوط خوب به اطراف نگاه کرد.» ترجمه‌ی شریف

به من نشان داد. وقتی به محل کار، مدرسه یا هر جای دیگری برای انجام کارهای ضروری روزانه می‌روید، در واقع شما به محل مأموریت خود قدم گذاشته‌اید. خداوند شما را فرستاده است تا در تاریکی، نوری درخشان باشید. شما در آنجا، به افرادی بر قدرت قیام عیسی شهادت می‌دهید که شاید هرگز، خود، قدم به هیچ جلسه‌ی بشارتی نگذارند. در این صورت، دیدن کردار قبیحشان دیگر شما را به ستوه نخواهد آورد.

در آن سو، لوط به خاطر منفعت یا دلخوشی خود برگزید که در نزدیکی شهر فاسد، ساکن شود. زمانی که شما برمی‌گزینید به تماشای فیلمی بنشینید که پر از صحنه‌های گناه‌آلود است، یا مجله‌ای را بخوانید که آغشته به روح دنیا می‌باشد، و یا تصمیم می‌گیرید به مرکز تفریحات یا سرگرمی‌هایی بروید که پر از اعمال قبیح است، شما خود برگزیده‌اید که روح خداجوی خود را برنجانید. اما بدتر از این، شما با این کار در اصل شایستگی خود را در داشتن حق نزدیک شدن به کوه خداوند، از دست داده‌اید.

کجا آرامی بیابیم؟

شاید چنین اعتراض نمایید که: «عیسی با گناهکاران بر سر یک سفره می‌نشست.» بله، گفته‌ی شما درست است. او در آن گردهمایی‌ها شرکت می‌نمود تا آن‌ها را از آن خود سازد، و این همان چیزی است که ما باید انجام دهیم. اما او آنجا برای سرگرم شدن یا استراحت نرفته بود. بعد، شما می‌پرسید: «پس یک ایمان‌دار برای استراحت کجا باید برود؟» عیسی، به خلوتگاهی دورافتاده می‌رفت (مرقس ۶: ۳۱). این محل، نمادی است از مکانی که دور از نظام این دنیا.

در گذشته، مکان مورد علاقه‌ی من، ساحل دریا بوده است. امروزه به ندرت ساحل خلوتی پیدا می‌شود. در اغلب سواحل، مردم پر از آتش شهوت، در حالی که لباس زیرشان بیشتر از بدن برهنه‌شان به پوشیده بودن احتیاج دارد، مشغول این سو و آن سو دویدن می‌باشند. (در شگفتم که این لباس‌های شنای تنگ و چسبان امروزی، چه واکنشی را نزد مردم دهه‌ی چهل برمی‌انگیخت؟ غیرایمان‌داران محافظه‌کار از دیدنشان شوکه می‌شدند!

ضد فرهنگ یا خرده فرهنگ؟

من سعی ندارم شریعت‌گرا یا کهنه‌پرست جلوه‌نمایم، اما آیا ممکن نیست که ما بیش از آنچه خود متوجه آن باشیم، به عنوان یک خرده فرهنگ به دنیا متصل شده‌ایم؟ برای گذراندن تعطیلات به جای ساحل، من به کوه، جنگل‌های پردرخت یا کنار دریاچه می‌روم. در چنین مناطقی، من قادرم از نظام دنیا فاصله بگیرم و حقیقتاً آرامی بیابم.

چرا برخی از ایمان‌داران در پی سرگرم شدن یا استراحت نمودن در مکان‌هایی می‌باشند که راه و رسم و شیوه‌های دنیا، در آنجا بیشتر از سایر جاها به چشم می‌خورد؟ آیا در وقت استراحت خود، سعی بر دوری جستن از حضور خدا داریم یا در پی آرامی گرفتن خود می‌باشیم، تا بتوانیم از حضور آرامش‌بخش او لذت ببریم؟ آیا این ممکن است که ما وعده‌ی او را - مبنی بر این که حضورش در انتظار آنانی است که خود را جدا نمایند و به او نزدیک شوند، خوب درک نکرده‌ایم؟

فصل نهم

فیض نجات بخش

فیض، به عنوان عاملی که به ما توانایی می‌بخشد تا به دور از بی‌دینی و امیال دنیوی زندگی کنیم، به تصویر کشیده شده است. فیض، قوتی است که برای داشتن زندگی مقدس در حضور خدا به ما اعطا می‌گردد.

به یقین عهد عتیق هیچ کتاب منسوخ‌شده‌ای را در خود نگنجانده است. بلکه درست بر عکس، عیسی می‌گوید: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته‌های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آن‌ها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحققشان بخشم.» (متی ۱۷:۵) چگونه بدون فهم آن‌ها می‌توانیم تشخیص دهیم که او آن‌ها را تحقق بخشیده یا در حال تحقق بخشیدن به آن‌ها می‌باشد؟ حال که از عهد عتیق، پیش‌زمینه‌ای در مورد خواست خدا مبنی بر ساکن شدن او در میان قوم خود به دست آورده‌ایم، بیایید به سخن پولس در عهد جدید بازگردیم:

«زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مروید، زیرا پارسایی و شرارت را چه پیوندی است و نور و ظلمت را چه رفاقتی؟ مسیح و بلیعال را چه توافقی است و مومن و بی‌ایمان را چه شباهتی؟ و معبد خدا و بت‌ها را چه سازگاری است؟ زیرا ما معبد خدای زنده‌ایم. چنان‌که خدا می‌گوید:
بین آن‌ها سکونت خواهم گزید
و در میانشان راه خواهم رفت،

و من خدای ایشان خواهم بود
و آنان قوم من خواهند بود.» (دوم قرنتیان ۱۴:۶-۱۶)

خداوند، سه وعده‌ی مشخص داد. اول، او در بین ما سکونت خواهد گزید و در میان ما راه خواهد رفت. دوم، او خدای ما خواهد بود. سوم، ما قوم او خواهیم بود. این سه مورد، وعده‌های او می‌باشند، در عین حال آن‌ها از عهد جدید ریشه نمی‌گیرند. پولس سخنی را بازگو می‌نماید که خدا بارها خطاب به قوم اسرائیل فرموده بود. خواست او برای ما، همان خواست او برای قوم اسرائیل می‌باشد. در موقعیتی، خداوند دقیقاً این عبارت را خطاب به قوم گفته است: «میان شما گام خواهم زد و خدای شما خواهم بود، و شما قوم من خواهید بود.» (لاویان ۲۶:۱۲) این از همان ابتدا اشتیاق قلبی او بوده است. همان‌طور که دانستیم، او از اشتیاق خود مبنی بر سکونت در میان ما، همراه با جلال خود سخن می‌گوید. روح‌القدس از طریق پولس رسول، ایمان‌داران عهد جدید را با همان کلمات مورد خطاب قرار می‌دهد. با این همه، در مورد اسرائیل، پیش‌شرطی برای تحقق این وعده وجود داشت:

«از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید. هیچ چیز نجس را لمس
مکنید و من شما را خواهم پذیرفت. من شما را پدر خواهم بود و شما
مرا پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق می‌گوید.» (دوم
قرنتیان ۱۷:۶-۱۸)

پیش‌شرط مذکور، هیچ تفاوتی با شرطی که در مقابل موسی و فرزندان اسرائیل قرار داشت، ندارد. ما باید خود را از نظام دنیا جدا سازیم. اگر ما اطاعت نماییم، خداوند ما را خواهد پذیرفت و خود را بر ما آشکار خواهد نمود. در غیر این صورت، سرنوشتی بدتر از عبرانی‌ها در انتظار ما خواهد بود.

خدا به موسی فرمود که قوم را تخصیص و تقدیس نماید. جدا شدن برای او، آن‌ها را قادر می‌نمود تا شاهد جلال او باشند. دقیقاً همین مفهوم «جدا شدن» نیز به ما توصیه شده است. به بیانی دیگر، خداوند چنین می‌گوید: «من شما را از بندگی دنیا رهایی داده‌ام. اکنون شما دنیا را از خود بیرون آورید!» اطاعت، ما را آماده‌ی روبرو شدن با جلالش می‌نماید.

به موسی سپرده شد تا به قوم تعلیم دهد که رخت خود را باید بشویند. آن‌ها باید آثار آلودگی مصر را از خود پاک می‌نمودند. به ما نیز سفارش شده است: «پس ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم.» (دوم قرن‌تیان ۱:۷)

جهت تکمیل نمودن کار قدوسیت، ما باید رخت جسم و روح خود را از لکه‌های آلودگی‌شان پاک نماییم. همانند اسراییل ما نیز باید ناپاکی دنیا را از روی خود بشوییم. پولس نمی‌گوید: «خدا شما را شست و شوی خواهد داد» یا «خون عیسی کار شست و شوی شما را بر عهده خواهد گرفت.» در زبان اصلی، مفهوم سخن او واضح‌تر است. معادل لغت «کامل نمودن» در زبان یونانی *epiteleo* می‌باشد. لغت‌نامه‌ی یونانی *Thayer's*¹⁾ این واژه را چنین تعریف می‌کند: «برعهده گرفتنِ مسئولیت به اتمام رساندن، تکمیل نمودن، تحقق بخشیدن یا به سرانجام رساندن امری.» بدین ترتیب، مسئولیتِ عملی نمودن تطهیر ما، بر عهده‌ی خود ماست.

مسلم است که بدون فیض خداوند، ما قادر به انجام آن نمی‌باشیم، زیرا فیض، قوتی است که او به ما ارزانی داشته است، جهت انجام آنچه راستی و حقیقت خدا از ما می‌طلبد. فیض، ما را در اطاعت از کلام خدا تقویت می‌بخشد. این مطلب، این سخن پولس را روشن می‌کند:

«در مقام همکاران خدا، از شما استدعا داریم که فیض خدا را بیهوده نیافته باشید.» (دوم قرن‌تیان ۱:۶)

چیزی را بیهوده یافتن، به معنای بهره نگرفتن از توانایی بالقوه‌ی آن می‌باشد. بیایید فرض کنیم که من در نزدیکی یک کوه آتشفشانی زندگی می‌کنم. خبری منتشر می‌شود مبنی بر این که ظرف بیست و چهار ساعت آینده آتشفشان فوران خواهد نمود. بدون وسیله‌ی نقلیه من به هیچ وجه قادر به فرار کردن نخواهم بود، چون ظرف بیست و چهار ساعت قادر نخواهم بود با پای پیاده به حد کافی از کوه دور شوم. بدون اتومبیل نابود خواهم شد. با دیدن نیازمندی من، فردی بسیار بخشنده و بامحبت در خانه‌ی

Thayer's Greek dictionary ۱

مرا به صدا درمی آورد و یک اتومبیل به من هدیه می دهد. کلیدش را در دستم می گذارد و می گوید: «این اتومبیل مال توست. تو نجات یافته ای.»

از این که نجات یافته ام بسیار خوشحالم. تقریباً بی پول بودم و هرگز قادر به خرید یک اتومبیل نبودم. این شخص، به رایگان، اتومبیلی به من بخشید که می توانستم به وسیله آن در امنیت و به دور از خطر از آن محل بگریزم.

من با دوستانم تماس می گیرم و با هیجان به آن ها می گویم: «من نجات یافته ام! من نخواهم مرد! شخصی بسیار دلسوز، برای فرار از این فاجعه، اتومبیلی به من هدیه داده است. آیا این فوق العاده نیست!» سپس به دقت نقشه هایم را مورد مطالعه قرار می دهم و حتی کتابی می خرم تا بتوانم با مهارت بیشتری رانندگی کنم.

اما با این همه، بیست و چهار ساعت آینده را در خانه می مانم. من برای حرکت جهت رهایی، سوار اتومبیل نمی شوم. آتشفشان فوران می کند، و من به کل، نیست و نابود می شوم. هدیه ای که می توانست وسیله ای رهایی من باشد، مهیا شده بود اما من فقط از داشتن آن ابراز خوشحالی نمودم و هیچ گام عملی برنداشتم. بعدها، آنان که از شرایط من و آنچه دریافت نموده بودم اطلاع داشتند، می گفتند: «او اتومبیل را بیهوده یافت.»

به همین شکل، فیض خدا را بیهوده یافتن، به این مفهوم خواهد بود که خداوند قدرت لازم برای پرهیز از دام های دنیا را به واسطه ای قدوسیت به ما ارزانی داشته است، ولی ما آن را نادیده می گیریم.

فیضی غیر کتاب مقدسی

در کلیسای عصر حاضر، یک جریان فکری گمراه کننده ای سربر آورده است. این جریان، ساخته و پرداخته ای تعلیم غیرمتعادلی است در مورد فیض. اغلب اوقات جهت توجیه یا سرپوش نهادن شیوه ی زندگی دنیامحور به فیض رجوع می شود. اگر بی پرده تر بگویم، از آن، جهت موجه جلوه دادن شیوه ی زندگی خودمحورانه و جسمانی استفاده می کنند. بسیاری از مسیحیان در اثر تأکید بیش از حد بر نیکویی خدا، قدوسیت و عدالت او را نادیده می گیرند.

از آن طرف بام افتادن، باعث شده است بسیاری درک تحریف‌شده‌ای از فیض داشته باشند. و در نتیجه بسیاری، فیض را بیهوده یافته‌اند.

فیض خدا تنها یک سرپوش نمی‌باشد. آری، فیض پوشش می‌دهد، اما عملکردش فراتر از این است: فیض، توانایی زندگی کردن در اطاعت خدا را به ما می‌بخشد. عیسی در موعظه‌ی سر کوه خود (متی ۵)، این کلمات را تکرار می‌کند: «شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده... اما من به شما می‌گویم...» (آیات ۲۱-۲۲) تا آخر باب، چهار بار این عبارت تکرار می‌شود (آیات ۲۷-۲۸، ۳۱-۳۲، ۳۳-۳۴، ۴۳-۴۴). او چه هدفی را دنبال می‌کند؟ عیسی احکام شریعت موسی را نقل قول می‌نمود: «شما شنیده‌اید که گفته شده... سپس به معرفی آنچه خدا در عهد جدید از یک ایمان‌دار انتظار دارد، می‌پردازد: «اما من به شما می‌گویم...» او شریعت موسی را در برابر فیض و راستی قرار می‌دهد.

یوحنا می‌گوید: «زیرا شریعت به واسطه‌ی موسی داده شد؛ فیض و راستی به واسطه‌ی عیسی مسیح آمد.» (یوحنا ۱: ۱۷) عیسی ابعاد این فیض را به ما معرفی می‌نماید، که توانایی خدا را به درون ما منتقل می‌سازد و ما را از قانون شریعت که منتهی به موت است، رهایی خواهد بخشید. شریعت قید و بندهای ظاهری است، در حالی که فیض تبدیلی درونی است. بارها شاهد نالیدن ایمان‌داران و خادمان از سختی مطالبات شریعت بوده‌ام، سپس همین افراد، آزاد بودن خود را ابراز می‌کنند؛ این که آن‌ها الان در زیر فیض می‌باشند نه آن شیوه‌ی زندگی شریعت محور. من خود نیز از این که دیگر زیر شریعت نیستم بی‌اندازه خوشحالم. اما این دلیل نمی‌شود که اکنون معیار قدوسیت خدا در نظرم ملایم‌تر شده است. بلکه خلاف این موضوع رخ داده است. اکنون تحت فیض، من معیارهای او را بالاتر از قبل می‌دانم.

بیاید در مقایسه‌هایی که عیسی در موعظه‌ی سر کوه انجام داد، عمیق‌تر به کندوکاو بپردازیم:

«شنیده‌اید که به پیشینیان گفته شده: «قتل مکن، و هر که قتل کند، سزاوار محاکمه خواهد بود.» اما من به شما می‌گویم، هر که بر برادر

خود خشم گیرد، سزاوار محاکمه است؛ و هر که به برادر خود «راقا» گوید، سزاوار محاکمه در حضور شورا است؛ و هر که به برادر خود احمق گوید، سزاوار آتش جهنم بُود.» (متی ۲۱:۵-۲۲)

راقا، معادل «کله پوک» و «ابله» است؛ اصطلاحی که به‌طور معمول در میان یهودیان در دوران مسیح، برای بی‌آبرو کردن و ملامت نمودن طرف مقابل به کار می‌رفت. وقتی خشم، چنان افروخته گردد که فرد، برادر خود را «ابله» خطاب کند، عیسی می‌گوید که او در خطر راه‌یابی به جهنم می‌باشد. کلمه‌ی «ابله»، به معنی «خدانشناس» می‌باشد. «ابله در دل خود می‌گوید: خدایی نیست.» (مزمور ۱:۱۴) برادری را ابله خواندن، تهمت سنگینی است. هیچ‌کس قادر به گفتن چنین چیزی نیست، مگر این که خشم او به نفرت تبدیل شده باشد. گفتن «راقا» یا «ابله»، امروز معادل گفتن «من از تو متنفرم» می‌باشد و در اصل به همین مفهوم نیز می‌باشد.

در عهد عتیق، زمانی شخص برای انجام قتلی مجرم محسوب می‌گردید که حیات جسمانی کسی را از او گرفته باشد. در عهد جدید، تحت فیض، خداوند نفرت از برادر را، با خشونت انجام قتل، یکسان می‌داند: «کسی که از برادر خود نفرت دارد، قاتل است و شما می‌دانید که در هیچ قاتلی حیات جاویدان سکونت نیست.» (اول یوحنا ۳:۱۵)

تحت شریعت، برای این که مجرم شناخته شوید، باید چاقویی در بدن فردی فرو کرده باشید. اگر شما تحت فیض، از بخشش اجتناب کنید یا اجازه دهید تا پیش‌داوری یا هر حالتی از نفرت بر قلب شما حاکم گردد، واضح است که فیض خدا در قلب شما ساکن نبوده است یا شما آن را نادیده گرفته‌اید و در نتیجه، شما آن را بیهوده یافته‌اید. بنابراین آیا عیسی، فیض را به عنوان یک «سرپوش» بزرگ توصیف می‌نماید یا از آن به عنوان قوت خود که ما را برای داشتن زندگی مقدس توانا می‌سازد، سخن می‌گوید؟
مقایسه‌ی دیگری که عیسی انجام می‌دهد به این شرح است:

«شنیده‌اید که گفته شده، زنا مکن. اما من به شما می‌گویم، هر که با شهوت به زنی بنگرد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.» (متی ۲۷:۵-۲۸)

در عهد عتیق، حکم مجازات زنا زمانی صادر می‌گردید که عمل زنا، به صورت فیزیکی صورت گرفته باشد. در نقطه‌ی مقابل، در عهد جدید، خدا فرد را زمانی زناکار می‌داند که او تنها با چشم شهوت‌آلود به زنی بنگرد. تحت شریعت، شما باید آن عمل را انجام داده باشید، اما تحت عهد جدید که مبتنی بر فیض است، تنها خواست انجام آن، کافی است. آیا این تعریف، هم‌پایه‌ی فیضی است که ما در آمریکا تحت آن زندگی می‌کنیم یا تعلیم دیده‌ایم؟ آیا این برداشت، تداعی‌کننده‌ی واقعیت سرپوش بزرگ است، یا قوتی که خدا برای داشتن یک زندگی مقدس بخشیده؟

اگر فیض تنها یک سرپوش باشد، بنابراین چنین به نظر خواهد رسید که عیسی خود، همان فیضی را که برای عطا نمودنش به این جهان آمد، نقض می‌کند. اما حقیقت چنین نیست: «زیرا فیض خدا به ظهور رسیده است، فیضی که همگان را نجات‌بخش است و به ما می‌آموزد که بی‌دینی و امیال دنیوی را ترک گفته، با خویش‌تنداری و پارسایی و دینداری در این عصر زیست کنیم.» (تیتس ۲: ۱۱-۱۲) فیض، به عنوان عاملی که به ما در زندگی کردن به دور از بی‌دینی و امیال دنیوی توانایی می‌بخشد، به تصویر کشیده شده است. فیض، قوتی است که برای داشتن زندگی مقدس در حضور خدا به ما اعطا می‌گردد. نویسنده‌ی رساله به عبرانیان، ما را چنین نصیحت می‌کند: «پس بیایید به وسیله‌ی فیض، خدا را با ترس و هیبت، عبادتی پسندیده نماییم» (عبرانیان ۱۲: ۲۸).^[۲] دوباره می‌بینیم که فیض، «سرپوش» تعریف نشده است، بلکه نیرویی که توسط آن عبادتی پسندیده‌ی خدا صورت می‌گیرد. فیضی که بیهوده یافت شده است، محصول قلبی است که طرز تلقی خود نسبت به ناپاکی‌های دنیا را تغییر نداده است. به همین دلیل ثمره‌ی قدوسیت، تأیید و تصدیق نجات ما می‌باشد.

let us have grace, whereby we may serve God acceptably with reverence and godly fear ۲
نویسنده این آیه را از کتاب مقدس کینگ جیمز نقل قول نموده است.

نجات به وسیله‌ی اعمال؟

برخی شاید چنین استدلال نمایند: «اما کتاب مقدس می‌فرماید، به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست.» (افسیسیان ۸:۲)

آری، این گفته حقیقت دارد. زندگی‌ای که شایسته‌ی میراث ما در پادشاهی خدا باشد، تنها با تکیه بر توانایی خودمان، امر غیرممکنی است. زیرا همه گناه کرده‌اند و از معیار عادلانه‌ی خدا قاصرند. هیچ‌کس هرگز قادر نخواهد بود در برابر خداوند بایستد و ادعا نماید که حق ساکن شدن در پادشاهی خدا را توسط کارها، اعمال خیرخواهانه یا زندگی خوب خود کسب کرده است. هر کدام از ما گناه کرده‌ایم و سزاوار سوخته شدن در آتش ابدی می‌باشیم. پاسخ خدا به قصورات ما، هدیه‌ی نجات او از طریق بخشش فیضش می‌باشد. هدیه، تحصیل کردنی نیست. رومیان ۴:۴ بر همین موضوع تأکید دارد: «لکن برای کسی که عمل می‌کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می‌شود.»^[۳] ما نمی‌توانیم چنان کامل و پارسایانه زندگی نماییم که شایسته‌ی تحصیل آن و یا خریداری آن شویم. شما می‌توانید تمام زندگی خود را وقف کارهای خیرخواهانه نمایید، اما هرگز این فیض را به دست نیاورید. این یک هدیه است و شما با ایمان، آن را از عیسی دریافت می‌کنید. بیا باید مطلب را تکمیل نماییم و آن را ناقص رها نکنیم. به یاد آورید که در مثالی که مطرح شد، آن مرد که خطر فوران آتشفشان، جان او را تهدید می‌کرد، آن اتومبیل را به عنوان هدیه دریافت نمود. قهرمان ما، پول کافی برای خریداری آن را نداشت، پس امکان نداشت که آن اتومبیل خریداری شود. با این حال، اگرچه او آن هدیه را دریافت نمود، اما می‌بایست از امکانات بالقوه‌ی آن استفاده می‌نمود. راه نجات او، عمل یا فعالیت رانندگی او، به سمت خارج از آن محدوده بود. به همین ترتیب، هیچ‌یک از ما قادر به خرید فیض خود نبوده‌ایم، بلکه به عنوان هدیه‌ای به ما بخشیده شده است؛

۳ این آیه از ترجمه‌ی قدیم کتاب مقدس نقل قول شده است. در ترجمه‌ی هزاره چنین آمده است: «اما کسی که کار می‌کند، مزدش حق او شمرده می‌شود، نه هدیه.»

هدیه‌ای که هرگز قادر به تحصیل آن نمی‌باشیم. اما ما باید ظرفیت بالقوه‌ی آن را به کار ببریم.

به همین دلیل یعقوب با جسارت خطاب به ایمان‌داران چنین می‌گوید: «ایمان به تنهایی و بدون عمل، مرده است.» (یعقوب ۲: ۱۷) یعقوب گفته‌ی پولس را نقض نمی‌کند. او سخن پولس را تکمیل یا روشن‌تر می‌کند. او به این موضوع اشاره دارد که همان‌طور که دوست ما بدون راندن آن اتومبیل نمی‌توانست نجات بیابد، به همین سان، فیض بدون اعمال برآمده از آن، هیچ فایده‌ای ندارد. در این صورت، بیهوده یافت شده است.

او ادامه می‌دهد: «کسی خواهد گفت: تو ایمان داری و من اعمال دارم! ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود.» (یعقوب ۲: ۱۸) یعقوب می‌گوید زندگی در قدوسیت، گواهی است بر این که شخص، فیض خدا را با ایمان دریافت نموده است. بنابراین، فیض، تمایل به اطاعت و توانایی اطاعت را به ما می‌بخشد. به همین سبب پولس می‌گوید: «این سخن درخور اعتماد است. و از تو می‌خواهم که بر این امور تأکید ورزی، تا آنان که بر خدا اعتماد بسته‌اند، از یاد نبرند که خویشتن را وقف کارهای نیکو نمایند، که این‌ها همگان را نیکو و سودمند است.» (تیطس ۳: ۸) شخصی که ادعای ایمان‌دار بودن دارد، اما پیوسته کلام خدا را زیر پا می‌گذارد، هرگز حقیقتاً فیض خدا را دریافت ننموده است و یا آن را بیهوده یافته است.

یعقوب تأکید می‌کند: «پس می‌بینید به اعمال است که انسان پارسا شمرده می‌شود، نه با ایمان تنها.» (یعقوب ۲: ۲۴) عجب آیه‌ای! به جرأت می‌توانم بگویم که تعداد انگشت‌شماری از مسیحیان انجیلی یا کاریزماتیک، از وجود چنین آیه‌ای در متن کتاب مقدس آگاهی دارند.

چندی پیش موعظه‌ای را با خواندن این آیه، بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای آغاز کردم. پس از خواندن آیه، سکوت شدیدی بر فضا حاکم شد. مردم تا حدی با پیغام‌های معاف‌کننده از اعمال، مأنوس شده بودند و چند دقیقه طول کشید تا مفهوم گفته‌ی مرا به خوبی درک کنند. البته کمی بعد، من آن آیه را در چارچوب متنی که از آن استخراج نموده بودم، برایشان خواندم، و قلبشان پذیرا و توجه‌شان متمرکزتر شد. یعقوب پیش از این عبارت، در مقدمه‌ی خود از مثال «پدر ایمان» - ابراهیم استفاده می‌نماید:

«آیا جد ما ابراهیم به اعمال پارسا شمرده نشد، آنگاه که پسر خود اسحاق را بر مذبح تقدیم نمود؟ می بینی که ایمان و اعمال او با هم عمل می کردند، و ایمان او با اعمالش کامل شد. و آن نوشته تحقق یافت که می گوید: ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد،» (یعقوب ۲۱:۲-۲۳)

آنچه عیسی در ما می جوید

در گذشته‌های نه چندان دور هنگام دعا، خداوند مطالبی را به من فهماند که در تضاد با آنچه در کلیساهایمان تعلیم داده‌ایم، بود و آن‌ها به شدت مرا تکان دادند. حقیقت این است که من تردید داشتم آنچه شنیده بودم، صدای خداوند است. اما در کلام خدا به آنچه او به من گفته بود، برخورددم و آن‌ها را تشخیص دادم.

پیش از این که من آن عبارات را بیان کنم، کمی باید موضوع را بازتر کنم. در فصل‌های نخستین کتاب مکاشفه، عیسی به هفت کلیسای متفاوت، هفت پیام می‌بخشد. این کلیساهای تاریخی بودند، اما اگر این پیام‌ها کاربرد نبوتی نداشتند، خدا هرگز آن‌ها را در کتاب مقدس بیان نمی‌کرد. به عبارت دیگر این پیام‌ها امروز نیز برای ما کاربرد دارد.

نخستین عبارتی که خدا در دعا به من گفت این بود: «جان، آیا دقت نموده‌ای که اولین واژگانی که در کتاب مکاشفه از زبان من خطاب به این هفت کلیسا گفته شده، این کلمات بوده‌اند: «اعمال تو را می‌دانم»، و من آنچه در زیر آمده است را در کتاب مکاشفه یافتم:

- اولین کلیسا: به فرشته‌ی کلیسای افسس بنویس...اعمال تو را می‌دانم (مکاشفه ۱:۲-۲).
- دومین کلیسا: به فرشته‌ی کلیسای ازمیر بنویس...اعمال تو را می‌دانم (مکاشفه ۲:۸-۹).
- سومین کلیسا: به فرشته‌ی کلیسای پرگاموم بنویس...اعمال تو را می‌دانم (مکاشفه ۲:۱۲-۱۳).
- چهارمین کلیسا: به فرشته‌ی کلیسای تیاتیرا بنویس...اعمال تو را

می دانم (مکاشفه ۲: ۱۸-۱۹).

• پنجمین کلیسا: و به فرشته‌ی کلیسای ساردس بنویس... اعمال تو را می دانم (مکاشفه ۳: ۱).

• ششمین کلیسا: به فرشته‌ی کلیسای فیلادلفیا بنویس... اعمال تو را می دانم (مکاشفه ۳: ۷-۸).

• هفتمین کلیسا: به فرشته‌ی کلیسای لائودیکیه بنویس... اعمال تو را می دانم (مکاشفه ۳: ۱۴-۱۵).

«اعمال تو را می دانم»، نخستین سخن او خطاب به هر هفت کلیسا می باشد. به این اندیشیدم: چقدر ما از آنچه او بر آن تأکید دارد و از ما انتظار دارد، فاصله گرفته ایم؟

هنوز در حال تأمل بر این گفته‌ی او بودم که دومین عبارت را از او شنیدم؛ عبارتی که مرا سر جای خود میخکوب نمود: «جان، آیا دقت می کنی که من به هیچ یک از آن کلیساها نمی گویم من دل تو را می دانم؟»

به این فکر کردم که بارها در جلسه‌ی مشاوره، شاهد این بوده ام که فردی که خود را ایمان دار می دانست، و بی بندوبار و به شیوه‌ی دنیوی زندگی می نمود، با اطمینان خاطر از بی گناهی خود چنین می گفت که: «خُب، خدا از دل من باخبر است!»

عیسی به نیت، آرزوها یا آگاهی ما از آنچه درست است، نگاه نمی کند. او به اعمال ما می نگرد! آیا ما به فیض خدا اجازه می دهیم که زندگی مقدس را در ما به بار آورد، یا ما فیض را بیهوده یافته ایم؟

سوء تفاهم در مورد واژه‌ی ایمان

یکی از دلایلی که ما تا این حد از مفهوم فیض منحرف شده ایم، تعلیم نادرست ما از مقوله‌ی ایمان است. در روزگار ما، این کلمه تا سطح داشتن یک آگاهی فکری و ذهنی، تقلیل یافته است. بسیاری، دعای توبه را تکرار نموده اند، زیرا ایمان دارند که عیسی وجود دارد و آن‌ها تحت تأثیر موعظه‌های سطحی که حاوی هیچ پیام دعوت به توبه‌ی واقعی نمی باشد، قرار می گیرند. اما روش زندگی خود را، که در پی خواسته‌ها و امیال دنیاست، ترک نمی نمایند. آن‌ها به زندگی کردن برای خود ادامه می دهند و بر نجاتی که حقیقی نیست

و تنها احساسات یا افکار آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده است، تکیه می‌نماید. در کلام خداوند، ایمان، تنها آگاهی از هستی عیسی نمی‌باشد، بلکه به مفهوم اطاعت از اراده و کلام او نیز می‌باشد. در عبرانیان ۹:۵ می‌خوانیم: «چون کامل شد، همه‌ی آنان را که از او اطاعت می‌کنند، منشأ نجات ابدی گشت.» ایمان داشتن، به معنای اطاعت است. آنچه ایمان ابراهیم را به اثبات می‌رساند، اعمال برخاسته از ایمانش می‌باشد. در پاسخ به دعوت خدا جهت تقدیس، او خانواده، دوستان و وطنش را ترک گفت. بعدها او با ارزش‌ترین چیزی را که داشت تقدیم خدا نمود: پسرش را. هیچ‌چیز، حتی پسرش بر اطاعت او از خداوند برتری نداشت. ایمان حقیقی چنین است. به همین دلیل او به عنوان «پدر همه‌ی ما» مورد احترام است (رومیان ۴:۱۶). آیا همین ملاک وجود ایمان، امروز در کلیسا دیده می‌شود؟ چگونه ما تا این حد اغفال شده‌ایم؟

فقط بر زبان آوردن این که شما ایمان دارید، نجات شما را اثبات نمی‌کند. چگونه ایمان ما می‌تواند راستین و حقیقی باشد، بدون این که اعمالی متناظر با اطاعت که قدوسیت حقیقی را به ارمغان می‌آورد، در پی خود نداشته باشد؟ بار دیگر، به سخن پولس گوش فرادهیم: «پس می‌بینید به اعمال است که انسان پارسا شمرده می‌شود، نه با ایمان تنها.»

نه هر که مرا «سرورم، سرورم» خطاب کند

ما مسیحی واقعی را از روی اعتراف ایمانش نمی‌شناسیم، بلکه به وسیله‌ی «ثمری که نیل به تقدس است.» (رومیان ۶:۲۲) عیسی این موضوع را با این سخن روشن می‌کند: «بنابراین آنان را از میوه‌هایشان خواهید شناخت. نه هر که مرا «سرورم، سرورم» خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده‌ی پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد.» (متی ۷:۲۰-۲۱)

اجازه دهید این سخنان را در قالب زبان امروزی بازگو نمایم: «شما از آنچه که شخص به آن اعتراف می‌کند، تشخیص نخواهید داد که او ایمان‌دار است یا نه، بلکه از تسلیم بودن او به اراده‌ی پدرم. نه هر که بگوید، من مسیحی هستم و عیسی، خداوند من است، حق ورود به آسمان را کسب خواهد نمود، بلکه تنها آنان که از اراده‌ی پدر اطاعت می‌نمایند.»

عیسی دوباره می‌گوید: «در آن روز بسیاری مرا خواهند گفت: سرور ما، سرور ما، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا به نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ آیا به نام تو معجزات بسیار انجام ندادیم؟ اما به آن‌ها به صراحت خواهم گفت، هرگز شما را نشناخته‌ام. از من دور شوید، ای بدکاران!» (متی ۲۲:۷-۲۳)

به زبان امروزی: «عده‌ی بسیار کثیری مرا به عنوان خداوند اعتراف خواهند نمود و دعای توبه را تکرار خواهند نمود. بسیاری خود را «تمام انجیلی» می‌دانند. آری، حتی آنان که در نام من معجزات انجام داده‌اند و دیوها اخراج نموده‌اند، از آنچه در آن روز آشکار خواهد شد، به شدت غافلگیر خواهند شد. آن‌ها انتظار دارند که وارد پادشاهی آسمان گردند اما از من می‌شنوند: «از من دور شوید، ای کسانی که از اراده‌ی پدر من اطاعت ننموده‌اید.»

این گفته‌ها، دلایل و سخنان شخص من نیستند. فکر کردن به این موضوع به هیچ‌عنوان خوشایند نیست که از ورود بسیاری که خداوندی عیسی را معترف‌اند، به پادشاهی آسمان جلوگیری به عمل خواهد آمد. آری، حتی چنین سرنوشتی در انتظار آنانی است که به نام او دیوها را اخراج نموده و معجزات انجام داده‌اند!

برخی از مفسران چنین استدلال نموده‌اند که منظور عیسی در این آیات، افرادی است که هرگز او را نپذیرفته‌اند. اما باید گفت که این تفسیر درست نمی‌باشد، به این دلیل که آنانی که هرگز ادعای دریافت نجات عیسی را ندارند، قادر به انجام اعمال فوق‌طبیعی در نام عیسی نمی‌باشند. در کتاب اعمال رسولان، گزارشی از افرادی که چنین اقدامی انجام داده‌اند، ثبت شده است. هفت پسر اسکیوا، تصمیم گرفتند که به نام عیسی خداوند، ارواح شریر را از وجود دیوزدگان، بیرون برانند و چنین گفتند: «به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کند شما را قسم می‌دهیم! ... اما روح پلید در پاسخ آن‌ها گفت: عیسی را می‌شناسم، پولس را هم می‌شناسم، اما شما کیستید؟ پس مردی که روح پلید داشت بر آن‌ها بسته، بر همگی ایشان غلبه یافت و چنان آن‌ها را زد که برهنه و زخمی از آن خانه گریختند.» (اعمال ۱۹:۱۳-۱۶) در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ در حین دعا، رویایی هشیارکننده دریافت نمودم.

عده‌ی بسیار کثیر و بی‌شماری را که هرگز در گذشته به چشم ندیده بودم، دیدم. آن‌ها در برابر دروازه‌های آسمان گرد آمده بودند، در انتظار وارد شدن به آن، با توقع شنیدن این عبارت از استاد خویش بودند: «بیابید، ای برکت یافتگان از پدر من، و پادشاهی‌ای را به میراث یابید که از آغاز جهان برای شما آماده شده بود.» (متی ۲۵:۳۴) اما در عوض، آن‌ها این جمله را شنیدند: «هرگز شما را نشناخته‌ام. از من دور شوید.»

شاید پرسید: «اگر عیسی گفته است که آن‌ها را هرگز نشناخته است، پس آن‌ها چگونه در نام او، ارواح شریر را بیرون رانده‌اند و معجزات انجام داده‌اند؟» پاسخ این است که این مردان و زنان، به‌خاطر برکات نجات به عیسی پیوسته‌اند. اگرچه آن‌ها همانند فرزندان اسرائیل، برای دریافت نجات، او را پذیرفته‌اند، اما برای شناخت قلب او، به او نزدیک نشده‌اند، آن‌ها تنها برای دستیابی به تدارکات او، به نزدش آمده‌اند. آن‌ها تنها برای منفعت خویش او را می‌طلبند، خدمتشان نفس‌محور است و نه محبت‌محور.

در این جمله‌ی عیسی: «من هرگز شما را نشناخته‌ام»، معادل فعل «شناختن» در زبان یونانی، لغت ginosko است. در عهد جدید این لغت به مفهوم مقاربت (نزدیکی) بین مرد و زن به کار رفته است (متی ۱:۲۵) و دلالت بر صمیمیت دارد. در واقع عیسی می‌گوید: «من هرگز عمیقاً و از نزدیک شما را نشناخته‌ام.» موسی، خدا را از نزدیک می‌شناخت، اما اسرائیل تنها توسط معجزاتی که خدا در زندگی آن‌ها صورت داده بود، او را می‌شناخت.

در اول قرن‌تین ۲:۸ می‌خوانیم: «اما آن که خدا را دوست می‌دارد، نزد او شناخته شده است.» فعل شناختن در این آیه، همان لغت ginosko در زبان یونانی است. خداوند، آنانی را که او را دوست می‌دارند، از نزدیک می‌شناسد. آن‌ها جان خود را در راه او فدا کرده‌اند (یوحنا ۱۵:۱۳). تنها افرادی که این‌گونه هستند یعنی او را دوست دارند، قادر به نگاه داشتن کلام او می‌باشند. عیسی، به این حقیقت اشاره دارد: «آن که مرا دوست نمی‌دارد، کلام مرا نگاه نخواهد داشت.» (یوحنا ۱۴:۲۴)

حقیقی‌ترین گواهی که بر محبت ما نسبت به عیسی شهادت می‌دهد، آنچه گفته می‌شود نیست، بلکه آن چیزی است که در زندگی ما دیده می‌شود. یوحنا چنین توضیح می‌دهد:

فیض نجاتبخش

«از این جا می‌دانیم او را می‌شناسیم که از احکامش اطاعت می‌کنیم. آن که می‌گوید او را می‌شناسد، اما از احکامش اطاعت نمی‌کند، دروغگوست و راستی در او جایی ندارد. اما آن که از کلام او اطاعت می‌کند، محبت به خدا بر راستی در او به کمال رسیده است. از این جا می‌دانیم که در او هستیم.» (اول یوحنا ۳:۲-۵)

یهودا به عیسی پیوسته بود. به نظر می‌رسید که او را دوست دارد و همه‌چیز را برای پیروی او ترک نموده است. یهودا، به رغم وجود تهدید جفا، زمانی که سایر شاگردان عیسی او را ترک نمودند، در کنار عیسی ماند (یوحنا ۶:۶۶). او دیوها را بیرون راند، بیماران را شفا بخشید و انجیل را موعظه نمود. آری، نوشته شده است که: «عیسی آن دوازده تن را گرد هم فراخواند و آنان را قدرت و اقتدار بخشید تا همه‌ی دیوها را بیرون برانند و بیماریها را شفا بخشند؛ و ایشان را فرستاد تا به پادشاهی خدا موعظه کنند و بیماران را شفا دهند.» (لوقا ۹:۱-۲) سخن فقط از یازده شاگرد نیست؛ یهودا نیز در جمع آنان بود.

با این حال، انگیزه‌ی یهودا از همان ابتدا درست نبود. او هرگز از روش‌های خودخواهانه‌ی خود توبه ننموده بود. شخصیت واقعی او زمانی برملا می‌گردد که گفت: «به من چه خواهید داد اگر...؟» (متی ۲۶:۱۵) او برای کسب منفعت، دروغ گفت و فریب داد (متی ۲۶:۲۵)، او از خزانه‌ای که برای خدمات عیسی در نظر گرفته شده بود، جهت مصارف شخصی خود، پول برداشت می‌کرد (یوحنا ۱۲:۴-۶) و این فهرست شرم‌آور، همچنان ادامه دارد. او هرگز عیسی را نشناخت، اگرچه حتی سه سال و نیم، او را همراهی نموده بود!

چه تعداد، امروز همانند یهودا می‌باشند؟ آن‌ها جهت خدمت خود، قربانی‌های زیادی تقدیم نموده‌اند، انجیل را بشارت داده‌اند، و ممکن است حتی عطایای روح‌القدس را به کار برده‌اند، اما هنوز او را عمیقاً و از نزدیک نشناخته‌اند. تمام فعالیت‌ها و زحمات آن‌ها، آبستن انگیزه‌های خودمحرورانه می‌باشد.

عیسی می‌پرسد: «چگونه است که مرا «سرورم، سرورم» می‌خوانید، اما به آنچه می‌گویم عمل نمی‌کنید؟» (لوقا ۶:۴۶). ریشه‌ی یونانی کلمه‌ی

«سرورم» در این آیه، لغت kurios می‌باشد. لغت‌نامه‌ی یونانی استرانگ^[۴] این کلمه را چنین تعریف می‌کند: «صاحب برترین اقتدار یا خداوند.» عیسی توضیح می‌دهد که بسیاری او را سرور خواهند خواند، اما او برترین مرجع آن‌ها نخواهد بود. آن‌ها به شیوه‌ای زندگی می‌کنند که با آنچه ادعا دارند، همخوانی ندارد. آنان زمانی از اراده‌ی خدا اطاعت می‌نمایند که با امیال دلشان در تضاد نباشد. هنگامی که اراده‌ی خدا مسیری متفاوت از آنچه خواسته‌ی آنان می‌باشد، به آن‌ها نشان می‌دهد، آن‌ها مسیر دلخواه خود را برمی‌گزینند، و با این همه، هنوز عیسی را «سرورم» می‌خوانند.

اغلب، موفقیت در خدمت، تنها با تکیه بر آمار و ارقام مورد سنجش قرار می‌گیرد. این طرز فکر سبب شده است که بسیاری هر آنچه برای پر نمودن محراب خود از «نویمانان» و پر شدن کلیسایشان از «اعضا» ضروری است، انجام دهند. برای تحقق این هدف، آن‌ها عیسی را به عنوان منجی موعظه نموده‌اند نه سرور. پیام اصلی آن‌ها چنین محتوایی داشته است: «نزد عیسی بیایید و نجات، آرامی، محبت، خوشی، ثروت، کامیابی، سلامتی و چیزهای دیگری نصیبتان خواهد شد!» آری عیسی، محقق‌کننده‌ی تمام این وعده‌ها می‌باشد، اما با بیش از حد مورد تأکید قرار دادن این برکات، پیام ناب انجیل، تنها تا سطح پاسخی برای مشکلات امروز، و ضمانتی برای آسمان، تنزل داده شده است.

این‌گونه موعظه‌ها تنها سبب اغفال گناهکاران می‌شود. آن‌ها پیامی می‌شنوند که بدون تأکید بر توبه، آن‌ها را نزد خدا فرامی‌خواند: «به خدا فرصتی بدهید. او به شما محبت، آرامی و خوشی خواهد بخشید!» با انجام این کار، ما برای به دست آوردن یک نویمان، توبه را دور می‌زنیم. نویمانان به کلیسا ملحق می‌شوند، اما آن‌ها دارای چه خصوصیات می‌باشند؟ عیسی در مقابل خادمان عصر خویش ایستاد و گفت: «شما دریا و خشکی را درمی‌نوردید تا یک نفر را به دین خود بیاورید و وقتی چنین کردید، او را دو چندان بدتر از خود، فرزند جهنم می‌سازید» (متی ۱۵:۲۳) نویمانان به آسانی جمع می‌شوند، اما آیا آنان زنان و مردانی با دلی در طلب خدا و تحقق وعده‌هایش می‌باشند؟ ما تفاوت موجود بین موسی و فرزندان اسراییل را مرور نموده‌ایم.

عیسی این مطلب را برای گروه کثیری روشن نمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید. زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من و به خاطر انجیل جان خود را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد» (مرقس ۸: ۳۴-۳۵). شما تنها با «خواستن» این که جان خود را نجات دهید، آن را از دست خواهید داد. و او نگفته است که: «هر که بخواهد جان خود را به خاطر من از دست بدهد.» فقط، «خواستن» از دست دادن جان، کافی نمی‌باشد. عیسی در پی نیات نیکو و خوب نیست.

آن جوان ثروتمند، مشتاقانه می‌خواست که نجات یابد. او دوان‌دوان نزد عیسی آمد و در برابرش زانو زد، و پرسید که چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟ با وجود این، اشتیاق او که بر پایه‌ی احساساتش بود، کفایت ننمود. عیسی به او گفت: «تو را یک چیز کم است.» (مرقس ۱۰: ۱۷-۲۲) مرد جوان وقتی پی به بهای صلیب برد، از آنجا رفت. دست کم می‌توانیم صداقت او را مورد تحسین قرار دهیم!

هزاران نفری که در جلسات کلیسای شرکت نمی‌کنند، چنین می‌اندیشند که تنها با حفظ عنان زندگی خود در دستانشان، ثمرات نجات را با خشنودی تمام، از آن خود می‌نمایند. به یک نحوی، به نظر می‌رسد که آن‌ها متوجه بهایی که بسیاری با شرکت در جلسات کلیسای پرداخت می‌نمایند، می‌باشند. شما جهت خدمت خداوند بهایی پرداخت می‌کنید. آن‌ها با خدا روراست و صادقند؛ و نمی‌خواهند آن بها را پرداخت نمایند. در آن سو، گروه دیگری وجود دارند که به نحوی فریب خورده‌اند. آن‌ها در جلسات کلیسای شرکت می‌کنند، عیسی را «سرورم» می‌خوانند و اعلام می‌نمایند که خود را به خداوندی او سپرده‌اند، در حالی که در واقعیت خود را نسپرده‌اند.

دو پیام متفاوت

امیدوارم که اکنون، شما قادر به دیدن تفاوت میان فیضی که عیسی موعظه می‌نمود و فیضی که ما به آن اعتقاد داشته‌ایم، باشید. پیام فیض عصر حاضر چنین نوید می‌دهد: «به عیسی ایمان داشته باش، دعای توبه را تکرار کن، او را به عنوان منجی خود اعتراف نما و سپس تو وارد پادشاهی آسمان خواهی شد.» در مورد انکار نفس و دنیا، اشاره‌ی بسیار کمی صورت می‌گیرد. سپس زمانی که مردم به کلیسا ملحق می‌گردند، در مورد قدرتی که فیض برای زندگی مقدس به ما می‌بخشد، بسیار کم صحبت می‌شود.

پس از این که مردم با این طرز تلقی، توبه می‌نمایند و تحت تعلیم قرار می‌گیرند، در مورد هر نوع زندگی ناپاک یا توأم با ناطاعتی چنین ایمانی وجود دارد که اختیار تام فیض خدا آن را خواهد پوشانید. آیا چنین شرایطی می‌تواند دلیل کمبود آتش خدا و قوت او در کلیساهای ما باشد؟

امید من این است که شما این پیام را همراه روحی که به وسیله‌ی آن بازگو شد، شنیده باشید. من قوم خدا را دوست دارم و آرزوی من برای آنان این است که خودشان و روحشان شکوفا گردیده و به پیش بروند. به همین علت، ناگزیر از اعلام راستی می‌باشم. من به خوبی می‌دانم که تعلیم و آموزه‌ها، ایمان و زندگی شخص را شکل می‌دهند. قلب من برای آن عده‌ی انبوهی که آتش خدا را در خود فرو نشانده‌اند و تنها ولرم گشته‌اند، به شدت به درد می‌آید.

پولس چنین به تیموتائوس تعلیم می‌دهد: «به‌دقت، مراقب شیوه‌ی زندگی و تعلیم خود باش. در آن‌ها پایداری کن، که اگر چنین کنی خویشتن و شنوندگانت را نجات خواهی داد.» (اول تیموتائوس ۴: ۱۶) باید این هشدار را جدی تلقی نماییم. راستی تحریف شده، شاید نیکو و حتی منطقی به نظر آید، اما ما را به سمت فریب و اغفال خواهد برد.

راستی کلام خدا، شما را تغذیه و بنا خواهد نمود. شما را تعلیم خواهد داد تا فکر درست و اشتباه را از یکدیگر تمیز دهید. راستی تحریف شده، می‌تواند شایستگی شما را سلب نماید. به همین دلیل خدا به ما اخطار می‌دهد که کلام او را با دقت کامل مورد توجه قرار دهیم تا آن را به درستی به کار ببریم.

فیض نجاتبخش

این فصل، حاوی هر دو پیام تشویق و هشدار بود:
هشدار: اجازه ندهید که آموزه‌های اشتباه در مورد فیض، شایستگی شما را با بیهوده یافتن فیض، از شما سلب نماید.
تشویق: به واسطه‌ی فیض خدا، قوت لازم برای یک زندگی تقدیس یافته به ما بخشیده شده است. فیض خداوند ما عیسای مسیح با شما باد.

فصل دهم

زمان‌های سخت

از این محبتی که آنان نسبت به او دارند، شعله‌ای بر می‌خیزد که
به اشتیاق آنان دامن می‌زند. آن‌ها از اطاعت از او لذت می‌برند.

«سخت بکوشید که... مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ‌کس خداوند را
نخواهد دید. مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود.»

- عبرانیان ۱۲:۱۴-۱۵

بدون قدوسیت هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید. آیا به راستی ما به این
کلمات ایمان داریم یا این سخنان همواره به عنوان نقل‌قولی زیبا از کتاب
مقدس قلمداد شده‌اند؟ آیا کلیسا این آیه را یک فرمان تلقی کرده است یا
تنها یک عبارت شاعرانه که الهام‌بخش ما، در داشتن یک زندگی ایده‌آل بوده
است؛ زندگی‌ای که امروز و در این ساعت دست‌نیافتنی است؟ نویسنده‌ی
رساله به عبرانیان احتمالاً از گفتن «مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم
نشود» چه مقصودی داشته است؟ چگونه امکان دارد کسی از فیض خدا،
که در بیست و پنج سال گذشته در اکثر کلیساهایمان تعلیم داده شده است،
محروم شود؟ آیا این تنها می‌تواند یک سخن غلو شده یا مبالغه‌آمیز از جانب
خدا، جهت ترساندن و جلوگیری از دچار مشکل شدن ما باشد؟ به هیچ وجه،
خیر!

ایمان داران تغییر نیافته

همان‌طور که در فصل گذشته گفتم، فیض، برای عده‌ی بسیاری نمادی از یک سرپوش و لاپوشانی بزرگ می‌باشد که ایمان‌داران را از قید هر نوع مسئولیتی در گام برداشتن در مسیر اطاعت و قدوسیت، آزاد می‌نماید. اما بار دیگر توسط این کلام^۱، ثابت شد که این باور، خلاف کتاب مقدس می‌باشد، زیرا از فیض خدا محروم شدن، همانا رفتار نمودن بر اساس به کار نبستن توانایی‌های بالقوه‌ی فیض می‌باشد. محروم شدن از فیض به مفهوم بیهوده یافتن هدیه‌ی فیض خدا است که در عدم تغییر شخص، نمود پیدا می‌کند.

پولس این حالت بدون تغییر ماندن تعداد بی‌شماری از آنانی که در این روزهای آخر ادعای ایمان خواهند داشت را پیش‌بینی نموده بود. او در توصیف این روزها می‌گوید: «زمان‌های سخت» فراخواهد رسید.

نکته‌ی جالب اینجا است که شخصی دوران آزادی مذهبی ما را زمان‌های سخت می‌خواند که خود، سنگسار شد، با چوب به او ضربه زدند، به زنجیر بسته شد، زندانی شد و به‌خاطر موضع محکم خود در قبال انجیل تازیانه خورد. با این وجود، او می‌نویسد که روزگار ما به دلیل این که بسیاری ادعای ایمان به خداوند عیسی را دارند ولی همچنان نفس و پول خود، و لذت را بیش از خدا دوست خواهند داشت، روزگار سختی خواهد بود. برخی خودپرست؛ برخی ناسپاس؛ و برخی بی‌گذشت خواهند بود. در بین ایمان‌داران، برخی نافرمان و ناپاک و بسیاری بی‌بندوبار و ناخویشتن‌دار خواهند بود. دیگران خودرأی و خودپسند خواهند بود.

پولس می‌گوید این مردان و زنان «هر چند صورت ظاهر دینداری را دارند، منکر قدرت آن خواهند بود.» (دوم تیموتائوس ۳: ۱-۵) آن‌ها اجازه نداده‌اند که قدرت فیض، آنان را از دوستداران پول و لذت، به دوستداران خدا و مردم تبدیل کند. آنان ناپاک باقی مانده‌اند و فیض خدا را بیهوده یافته‌اند. او در ادامه چنین می‌گوید، این ایمان‌داران تغییر نیافته، «با اینکه همواره

۱ (عبرانیان ۱۲: ۱۴-۱۵)

تعلیم می‌گیرند، هرگز به شناخت حقیقت نتوانند رسید.» (آیه ۷) امروزه در آمریکا، ما بیش از هر دوره‌ای در تاریخ و در میان هر ملت دیگری، تعلیم مسیحی داریم. میلیاردها دلار صرف انتقال و رساندن کتاب مقدس از طریق کتاب‌ها، نوارها، فیلم‌های ویدئویی، برنامه‌های تلویزیونی و برنامه‌های ماهواره‌ای می‌گردد، بدون احتساب جلسات بی‌شمار کلیسایی و گردهمایی‌های مسیحی. با وجود همه‌ی این‌ها، ما به کلیسای دنیوی تبدیل شده‌ایم که خود را از امیال مصر جدا ننموده است. پولس، عصر جفایی که خود در آن بود را سخت نمی‌خواند، بلکه عصر ما را که کلیسا دنیوی شده است.

در حین صرف ناهار با یکی از دوستانم که یک مبشر است، از جریان سفر او به یکی از کشورهای آفریقایی که عمدتاً مسلمان می‌باشند، مطلع گشتم. این اواخر، مسیحیان در آن کشور مورد آزار و شکنجه قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند. او گفت، مردانی را ملاقات نموده است که تحت شکنجه قرار گرفته‌اند، اما هنوز با عشق و علاقه قصد ادامه‌ی موعظه‌ی پیام انجیل به هم‌وطنان خود را دارند. دوستم هر روز در مسیری که برای موعظه به ایمان‌داران از آن عبور می‌کرد، شاهد چوبه‌های داری بود که برای آویختن مسیحیان مورد استفاده قرار گرفته بود. او گفت: «جان، برای من جالب است که بدانم اگر آمریکایی‌ها هر روز از کنار مکانی عبور می‌کردند که ممکن بود برای ایمانشان در آن نقطه به دار آویخته شوند، چه تعداد از آن‌ها به رفتن به کلیسا ادامه می‌دادند؟» سپس او جمله‌ای گفت که با گفته‌ی پولس مطابقت دارد. او گفت: «جان، در آمریکا ما آزادی مذهبی داریم، چیزی که آنان ندارند. اما آن‌ها آزادی روحانی دارند، چیزی که ما آن را در آمریکا نداریم.»

مطابق گفته‌ی پولس در روزهای آخر، زمان‌های سخت نه به‌خاطر جفای مقدسان، بلکه به‌خاطر دنیوی شدن کلیسا، فراخواهد رسید. آیا سوءاستفاده‌ی ما از آزادی می‌تواند دلیل آن باشد؟

در یک گردهمایی که من خود در آن سخنگو بودم، با مبشری که اخیراً از دیدار یک کشور کمونیستی بازگشته بود، سر یک میز نشستیم. از او مطلع شدم که جفا در آن کشور به حدی طاقت فرساست که ایمان‌داران مخفیانه جلسات را برگزار می‌کنند. شبان و رهبرانی که جلسات را ترتیب می‌دادند،

بارها بازداشت شده بودند. آن‌ها در زندان به بشارت انجیل به جنایتکاران زندانی ادامه دادند و بسیاری نجات یافتند. مقامات چنان از این عملکرد به خشم آمده بودند، که شبان و رهبران را به زندان انفرادی انتقال دادند. شبان بیش از یک صد بار بازداشت شده بود و در کل، ۱۰ سال را در زندان سپری کرده بود.

جلسات آن‌ها تا آخرین جلسه، بدون دردسر برگزار شده بود. پلیس محل جلسه را کشف نمود، اگر نگهبانان و محافظان آن‌ها درست عمل نمی‌کردند، دستگیر می‌شدند. پیش از جدا شدن از یکدیگر، تصمیم گرفتند که فردای آن روز، صبح بسیار زود و پیش از این که این مبشر آن‌ها را ترک کند، در مکانی به اندازه‌ی کافی دور گرد هم آیند. صبح روز بعد جمع شدند و از مبشر خواستند تا برایشان دعا کند. او به من گفت: «جان، من احساس می‌کردم که آن‌ها باید برای من دعا کنند نه من برای آن‌ها. اما می‌دانستم که ایمانشان مورد احترام خدا قرار دارد.» در انتهای آخرین جلسه، شبان شروع به گریستن نمود. وقتی مبشر دلیلش را پرسید، او جواب داد که برای مردمش نگران است. با چشمانی اشک‌آلود گفت: «من از آزادی‌مان می‌ترسم.»

این مبشر مات و مبهوت مانده بود، و پاسخ داده بود: «چرا از آزادی‌تان می‌ترسید؟ شما تحت تعقیب بوده‌اید، مورد جفا قرار گرفته‌اید، و بارها بازداشت شده‌اید. به تمام آنچه شما و برادران و خواهران شما می‌توانستند در آزادی انجام دهند، بیانید!»

شبان ادامه داد: «ترس من از این است که اگر این مردان و زنان، آزادی خود را به دست آورند، مادی‌گرا و دنیوی شوند و مانند دیگران در کلیسای غرب، لغزش بخورند.»

آن مبشر پس از دیدن سرسپردگی خالص او به خدا و به مردمی که تحت شبانی‌اش بودند، چگونه می‌توانست با او به بحث کردن ادامه دهد. آیا این همان وقفی بود که به‌طور معمول در دنیای غرب با آن مواجه می‌شد؟ در نظر ما، این مقدسان جفا دیده، در روزهای سختی به سر می‌برند، اما مطابق کلام خدا، چه کسی است که در زمان‌های سخت به سر می‌برد؟ پولس می‌گوید، زمان‌های سخت در انتظار افرادی چون ماست، که آزادی مذهب داریم اما کلیسایمان، کلیسایی دنیوی است.

آزادی مذهبی، ما را دنیوی ننموده است، بلکه فضایی مهیا کرده است که امیالی که از پیش در ما وجود داشته‌اند، روآمده و پرورش یافته‌اند و باعث دور شدن ما گردیده‌اند. مشکل واقعی ما همانند قوم اسرائیل در گذشته، فقدان اشتیاق نسبت به جلال خدا می‌باشد. همچون اسرائیل، این مشکل ریشه در کشش ما به سمت لذت و ارضای امیال جسمانی‌مان دارد.

پیام عیسی خطاب به کلیسایش در زمان‌های آخر

در فصل گذشته، به‌طور خلاصه به هفت نامه‌ای که در کتاب مکاشفه، خطاب به هفت کلیسای تاریخی نوشته شده و حاوی پیام نبوتی بود، پرداختیم. بسیاری از الهی‌دانان بر این عقیده‌اند که آن هفت کلیسا، نشانه‌ای از کلیسای جامع، با الگوی ترتیب تاریخی در ابعاد بزرگ‌تر می‌باشد، که دربرگیرنده‌ی کلیسای قرون اولیه تا کلیسایی که پیش از بازگشت دوباره‌ی خداوند بر زمین خواهد بود، می‌باشد.

اگرچه ما روز و ساعت بازگشت مجدد خداوندمان را نمی‌دانیم، اما عیسی فرمود که موسم آن را خواهید دانست. اکثر دانشمندان، متفقند که اکنون در موسم بازگشت او زندگی می‌کنیم. از همین رو، نصیحتی که به کلیسای آخر یعنی کلیسای لاؤدیکیه شده است، با در نظر گرفتن جنبه‌ی نبوتی آن، شامل ما نیز می‌گردد: «به فرشته‌ی کلیسای لاؤدیکیه بنویس: آن آمین، آن شاهد امین و راست، آن که مبدأ آفرینش خداست، چنین می‌گوید.» (مکاشفه ۳: ۱۴) عیسی خود را شاهد امین و راست می‌خواند. امین به این معناست که او راست و ثابت قدم است. راست به این معناست که او فقط راست خواهد گفت، حتی اگر خوشایند نباشد. امین و راست، به این معناست که او همواره راست خواهد بود، بدون اعتنا به واکنش یا فشار بیرونی.

شاهد ناراست و کاذب، دروغ خواهد گفت و تملق خواهد نمود. او به عوض آنچه که شما می‌بایست بشنوید، چیزی را خواهد گفت که دلخواه شما باشد. فروشنده‌ی متقلب، تنها پول شما را می‌خواهد و با شما به خوبی رفتار خواهد نمود و آنچه که شما دوست دارید را به شما خواهد گفت. اما انگیزه‌ی اصلی او، به دست آوردن پول شماست. به عنوان کلیسا، خادمانی

را با آغوش باز و به گرمی پذیرفته‌ایم که آنچه دلخواه ما بوده است را به ما گفته‌اند. ما با نادیده گرفتن حقیقتی که به آن نیاز داریم، تنها خواهان شنیدن سخنان تعجب‌آور و دل‌پذیر می‌باشیم.

عیسی، تسلی می‌بخشد و بنا می‌کند، اما نه به بهای ترسناکِ قصور در گفتن راستی به شما! او محبت می‌نماید و می‌بخشد، اما تأدیب و اصلاح نیز می‌کند! به سخنانش گوش فرادهید: «اعمال تو را می‌دانم؛ می‌دانم که نه سردی و نه گرم.» (مکاشفه ۳:۱۵)

او می‌گوید «اعمال» و نه «نیات» تو. راه جهنم با سنگ‌فرش حسن نیت فرش شده است.^[۷] عیسی چگونه از وضعیت آن‌ها مطلع گشته بود؟ بار دیگر، پاسخ کاملاً روشن است: با دیدن اعمال یا فعالیت‌های آنان.

آنانی که سرد می‌باشند، اعمالشان به‌طور آشکار در مسیر ناپاطعتی از خدا می‌باشد. آن‌ها به چیزی که نیستند تظاهر نمی‌کنند؛ آنان تباه شده‌اند و خود بر آن آگاه‌اند. آن‌ها به خوبی می‌دانند که خدا را خدمت نمی‌نمایند. ایشان خدایان دیگری را بندگی می‌کنند: پول، کسب و کار و خودشان را. آن‌ها برای به دست آوردن لذت لحظه‌ای، زندگی می‌کنند؛ در خوش‌گذرانی و آشوب. این شیوه‌ی زندگی یک گناهکار یا فرد لغزش خورده است.

در آن سو، آنانی که گرم می‌باشند، کسانی هستند که با او همسفره شده‌اند.^[۸] آن‌ها خود را پاک نموده‌اند تا بتوانند به حضور او تقرب جویند. قدوسیت، اشتیاق قلبی آنان می‌باشد؛ آن‌ها به خوبی آگاه‌اند که بدون آن، خداوند را نخواهند دید. عیسی، تمام قلب و وجودشان را در بر گرفته است. از این محبتی که آنان نسبت به او دارند، شعله‌ای برمی‌خیزد که به اشتیاق آنان دامن می‌زند. آن‌ها از فرمان‌برداری از او لذت می‌برند. همچنین، از وضعیت واقعی‌ای که در آن می‌باشند، آگاهی کامل دارند.

عیسی به آخرین کلیسا هشدار داد، زیرا آن‌ها نه سرد بودند و نه گرم. سپس او می‌گوید: «کاش یا این بودی یا آن.» (مکاشفه ۳:۱۵)

سال‌ها در پی مفهوم این عبارت بوده‌ام. چرا عیسی به کلیسایی می‌گوید: «کاش سرد بودی یا گرم» چرا نمی‌گوید: «کاش گرم بودی؟» او هرگز از

۲ ضرب المثل انگلیسی است. مترجم
۳ مکاشفه ۳:۲۰. مترجم

روی ناراستی یا همراه با اغراق سخن نمی‌گوید، بنابراین وضعیت فعلی آنان بدتر از حالت سردی بوده است. چگونه است که آنانی که آشکارا گناه می‌کنند یا لغزش خوردگانی که به وضع خود معترفند، در نظر او از موقعیت بهتری نسبت به «ایمان‌داران کلیسایی» برخوردارند؟

او در آیه‌ی بعدی به این پرسش پاسخ می‌دهد: «اما چون ولرمی، نه گرم و نه سرد، چیزی نمانده که تو را چون تف از دهان بیرون بیندازم.» (مکاشفه ۱۶:۳) حالت ولرم، بسیار گرم‌تر از آن است که سرد خوانده شود و بسیار سردتر از آن که گرم باشد. آن قدر گرما دارد، که به‌طور نامحسوسی با گرم مخلوط می‌گردد و آن قدر سرما دارد که به آرامی در سرد آمیخته می‌شود. اشخاص ولرم، به شباهت آنانی که در اطرافشان می‌باشند، درمی‌آیند. به آسانی در جمع پیروان راستین عیسی درمی‌آمیزند. بر کلام خدا تسلط دارند، سرودها می‌سرایند و جملات درستی بر زبان می‌آورند.

آنان در جمع پیروان دنیا، شاید مشروب نخورند یا سیگار نکشند، اما به شیوه‌ی دنیوی - که همان شیوه‌ی خودخواهانه است، فکر می‌کنند و زندگی خود را اداره می‌نمایند. آن‌ها زمانی خدا را اطاعت می‌کنند که اطاعت نمودن، امری دل‌پذیر باشد و بیشترین سود را برایشان به ارمغان آورد. اما محرک اصلی‌شان، امیال قلبی‌شان می‌باشد.

عیسی می‌گوید: «چیزی نمانده که تو را چون تف از دهان بیرون بیندازم.» چرا او از چنین قیاس تمثیلی‌ای استفاده می‌کند؟ ما آنچه را که بدنمان قادر به جذب آن نباشد، از دهان بیرون می‌اندازیم. سال‌ها پیش، پسر دوم و سوم، روزی برای ناهار، همبرگر سفارش دادند. ظرف یک ساعت هر دو، ناهارشان را که از گوشت خوبی تهیه نشده بود، قی کردند. بدن آن‌ها، آن غذا را پس زد، چون احساس کرد برای جذب نمودن مضر می‌باشد. همبرگرهای «بد» در ظاهر شبیه همبرگرهای «خوبی» بودند که آن‌ها در گذشته خورده بودند. عیسی در واقع می‌گوید: «من آنانی را که می‌گویند به من تعلق دارند، اما در واقعیت چنین نیستند، از بدن خود بیرون خواهم انداخت.»

افرادی که سرد و یا گرم هستند، در رابطه‌شان با خدا، دچار فریب نیستند [یا ایمان ندارند یا ایمان کاملی دارند]، اما آنان که ولرم می‌باشند، اغفال شده‌اند. آن‌ها فکر می‌کنند که در وضعیتی غیر از آنچه که هم‌اکنون در آن

قرار گرفته‌اند، می‌باشند. به خود تلقین کرده‌اند که به عیسی تعلق دارند. به همین دلیل، آنچه در انتظار آنان می‌باشد، بدتر از کسانی است که ما آن‌ها را گناهکار می‌نامیم. گناهکاران، می‌دانند که خدا را خدمت نمی‌نمایند؛ از این رو نزدیک شدن به آنان برای در میان گذاشتن کلام خدا امری آسان‌تر است. آنان که ولرم می‌باشند، فکر می‌کنند که مشغول خدمت خداوند می‌باشند. آن‌ها ادعای نجات از طریق فیض را دارند، اما از همان فیض خداوندی که به آن معترفند، محروم گشته‌اند. نزدیک شدن و اعلام کلام خدا به آنان امر بسیار دشواری است.

وقتی مردم فکر می‌کنند که نجات یافته‌اند، در نتیجه هیچ نیازی به نجات نمی‌بینند. عیسی، جزییات بیشتری در مورد وضعیت آن‌ها بازگو می‌نماید: «می‌گویی: دولت‌مندم؛ مال اندوخته‌ام و به چیزی محتاج نیستم. و غافل‌ی که تیره‌بخت و اسفانگیز و مستمند و کور و عریانی.» (مکاشفه ۳: ۱۷)

مردم این کلیسا، در مورد دولت‌مندی و این که به چیزی محتاج نیستند، لاف زده‌اند. آنان با تکیه بر آنچه، آن‌ها را برکات خدا تلقی نموده‌اند، خود را تسلی داده‌اند. آیا این می‌تواند تصویری از کلیسای امروز آمریکا باشد؟ آیا ما آزادی و ثروت خود را صرفاً بالا بردن کیفیت خدمت‌مان به خداوند نموده‌ایم؟ یا اجازه داده‌ایم که آزادی و ثروت‌مان سبب فریبمان گردد؟ در مورد بخش بزرگی از کلیسای غرب، گزینه‌ی دوم صادق است.

با این همه، من مردان و زنان امین فراوانی را، در کلیسای غرب ملاقات نموده‌ام که اشتیاق آتشینی برای نیل به قدوسیت دارند. آن‌ها در اقلیت می‌باشند، نه در اکثریت. آنان سربازان واقعی می‌باشند که میدان نبرد و دشمن را به خوبی می‌شناسند. اشتیاق آن‌ها توسط ثمراتشان ثابت می‌شود نه توسط سخنان زبانشان.

عیسی، خطاب به آنان که در کلیسا ولرم می‌باشند، چنین می‌گوید: «تو را پند می‌دهم که زر ناب گذشته از آتش از من بخری تا دولت‌مند شوی؛ و جامه‌های سفید، تا به تن کنی و عریانی شرم‌آورد دیده نشود؛ و مرهم، تا بر چشمان خود بگذاری و بینا شوی.» (مکاشفه ۳: ۱۸)

عیسی بر خرید چیزی از او اصرار می‌ورزد که واضح است تنها با تصدیق خداوندی او، دست‌یافتنی نمی‌باشد. به یاد آورید که این کلیسا،

زمانهای سخت

ادعای نجات در نام او را داشته است. با این حال، آنچه انتظار می‌رود که ایمان‌داران راستین باید داشته باشند را در اختیار نداشته‌اند. اما ما چگونه می‌توانیم چیزی از عیسی خریداری نماییم؟
خداوند در امثال ۲۳:۲۳ خطاب به ما چنین می‌گوید: «حقیقت را بخر و هرگز آن را بفروش.» توسط اشعیا نبی، او می‌گوید:

«ای جمیع تشنگان، نزد آب‌ها بیایید، و ای شما که نقره‌ای ندارید، بیایید، بخرید و بخورید.» (اشعیا ۱:۵۵)

همانند عبارتی که عیسی فرمود، سخن از خرید چیزی است که پول قادر به خرید آن نمی‌باشد.

عیسی، در مورد پادشاهی آسمان با شاگردان خود سخن می‌گوید: «همچنین پادشاهی آسمان مانند تاجری است جویای مرواریدهای نفیس. پس چون مروارید بسیار باارزشی می‌یابد، می‌رود و آنچه دارد، می‌فروشد و آن مروارید را می‌خرد.» (متی ۱۳:۴۵-۴۶) برای خرید این مروارید گران‌بها، که نمادی از پادشاهی خداست، شخص باید هر چه دارد را بفروشد تا توان خرید آن را داشته باشد. به عبارتی دیگر، تمام زندگی خود را، بدون نگه داشتن چیزی برای خودتان، جهت خدمت به او و هدف او تقدیم نمایید و به‌طور کامل برای او زیست کنید. پولس این نکته را بدین شکل مطرح می‌نماید: «به‌خاطر همه مرد تا زندگان دیگر نه برای خود، بلکه برای آن کس زیست کنند که به‌خاطرشان مرد و برخاست.» (دوم قرنتیان ۱۵:۵)

دانا و نادان

برخی از مثل‌های عیسی، همین نکته را به تصویر می‌کشند. یکی از آن‌ها، در دوازده آیه‌ی ابتدایی فصل بیست و پنج انجیل متی یافت می‌شود. پادشاهی آسمان، همچون ده باکره‌ای توصیف شده است که چراغ‌های خود را برداشته، به استقبال داماد، یعنی عیسی، بیرون رفتند. همه‌ی آن‌ها باکره بودند و او را «سرورم» می‌خواندند. همه‌ی آن‌ها چراغ داشتند که حکایت از داشتن نور دارد، و این افراد، اشاره به آنانی است که هدیه‌ی حیات ابدی

را دریافت نموده‌اند. تمام آن‌ها توقع داشتند که در بازگشت دوباره‌ی او، همراهش وارد ضیافت عروسی خواهند شد. او از کسانی که پیام انجیل را نشنیده‌اند یا هرگز ادعای داشتن ایمان به او را ننموده‌اند، سخن نمی‌گوید. به عبارت دیگر، او از افراد «سرد» سخن نمی‌گوید!

از ده باکره، پنج تن دانا بودند و آن بقیه، نادان. این نسبت، شایان توجه است. عیسی در این صحبت خود، بخش نسبتاً بزرگی از کلیسا را مدنظر داشته است.

چه چیزی دانا و نادان را از یکدیگر متمایز می‌نمود؟ نادانان، تنها چراغ خود را به همراه داشتند. دانایان، همراه چراغ‌های خود، ظرف‌های روغن اضافی نیز داشتند، تا پیوسته چراغ‌هایشان را روشن نگاه دارند. در نیمه‌های شب، صدای بلندی به گوش رسید که می‌گفت: داماد می‌آید! و آن‌ها باید به پیشواز او می‌رفتند. اما چراغ‌های نادانان، در حال خاموش شدن بود. آن‌ها بلافاصله رو به دانایان نمودند و گفتند: «قدری از روغن خود به ما بدهید، چون چراغ‌های ما رو به خاموشی است.» (آیه ۸)

دانایان پاسخ دادند: «نخواهیم داد، زیرا روغن برای همه‌ی ما کافی نخواهد بود. بروید و از فروشندگان برای خود بخرید.» (آیه ۹)

تفسیر این مثل را از خادمان مختلفی شنیده بودم، با این حال احساس می‌کردم که مفهوم حقیقی آن، هنوز بر من آشکار نشده است. یک روز صبح، در مکانی دور از خانه، با اشتیاق تمام نزد خداوند فریاد برآوردم که: «خداوند، به من کمک کن تا این مثل را بفهمم!»

در همان روز خداوند به من نشان داد که عبارت کلیدی این مثل، جمله‌ای است که باکره‌های دانا خطاب به نادانان می‌گویند: «بروید و از فروشندگان برای خود بخرید.» در ذهن خود، این تصویر را مجسم نمایید: ده باکره، پنج دانا و پنج نادان، وارد مغازه‌ای می‌شوند. نادان، به سمت پیش‌خوان مغازه می‌رود، مقداری پول درمی‌آورد و خطاب به فروشنده می‌گوید: «یکی از آن چراغ‌هایتان را به من بدهید. من می‌خواهم نجات پیدا کنم. من نمی‌خواهم به جهنم بروم. من طالب برکات خدا می‌باشم!» هر کدام از نادانان، چراغ به دست، از پیش‌خوان دور می‌شوند و می‌گویند: «خدا را شکر، من نجات یافته‌ام!»

دانا، به پیش‌خوان نزدیک می‌شود و تمام پول نقدی که در جیب داشت را روی میز می‌گذارد. آن‌ها تمام دارایی خود را تبدیل به پول نقد کرده بودند و همراه تمام پس‌انداز خود، آن را به مغازه آورده بودند. آن‌ها به فروشنده گفتند: «این تمام دارایی من است، تمام پول نقدی که دارم. چیز دیگری ندارم که برایم مانده باشد! لطفاً آن چراغ را به من بدهید و با مانده‌ی پول، هر چقدر که با آن پول می‌توانم روغن بخرم، به من روغن بدهید.» هر کدام از آن‌ها با چراغی در دست و ظرف بزرگی پر از روغن، برای روشن نگه داشتن چراغ، از مغازه خارج شدند.

تفاوت در اینجا است که، دانایان تمام زندگی‌شان را دادند و نادانان، تنها آنچه را که فکر می‌کردند برای نجات کافی است، تقدیم نمودند. آن‌ها بخشی از زندگی خود را برای خود نگاه داشتند. اگرچه آن‌ها مغازه را با یک چراغ ترک کردند و نورشان قابل دیدن بود، اما نور چراغشان، تا به آخر همچنان روشن نمی‌ماند. در مثل گفته شده است که در نیمه‌های شب، چراغ‌های آنان کم کم خاموش می‌شدند. در تاریک‌ترین ساعت، زمانی که مصیبت به اوج خود رسیده بود، آن‌ها دیگر توان ایستادن نداشتند. به همین دلیل عیسی همواره می‌گوید: «هر که تا به پایان پایدار بماند، نجات خواهد یافت.»^[۴]

باکره‌های نادان، بلافاصله بیرون رفتند تا روغن بخرند، اما در حینی که آن‌ها رفته بودند، داماد سر رسید. باکره‌های دانایی که آماده بودند، با او به ضیافت عروسی درآمدند و در بسته شد. باکره‌های نادان، در بازگشتشان فریاد برآوردند: «سرور ما، سرور ما، در بر ما بگشا!» (آیه ۱۱) «اما او به آن‌ها گفت: آمین، به شما می‌گویم من شما را نمی‌شناسم.» (آیه ۱۲)

بار دیگر می‌بینیم که خداوند به آنانی که ادعا بر خداوندی او دارند، می‌گوید: «من شما را نمی‌شناسم.» آنان که ولرم بودند، تمام زندگی خود را به او تقدیم نکرده بودند. این سخنان عیسی، به یقین خطاب به آنان گفته شده است: «هر که صلیب خود را برنگیرد و از پی من نیاید، شایسته‌ی من نباشد.» (متی ۱۰:۳۸)

چرا ما در آمریکا، انجیلی را پذیرفته‌ایم که برکات قوت قیام را، بدون صلیب به ما پیشنهاد می‌کند؟ این انجیل، ما را به سمت حالت ولرمی سوق

۴ برای مثال در متی ۱۳:۲۴ و مرقس ۱۳:۱۳ مترجم

قلبی فروزان

داده است. آتش خدا را که باید در قلب ما شعله‌ور می‌بود، از ما دزدیده است. آیا ما در پی این بوده‌ایم که در میان مردگان زندگی نماییم؟ آیا سخنان او را از یاد برده‌ایم که به روشنی می‌گوید: «زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به‌خاطر من جان خود را از دست بدهد، آن را بازخواهد یافت؟» (متی ۲۵:۱۶)

فصل یازدهم

زر، جامه‌ها و مرهم

عمل تقدیس، تلاشی است مشترک، توسط ما و خداوند

«تو را پند می‌دهم که زر ناب گذشته از آتش از من بخری تا دولت‌مند شوی؛ و جامه‌های سفید، تا به تن کنی و عریانی شرم‌آورت دیده نشود؛ و مرهم، تا بر چشمان خود بگذاری و بینا شوی.»
- مکاشفه ۱۸:۳

عیسی آنانی که قلبی مشتعل برای او ندارند را ترغیب می‌نماید تا سه چیز از او بخرند: زر، جامه‌های سفید، و مرهم برای چشم‌ها. بیایید به‌طور جداگانه هر کدام را مورد بررسی قرار دهیم.

زر ناب، گذشته از آتش

ملاکی نبی، به ما می‌گوید که در روزهای آخر، خداوند مثل آتش پالایشگر، نزد کلیسای خود خواهد آمد: «او همچون پالایشگر و تصفیه‌کننده نقره خواهد نشست و فرزندان لاوی را پاک ساخته، آنها را چون طلا و نقره تصفیه خواهد کرد، و آنان در پارسایی، هدایا برای خداوند خواهند آورد.» (ملاکی ۳:۳)

کلمه‌ی بنی لاوی، به‌طور نبوتی به «کاهنانی که پادشاهند»¹⁾ اشاره دارد. (اول پطرس ۹:۲)، و چنان که پیش‌تر در مورد آن صحبت کردیم، اشاره به کلیسا دارد. این نبی، واژگان عهد جدید را در اختیار نداشت. او نمی‌توانست بگوید، «او مسیحیان را طاهر ساخته...»، زیرا این اصطلاح هنوز کاربردی نداشت. از آنجایی که خدا تقدیس این کاهنان را با پالایش طلا و نقره مورد مقایسه قرار داده است، ما باید از ویژگی‌های طلا و نقره و نحوه پالایش آن‌ها به خوبی مطلع باشیم. عیسی، طلا را مدنظر قرار داده است، و ما نیز بر طلا تمرکز می‌کنیم.

طلا به شکل گسترده‌ای در طبیعت پراکنده شده، اما همیشه مقدار آن اندک بوده است. به ندرت، طلا به شکل خالص یافت می‌شود. طلا در خالص‌ترین شکل خود، نرم و قابل انعطاف است، فرسوده نمی‌شود و عاری از مواد دیگر می‌باشد. زمانی که طلا با فلزات دیگر آمیخته باشد (به‌طور مثال با مس، آهن یا نیکل)، سخت‌تر می‌گردد و قابلیت انعطاف‌پذیری و مقاومت آن در برابر فرسایش کاهش می‌یابد. به این ترکیب، آلیاژ گویند. هر چه درصد مس، آهن، نیکل یا هر فلز دیگری در طلا بالا باشد، به همان میزان، طلا سخت‌تر می‌گردد. برعکس، هر چه درصد فلزات غیر از طلا، در آلیاژ کمتر باشد، طلا نرم‌تر و انعطاف‌پذیرتر خواهد بود.

با این توضیحات، توصیف عیسی قابل درک می‌شود: قلب خالص در نظر خدا، مانند طلایی است که پالایش شده است. قلب خالص، نرم، حساس و قابل انعطاف است. نویسنده‌ی رساله به عبرانیان هشدار می‌دهد که قلب در اثر فریب گناه سخت می‌گردد (عبرانیان ۱۳:۳). گناه، که سرکشی در برابر راه‌ها و اقتدار خدا می‌باشد، آن عنصر افزوده شده‌ای است که قلب خالص ما را به یک آلیاژ تبدیل می‌کند و آن را سخت می‌سازد. این سخت شدن، از دست دادن حساسیت را با خود به همراه دارد که در فرآیند شنیدن صدای او خلل ایجاد می‌کند. متأسفانه، بسیاری در کلیسا، در ظاهر دیندار به نظر می‌رسند، اما قلبشان عاری از حساسیت می‌باشد. قلب آن‌ها، دیگر با آتش اشتیاق عیسی گرم نمی‌شود. آن عشق آتشین برای خدا، تبدیل شده است به عشقی سرد نسبت به نفس خود، که تنها در پی لذت، راحتی و منفعت خود

1) *Royal priesthood*: در ترجمه قدیم، کهنات ملوکانه ترجمه شده است. مترجم

می‌باشد. آنان گمان می‌کنند که دینداری وسیله‌ای است برای سودجویی (اول تیموتائوس ۵:۶)، آن‌ها تنها در پی فواید و منفعت‌هایی که از وعده‌ها نصیبشان خواهد شد، می‌باشند و وعده‌دهنده را نادیده می‌گیرند. این فریب خوردگان، خود را غرق لذات دنیا می‌نمایند، و انتظار ورود به آسمان را نیز دارند. آن‌ها، افراد ولرم داخل کلیسا می‌باشند. با این اوصاف، یعقوب تذکر می‌دهد که مسیحیتِ خالص، در این است که خود را از آرایش دنیا دور بداریم (یعقوب ۱:۲۷). عیسی برای بردن کلیسای درخشان، بدون هیچ لکه و چین و نقصی، خواهد آمد (افسیسیان ۵:۲۷)، کلیسایی که قلبش از آثار نظام این دنیا پاک و منزّه باشد!

خصوصیت دیگر طلا، مقاومت آن در برابر پوسیدگی یا زنگ‌زدگی است. اگرچه سایر فلزات در نتیجه تغییرات جوی جلای خود را از دست می‌دهند، اما طلای خالص در اثر این تغییرات، کدر نمی‌شود. فلز برنج (آلیاژی زرد رنگ، از ترکیب مس و روی)، اگرچه شبیه طلا می‌باشد، اما رفتارش شبیه طلا نمی‌باشد. برنج به آسانی کدر می‌شود. ظاهر طلا را دارد، اما فاقد خصوصیات آن می‌باشد. هرچه درصد ناخالصی در طلا بالا باشد، در برابر زنگ‌زدگی و پوسیدگی مستعدتر می‌گردد.

در حال حاضر، نظام دنیا از صافی گذشته و به درون کلیسا رسوخ نموده است. ما تحت نفوذ راه و رسم آن قرار گرفته‌ایم و در حال زنگ‌زدن می‌باشیم. در کلیسای غرب، ارزش‌های ما، با دنیا زدگی ملوث گشته‌اند. ما به دنبال امیال جسمانی خود بوده‌ایم و آن‌ها را برکات خدا نام نهاده‌ایم. ما با دولت‌مند فرض کردن خود در داشتن این برکات، حساسیت خود را از دست داده‌ایم، و تشخیص نمی‌دهیم که احتیاج به پاک شدن و تطهیر داریم.

ملاکی، نشان می‌دهد که عیسی کلیسای خود را پالایش خواهد نمود، آن را از نفوذ دنیا تصفیه خواهد نمود، همان‌گونه که قالگر، طلا را مصفا می‌نماید. در فرایند پالایش به روش قال‌گذاری، طلا را آسیاب می‌کنند تا به پودر تبدیل گردد، سپس آن را با ماده‌ای به نام گدازآور یا کمک‌ذوب مخلوط می‌نمایند. سپس هر دو را داخل کوره قرار می‌دهند و تحت حرارت بسیار شدید ذوب می‌کنند. ناخالصی‌ها، توسط ماده‌ی گدازآور جدا می‌شوند و به سطح می‌آیند. طلا، که سنگین‌تر است، در ته ظرف باقی می‌ماند. سپس

ناخالصی‌ها، یا ریم^[۲] (مانند مس، آهن یا روی که با گداز آور ترکیب شده‌اند) را از طلا جدا می‌کنند.

به سخن خداوند از زبان اشعیا نبی گوش فرا دهید: «اینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره‌ی مصیبت آزمودم.» (اشعیا ۴۸: ۱۰) کوره‌ای که جهت پالایش و قالگذاری ما بکار می‌برد، مصیبت، سختی یا رنج می‌باشد و نه آتش واقعی، که در پالایش طلا و نقره استفاده می‌شود. پطرس این موضوع را با گفتن این آیات تأیید می‌کند:

«در این بسیار شادمانید، هرچند اکنون زمانی کوتاه بنا به ضرورت در آزمایش‌های گوناگون غمگین شده‌اید، تا اصالت ایمانتان در بوته‌ی آزمایش به ثبوت رسد و به هنگام ظهور عیسی مسیح به تمجید و تجلیل و اکرام بینجامد، همان ایمان که بس گرانبهاتر از طلاست که هر چند فانی است، به وسیله‌ی آتش آزموده می‌شود.»
(اول پطرس ۶:۱-۷)

مشکلات و آزمایش‌ها، آتش خدا برای پالایش ما می‌باشند. حرارت آن‌ها، ناخالصی‌های ما را از شخصیت خدا که در زندگی‌های ما وجود دارد، جدا می‌سازد.

من در کلیسای رشد یافته‌ام که متعلق به فرقه‌ای بود که تعلیم می‌داد همه باید برای دریافت نجات با پاشیدن آب تعمید بگیرند، در جلسات شرکت نمایند و قوانین کلیسا را رعایت نمایند. زمانی که در سال ۱۹۷۹، در دورانی که در کالج بودم نجات یافتم، به من سفارش نمودند که در جلسات کلیسای مستقلی شرکت کنم، که در آن بیشتر بر برکات خدا تأکید صورت می‌گرفت. قدوسیت، چه در این کلیسا و چه در کلیسای فرقه‌ای که در آن رشد یافته بودم، تعلیم داده نمی‌شد.

در سال ۱۹۸۵، خداوند در دعا با من درباره‌ی ضرورت پاکی و خلوص شروع به صحبت نمود و با این کار تشنگی خاصی در زندگی من به وجود آمد. من با تمام وجود از او خواستم تا مرا پاک نماید. پس از گذشت چندین ماه، او به خواسته‌ی من پاسخ داد. در ماه دسامبر همان سال، او گفت که

۲ اصطلاحی در فلزگری، معادل کف باره، ته مانده

قصد دارد نحوه‌ی انکار نفس، به دوش کشیدن صلیب و پیروی خود را به من تعلیم دهد. او به من نشان داد که قصد دارد عمل تقدیس‌کننده‌ای در زندگی‌ام انجام دهد.

هیجان‌زده به همسرم گفتم، «خداوند می‌خواهد تمام ناخالصی‌های مرا محو نماید.» و با او درباره‌ی تمام ناشایستگی‌هایی که خدا باید از من دور می‌نمود صحبت کردم. اغلب آن‌ها، نکاتی بودند که من در آن‌ها افراط و زیاده‌روی می‌نمودم، مانند الگوی تغذیه‌ی شکم پرستانه، تماشای بیش از حد تلویزیون و تمرکز زیاد بر روی تفریح و دلخوشی. اما پس از گذشت سه ماه، هیچ اتفاقی رخ نداد. در حقیقت، شرایط بدتر گردید. چنین به نظر می‌رسید که گویی من دو برابر جسمانی‌تر شده‌ام.

از خداوند پرسیدم، «چرا عادات بد من، بدتر می‌گردند، و نه بهتر؟» او پاسخ داد، «پسرم، من به تو گفتم که من قصد پاک نمودن تو را دارم. تو سعی داشتی که با نیروی خود این کار را انجام دهی. حال من به شیوه‌ی خود این کار را انجام خواهم داد.»

از آن نقطه به بعد، من از میان آزمایش‌های شدیدی عبور نمودم که قبلاً هرگز آن‌ها را تجربه ننموده بودم! و در میان آن‌ها، خداوند میلیون‌ها کیلومتر در دوردست‌ها به نظر می‌رسید، اگرچه چنین نبود. ضعف‌های شخصیتی که قبلاً پنهان بودند، به رو آمدند، و ریشه‌ی تمام این ضعف‌ها را می‌توان در یک کلمه خلاصه نمود- خودخواهی! رفتار من با نزدیک‌ترین عزیزانم، بی‌ادبانه و تند بود. برخی اوقات، بی‌دلیل سر همسر و فرزندانم داد می‌کشیدم. من تقریباً از همه چیز شکایت می‌کردم. هیچ علاقه‌ای به گشت و گذار نداشتم. نسبت به خانواده، دوستان و شبانم، کم‌مهر و محبت بودم، به نحوی با آن‌ها رفتار می‌نمودم، گویی که آنان مسبب ناراحتی روحی من بوده‌اند. آن‌ها به‌خاطر رفتار و نحوه‌ی نگرش من، شروع به اجتناب نمودن از من کردند. سرانجام، نزد خداوند فریاد برآوردم، «این همه خشم از کجا آمده است؟ قبلاً در درون من چنین چیزی وجود نداشت!»

او سخنان خود، در مورد تقدیس و پاک شدن را در کتاب مقدس به من نشان داد، سپس به پرسش من پاسخ داد، «پسرم، وقتی آنان طلا را پالایش می‌نمایند، آن را در کوره‌ای بسیار داغ قرار می‌دهند، و آتش پرحرارت، آن را

ذوب می‌کند. پس از ذوب شدن، ناخالصی‌ها به سطح ظرف می‌آیند.»
او توجه مرا به سمت حلقه‌ی طلایی ازدواج معطوف نمود. طلای آن ۱۴ عیار است، که به این معناست که ۱۴ قسمت از ۲۴ قسمت آن، از طلا ساخته شده است، اما ۱۰ قسمت باقی‌مانده فلزات دیگری هستند. بنابراین تقریباً ۶۰ درصد آن طلا می‌باشد.

سپس او این پرسش‌ها را از من پرسید که زندگی مرا دگرگون نمودند:

«آیا آن انگشتر از دید تو طلای خالص به نظر نمی‌آید؟»

پاسخ دادم، «بله.»

او گفت، «اما آن طلای خالص نمی‌باشد، درست است؟»

پاسخ دادم، «بله، خداوندا.»

او ادامه داد، «تو نمی‌توانی ناخالصی موجود در طلا را پیش از این که در درون آتش قرار بگیری، ببینی، اما این به آن معنا نیست که هیچ ناخالصی در آن وجود ندارد.»

من پاسخ دادم، «بله خداوندا.»

سپس او این جمله را گفت که مانند بمبی در قلب من عمل نمود: «وقتی تو را بر آن آتش قرار دهم، ناخالصی‌های تو به رو خواهند آمد؛ اگرچه آن‌ها در نظر تو پوشیده بودند، اما من آن‌ها را می‌دیدم. اکنون انتخاب با توست؛ واکنش تو نسبت به آنچه آشکار خواهد شد، آینده‌ی تو را رقم خواهد زد. تو می‌توانی همچنان عصبانی باقی بمانی و همسر، دوستان، شبان یا همکاران خود را برای شرایطی که در آن قرار داری، ملامت نمایی، بدین طریق به ناخالصی‌ها و ناپاکی‌ها اجازه می‌دهی به خاطر توجیه رفتارت، باقی بمانند. و بعدها، زمانی که مشکلات فروکش نمودند، بار دیگر ناخالصی‌ها پنهان خواهند شد. یا می‌توانی با شرایط خود چنان که هست روبرو شوی، توبه نمایی و طلب بخشش کنی و من ملاقه‌ی خود را برخواهم داشت و آن ناخالصی‌ها را از زندگی تو برطرف خواهم نمود.»

خداوند آن‌ها را بر خلاف میل ما از بین نمی‌برد. پولس این را می‌دانست و به همین دلیل، اصرار می‌ورزید که، «بباید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزداييم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانيم.» (دوم قرنتیان ۷:۱)
در این مورد به تیموتائوس چنین می‌نویسد:

«هر که به نام خداوند اقرار دارد، باید از شرارت کناره جوید. در خانه‌ای بزرگ، تنها ظروف طلا و نقره نیست، بلکه چوبی و گلی هم هست؛ آن‌ها به کار مصارف مهم می‌آیند، این‌ها به کار مصارف پیش پا افتاده. پس هر که خود را از آنچه گفتم پاک نگاه دارد، ظرفی خواهد بود که به کار مصارف مهم می‌آید، ظرفی مقدس و مفید برای صاحب خانه و مهیا برای هر کار نیکو.» (دوم تیموتائوس ۲: ۱۹-۲۱)

عمل تقدیس، تلاشی است مشترک توسط ما و خداوند. او فیض را فراهم می‌نماید، اما این ما هستیم که باید با تمام وجود، عمل تقدیس او را بطلبیم. سپس به محض این که او فرآیند را آغاز نمود، ما باید با فروتنی و اطاعت با او همکاری نماییم. من در مورد خود، تنها می‌توانستم ضعف‌های ظاهری‌ام مبنی بر پرخوری، تماشای بیش از حد تلویزیون، افراط در خوش‌گذرانی و غیره را ببینم. در حالی که خداوند قادر است ریشه‌ی آن‌ها را ببیند، و پس از این که با آن‌ها برخورد نمود، نوبت به ضعف‌های دیگر می‌رسد. تقدیس فرآیندی است مستمر، همیشگی و اغلب همراه با درد، اما با در نظر گرفتن نتیجه‌ی نهایی، من از آن استقبال می‌کنم.

یکی دیگر از خصوصیات طلای خالص، شفاف بودن آن است: «میدان شهر از طلای ناب و مانند شیشه شفاف بود.» (مکاشفه ۲۱: ۲۱) وقتی شما توسط آزمایش‌های آتشین، تقدیس می‌شوید، چون طلا شفاف می‌گردید! ظرف شفاف و براق، هیچ افتخار و جلالی نصیب خود نمی‌سازد، بلکه باعث تجلیل از محتویات خود می‌شود. هرچه ما بیشتر تقدیس شده باشیم، دنیا به وضوح بیشتری می‌تواند عیسی را در ما ببیند. هلولیاه!

داوود که دلی طالب خدا داشت، چنین فریاد بر می‌آورد: «کیست که اشتباهات خود را تشخیص دهد؟ مرا از خطایای پنهان مبرا ساز.» (مزمور ۱۲: ۱۹) باشد که این دعای ما باشد. وقتی از خدا می‌طلبیم که دل‌هایمان را تقدیس نماید، او ناپاکی‌هایی را که از چشمان ما پنهان می‌باشند، برطرف خواهد نمود. خداوند عمیق‌ترین فکرها و نیات قلبی ما را می‌داند، حتی در صورتی که شاید خودمان از آن‌ها مطلع نباشیم. تقدیس، آنچه را که تا پیش از آن خوب بوده است تقویت می‌بخشد و ضعف‌ها و آرایش‌های ما را می‌زداید. به همین دلیل عیسی به کلیسای عصر ما توصیه می‌کند که از او

زر ناب گذشته از آتش بخریم تا دولتمند گردیم، نه با آنچه که دنیا به دنبالش می‌باشد بلکه با آنچه تا ابد دوام خواهد داشت.

جامه‌های سفید

پس از این که عیسی این کلیسا را به خرید زر ناب سفارش نمود، به او توصیه کرد که از او جامه‌های سفید بخرد، تا عریانی‌اش پوشانیده شود. خداوند به همین شکل به فریاد اسراییل پاسخ می‌دهد:

«بیدار شو، ای صهیون، بیدار شو،
و خویشتن را به قوتِ ملبس ساز!
ای اورشلیم، ای شهر مقدس،
جامه‌ی زیبای خویشتن در بر کن!» (اشعیا ۱:۵۲)

صهیون، نمادی از کلیساست. خداوند نمی‌گوید، «من لباس زیبایی بر تن شما خواهم نمود»، بلکه، «لباس زیبایی خویشتن را در بر کن.» پولس نیز به همین شکل به کلیسا توصیه می‌نماید، «بلکه عیسی مسیح خداوند را در برکنید و در پی ارضای امیال نفس خود مباشید.» (رومیان ۱۳:۱۴) هیچ کس بدون این جامه‌های سفید قادر به نزدیک شدن به خداوند نمی‌باشد، به همین دلیل خداوند چنین توصیه‌ای می‌نماید (مکاشفه ۷:۹). نکته‌ی کلیدی، که در هر سه مورد مشترک می‌باشد این است که، ما باید آن‌ها را بر تن کنیم. فیض او ما را قادر به بدست آوردن این جامه‌ها می‌نماید. ما خود قادر به بدست آوردن آن‌ها نیستیم، زیرا همه‌ی اعمال عادلانه‌ی ما مانند لته‌ی ملوث می‌باشد (اشعیا ۶:۶۴). اما چنان که نبی می‌گوید:

«در خداوند شادی بسیار می‌کنم،
و جان من در خدایم به وجد می‌آید؛
زیرا مرا به جامه‌ی نجات ملبس ساخته،
و ردای پارسایی به من پوشانیده است؛

همچون دامادی که سر خویش را به تاج کهنات می‌آراید،
و همچون عروسی که خویشتن را به جواهر زینت می‌دهد.»
(اشعیا ۶۱:۱۰)

خداوند جامه‌ی نجات و زیورها را برای پوشیدن مهیا می‌نماید، جامه‌ای که ما هرگز قادر به تهیه‌ی آن‌ها برای خودمان نمی‌باشیم. بار دیگر دقت نماییم که تمام این تدارکات می‌توانند بیهوده یافت شوند. این خود عروس است که باید خود را زینت دهد.

این مثال را در نظر بگیرید: زن فقیری قرار بود با شاهزاده‌ای ازدواج کند. او کاملاً بی‌پول بود و برای آماده شدن جهت مراسم عروسی، هیچ دسترسی به پول نداشت. او به جز لباس‌های کهنه، لباس دیگری نداشت و بدون داشتن جامه‌ی مناسب، قادر به حاضر شدن در قصر پادشاهی نبود. شاهزاده به خاطر عشق فراوانی که نسبت به او داشت، مخارج خرید جامه‌ی عروسی و زیوارآلات را به او داد. با این همه، او با آن پول چیزی برای مراسم عروسی‌اش نخرید، بلکه آن را صرف خوشی و تفریح خود نمود. او با حاضر شدنش در مراسم ازدواج با لباسی نامناسب، پادشاه و شاهزاده را مورد اهانت خود قرار داد. از سر لطف، توانایی بدست آوردن جامه‌ای مناسب به او بخشیده شد، اما او آن تدارک را بیهوده یافته بود. او خود را برای مراسم عروسی آماده ننمود.

اگر او آنچه را که شاهزاده به او داده بود، صرف خرید لباس عروسی می‌نمود، این اقدام مایه‌ی مباهات و فخر او می‌گردید، و او چنین اعلام می‌کرد، «او مرا به این جامه‌ی عروسی ملبس نموده است.» او به واسطه‌ی هدیه‌ی فیض شاهزاده، صاحب لباس گردید. این امر کاملاً در نتیجه‌ی تدارک او ممکن بود. اما، او خود، باید با خریدن آن جامه و به تن کردن آن، خود را آماده می‌نمود.

این مثال، به آماده شدن ما برای استقبال از داماد آسمانی‌مان، ارتباط مستقیمی دارد. یوحنا صحنه‌ای را که دیده و آنچه شنیده است را چنین توصیف می‌کند:

«به وجد آیم و شادی کنیم، و او را جلال دهیم، زیرا زمان عروسی آن بره فرا رسیده، و عروس او خود را آماده ساخته است؛ جامه‌ی کتان نفیس و درخشان و پاکیزه به او بخشیده شد تا به تن کند. جامه‌ی کتان نفیس، اعمال پارسایانه‌ی مقدسین است.»
(مکاشفه ۱۹: ۷-۸)

معادل یونانی «اعمال پارسایانه‌ی مقدسین»^[۷] در آیه‌ی ۸، dikaioma می‌باشد. لغت‌نامه‌ی استرانگ^[۸] این لغت را، «عمل عادلانه یا پارسایانه» تعبیر می‌نماید. مطابق لغت‌نامه‌ی واین^[۹]، این کلمه دلالت بر «عملی پارسایانه، دارد و تجلی ملموسی از پارسایی» می‌باشد. خداوند فیضش را به ما اعطا نموده است تا اعمال پارسایانه انجام دهیم. مطابق کتاب مقدس، به واسطه‌ی این اعمال، جامه‌ی سفید نصیب ما می‌گردد، که ما برای جشن عروسی آن را به تن خواهیم نمود. پس آیا تاکنون فیض او را بیهوده یافته‌ایم؟ اگر لباس عروسی ما، با در نظر گرفتن اعمال نیک یا پارسایانه‌ی ما به دست می‌آید، در نتیجه بسیاری از ما تقریباً عریان خواهیم ماند! اعمال اکثر آنانی که در کلیسای غرب می‌باشند، برای به دست آوردن یک دامن کوتاه نیز کفایت نخواهد نمود، چه رسد به لباس عروس! بار دیگر، این مطلب، گفته‌ی جسورانه‌ی یعقوب را که لحن سوالی دارد، توضیح و تأیید می‌کند، «ای نادان می‌خواهی بدانی چرا ایمان بدون عمل بی‌ثمر است؟» (یعقوب ۲: ۲۰) ما چگونه در کلیسای معاصر غرب این حقیقت را از نظر دور داشته‌ایم؟

یعقوب، برای به تصویر کشیدن ایمان راستین، دو نمونه مطرح می‌کند. او می‌گوید: «آیا جد ما ابراهیم به اعمال پارسا شمرده نشد، آنگاه که پسر خود اسحاق را بر مذبح تقدیم نمود؟» (یعقوب ۲: ۲۱). شاید فردی بگوید، «من فکر می‌کردم که ما با ایمان نجات می‌یابیم.» بله، اما نه آن فیض و ایمانی که در طی اواخر قرن بیستم در دنیای غرب تعلیم داده شده است. ایمان نمی‌تواند حقیقی باشد اگر اعمال موافق آن دیده نشود و بدون فیض او، هیچ عمل موافقی نمی‌تواند صورت بپذیرد.

یعقوب ادامه می‌دهد:

۳ در ترجمه‌ی قدیم «عدالت‌های مقدسین» ترجمه شده است. مترجم
Strong's dictionary ε
Vine's dictionary ο

«می‌بینی که ایمان و اعمال او با هم عمل می‌کردند، و ایمان او با اعمالش کامل شد. و آن نوشته تحقق یافت که می‌گویی: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برای او پارسایی شمرده شد»، و او دوست خدا خوانده شد. پس می‌بینید با اعمال است که انسان پارسا شمرده می‌شود، نه با ایمان تنها.» (یعقوب ۲: ۲۱-۲۴)

نمونه‌ی دومی که یعقوب مطرح می‌کند، این چنین است: «همچنین آیا راحاب روسپی به اعمال پارسا شمرده نشد، آن‌گاه که به فرستادگان پناه داد و ایشان را از راهی دیگر روانه کرد؟ آری، همان‌گونه که بدن بدون روح مرده است، ایمان نیز بدون عمل مرده است.» (یعقوب ۲: ۲۵-۲۶) در ترجمه‌ی تفسیری چنین آمده است، «ایمانی هم که اعمال نیک به بار نیاورد، مرده است.»

اگر ایمان همراه با اعمال نباشد، به هیچ وجه ایمان نیست. ما همانند کلیسای لائوتدیکه می‌توانیم ادعای ایمان داشته باشیم، اما آیا اعمالی به گرمای همان ایمان، که آن را تأیید نماید، نیز به انجام می‌رسانیم؟

بیاید، دو مثلی که عیسی پس از مثل ده باکره مطرح می‌نماید را مورد بررسی قرار دهیم. نکته کلیدی مثل ده باکره را به یاد آورید، که نادانان تمام زندگی خود را تقدیم نمودند، در عین حال هنوز عیسی را «سرورم» می‌خواندند. از شرکت آن‌ها در ضیافت عروسی جلوگیری به عمل آمد.

مثل بعدی، در مورد مرد ثروتمندی است که قصد داشت به سفری طولانی برود. مرد ثروتمند، نمادی از عیسی است. او خادمان خود را فراخواند و اموال خویش را به آنان سپرد تا در غیاب او، توسط آن سرمایه‌گذاری انجام دهند. آن مرد به فراخور قابلیت هر کدام، مقادیر مختلفی به آنان سپرد و بعد به سفر رفت. دو نفر از خادمان، با سخت‌کوشی کار کردند و آنچه دریافت نموده بودند را دو برابر ساختند. سومین خادم، که از همه کمتر دریافت کرده بود، رفت و گودالی کند و پول ارباب خود را پنهان کرد، تا بدین طریق از آن نگه‌داری به عمل آورده باشد. او آنچه را که به او سپرده شده بود، به کار نبست؛ او آن را بیهوده یافت.

پس از زمانی طولانی، ارباب آن خادمان بازگشت و حساب آنچه عمل نموده بودند را بازخواست نمود. ارباب، دو خادم اول را که با جدیت آنچه را به ایشان سپرده شده بود، به کار بسته بودند، تحسین نمود و به آنان پاداش

بخشید. سپس خادمی که کمتر از بقیه دریافت کرده و آن را پنهان نموده بود، گفت، «چون می‌دانستم مردی تندخو هستی، از جایی که نکاشته‌ای می‌دوری، و از جایی که نپاشیده‌ای جمع می‌کنی، پس ترسیدم و پول تو را در زمین پنهان کردم. این هم پول تو! اما سرورش پاسخ داد، «ای خادم بدکاره و تنبل!» (متی ۲۵:۲۶)

او می‌گوید، «خادم.» او از کلمات ملحد، بیگانه، اجنبی، یا دشمن استفاده نمی‌کند. آنان که فیض او را دریافت ننموده‌اند، دشمنان او می‌باشند (رومیان ۵:۱۰). آنان که نجات نیافته‌اند، بیگانه یا اجنبی می‌باشند (افسیسیان ۲:۱۹). افرادی که به وجود خدا ایمان ندارند، ملحد خوانده می‌شوند. این مرد به هیچ‌یک از این اشکال خوانده نشد، بلکه او خادم اربابش خوانده شده است. سپس عیسی این نکته را خطاب به همه می‌گوید: «زیرا به هر که دارد، بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته باشد؛ اما آن که ندارد، همان که دارد نیز از او گرفته خواهد شد.» (متی ۲۵:۲۹)

داوری هر سه خادم توسط ارباب، بر اساس چگونگی به کارگیری آن چیزی بود که به هر یک سپرده شده بود. داوری بر این اساس نبود که آیا آن‌ها به وجود او ایمان داشته‌اند یا نه. مسلم است که خادم سوم، به وجود ارباب خویش که پول را از او گرفته بود، ایمان داشت. او همچنین ایمان داشت که اربابش بازخواهد گشت، به همین دلیل آن پول را در جایی امن پنهان کرده بود. با این همه، او با بی‌اعتنایی به حقیقت بازگشت دوباره‌ی اربابش به زندگی ادامه داد. او از زمان خود استفاده‌ی صحیحی ننمود و در آن مدت هیچ عمل پارسایانه‌ای انجام نداد. ارباب، چنین حکمی علیه این خادم تنبل صادر نمود: «این خادم بی‌فایده را به تاریکی بیرون افکنید، جایی که گریه و دندان بر هم ساییدن خواهد بود.» (متی ۲۵:۳۰)

گرچه داستان این مثل، در چهارچوب سرمایه‌گذاری پول و نه بدست آوردن جامه‌ها، بسط می‌باید، اما همان اصل در مورد آن کاربرد دارد: قصور در اعمال برخاسته از دلی مطیع. حکمی که علیه خادم تنبل صادر شد، کاملاً متناظر است با حکمی که عیسی در آن کلیسای لائودیکیه را توبیخ نمود. آن‌ها به دلیل اعمال ولرم خود (و نه فقدان ایمان به وجود او)، عریان ماندند.

مثل بعدی عیسی، در مورد روز داوری است، که او در آن روز همه‌ی مردم را داوری خواهد نمود. او آنان را از هم جدا خواهد نمود، همان‌گونه که شبان، گوسفندان را از بزها تفکیک می‌نماید.

«سپس به آنان که در سمت راست او هستند خواهد گفت: «بیایید، ای برکت یافتگان از پدر من، و پادشاهی‌ای را به میراث یابید که از آغاز جهان برای شما آماده شده بود. زیرا گرسنه بودم، به من خوراک دادید؛ تشنه بودم، به من آب دادید؛ غریب بودم، به من جا دادید. عریان بودم، مرا پوشانیدید؛ مریض بودم، عیادتم کردید؛ در زندان بودم، به دیدارم آمدید.» آنگاه پارسایان پاسخ خواهند داد: «سرور ما، کی تو را گرسنه دیدیم و به تو خوراک دادیم، یا تشنه دیدیم و به تو آب دادیم؟ کی تو را غریب دیدیم، و به تو جا دادیم، و یا عریان، و تو را پوشانیدیم؟ کی تو را مریض و یا در زندان دیدیم و به دیدارت آمدیم؟» پادشاه در پاسخ خواهد گفت: «آمین، به شما می‌گویم، آنچه برای یکی از کوچک‌ترین برادران من کردید، در واقع برای من کردید.» (متی ۲۵: ۳۴-۴۰)

عیسی تنها به بیماری، گرسنگی یا در بند بودن از لحاظ جسمی اشاره ندارد. سخن او، همچنین اشاره به ضعف روحانی دارد. عیسی در طول دوران خدمت خود، بیشترین تأکید را بر گرسنگان روحانی داشته است. او گرسنگان روحانی را سیر نمود (متی ۶: ۵). او تشنگان روحانی را سیراب نمود (یوحنا ۴: ۱۰). خطاب به آنان که بیمار و اسیراند، چنین می‌گوید:

«روح خداوند بر من است، زیرا مرا
مسح کرده تا فقیران را بشارت دهم
و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران
و بینایی را به نابینایان اعلام کنم،
و ستمدیدگان را رهایی بخشم.» (لوقا ۴: ۱۸)

اگر در این مثل، عیسی تنها اعمال جسمانی را مد نظر داشت، شاگردان خطاب به کلیسا چنین نمی‌گفتند: «پس آن دوازده رسول، جماعت شاگردان

را فراخواندند و گفتند: شایسته نیست که ما برای غذا دادن به مردم از خدمت کلام خدا غافل مانیم» (اعمال ۶:۲) این به هیچ وجه به معنای، کم بها دادن به فقیران یا مستمندان نمی‌باشد؛ بلکه هر دو دارای اهمیت می‌باشند.

نکته‌ی کلیدی این است که ما همان اعمال عیسی را انجام دهیم. عیسی، سرور و خداوند ماست، با این همه او نیامد تا مخدوم واقع شود و یا زندگی خود را در خوش‌گذرانی سپری نماید. بلکه آمد تا خدمت کند و جانش را چون بهای رهایی به عوض بسیاری بدهد (متی ۲۰:۲۸)! پارسایانی که در این مثل پاداش نصیبشان گردید، افرادی هستند که در طول زندگی خود به جای عیسی خدمت نمودند. اعمال آن‌ها گرم بوده است و نه ولرم.

«آنگاه به آنان که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: «ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است، زیرا گرسنه بودم، خوراکم ندادید؛ تشنه بودم، آب ندادید؛ غریب بودم، جایم ندادید؛ عریان بودم، مرا نپوشانیدید، مریض و زندانی بودم، به دیدارم نیامدید.» آنان پاسخ خواهند داد: «سرور ما، کی تو را گرسنه و تشنه و غریب و عریان و مریض و در زندان دیدیم و خدمت نکردیم؟» در جواب خواهد گفت: «آمین، به شما می‌گویم، آنچه برای یکی از این کوچک‌ترین‌ها نکردید، در واقع برای من نکردید.» پس آنان به مجازات جاودان داخل خواهند شد، اما پارسایان به حیات جاودان.» (متی ۲۵:۴۱-۴۶)

در این مثل، تنها تفاوت موجود بین این دو گروه در اعمالی بود که یکی به انجام رساند و دیگری نه. به عبارتی دیگر، تنها تفاوت آن دو در اعمالشان بود. آنانی که پاداش نصیبشان گردید، بر حسب فیضی که دریافت نموده بودند عمل کردند و اعمال پارسایانه، ثمره‌ی آن فیض بوده است. گروهی که مورد داوری قرار گرفت، از دو بخش تشکیل یافته بود، آنان که ملحد و بی‌دین بودند و آنان که خادم بودند، اما فیضی که نصیبشان شده بود را به کار نبستند. آن‌ها اعمال پارسایانه و نیک انجام ندادند؛ آنان فیض خدا را بیهوده یافتند.

هر از گاهی، در بین جماعت‌های بسیار انبوه در آمریکا پرسش‌هایی

مطرح می‌کنم و پاسخ‌های دردناکی دریافت می‌نمایم. برای مثال، از تمام بیوه زنان (مادران بیوه) که تعدادشان هم کم نیست، می‌خواهم که بایستند و از آنان می‌پرسم، چند وقت یک بار، پس از جلسات روزهای یکشنبه، اعضای کلیسا به شما نزدیک شده‌اند و چنین دعوتی از شما به عمل آورده‌اند: «ممکن است امروز همراه فرزندانمان برای صرف غذا به منزل ما تشریف بیاورید؟ ما می‌دانیم که فرزندان شما، پدر ندارند و نیاز دارند که در زندگی نمونه‌ای از یک پدر پارسا و خداشناس داشته باشند.» بیشترین تعداد پاسخ مثبت، دو پاسخ بوده است و آن هم در بین جماعتی در حدود هزار نفر.

سپس ادامه می‌دهم، «اگر ماشین لباسشویی و یا یکی دیگر از لوازم منزل شما احتیاج به تعمیر داشته باشد، شما با یکی از خانواده‌های عضو کلیسا تماس می‌گیرید و تقاضای کمک می‌کنید و برادران آن روز را به کمک به شما اختصاص می‌دهند، این طور نیست؟» آن‌ها حیرت‌زده به من نگاه می‌کنند، برخی نیز با چشمانی اشک‌آلود، چون من به زخمشان نمک پاشیده‌ام. این بار هم، هیچ پاسخ مثبتی شنیده نمی‌شود. پرسش‌های دیگر نیز در رابطه با توجه نشان دادن به احتیاجات ضروری یکدیگر، همان پاسخ‌ها را به همراه دارد.

من به مردم تأکید می‌کنم که چنین مراقبت و توجه نشان دادن‌ها، وظیفه‌ی شبانشان نیست. وظیفه‌ی آنان این است که، «تا مقدسین را برای کار خدمت آماده سازند، برای بنای بدن مسیح.» (افسیان ۴: ۱۲)

سپس من موضوع را تغییر می‌دهم و از تمام جماعت می‌پرسم، چند نفر از شما عضو کمیته‌ی خدمت به زندانیان کلیسا می‌باشند؟ پنج تا هشت نفر از یک جمع بسیار بزرگ، به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهند. وقتی می‌پرسم چند نفر از شما به ملاقات بیمارستان‌ها و خانه‌ی سالمندان می‌روید؟ پاسخ مشابه‌ای دریافت می‌کنم. وقتی می‌پرسم چند نفر از شما همراه گروه بشارت خیابانی، برای اعلام کلام خدا به مردم، به خیابان‌های شهر می‌روید؟ باز، همان پاسخ را دریافت می‌کنم. دلیل تعداد اندک پاسخ‌های مثبت، این است که هشتاد درصد اعضای اغلب جماعت‌های کلیسایی، در کل، تنها به فکر زندگی خود و خانواده‌ی خود می‌باشند. اما مگر غیر از این است که غیرایمان‌داران نیز چنین رفتار می‌کنند؟

در آن سو، تمام کسانی که جواب منفی به پرسش‌های من دادند، در یک جلسه‌ی معجزه یا جلسه‌ای که در آن «نی» به آن‌ها خواهد گفت که در کسب و کارشان ترقی خواهند نمود یا خدمتشان مسحور کننده و خیره کننده خواهد گشت، شرکت خواهند نمود. آن‌ها کیلومترها رانندگی خواهند نمود تا در یک جلسه‌ی مسح مضاعف یا بیداری شرکت کنند. چرا؟ به احتمال زیاد، نه به این خاطر که به طرز مؤثرتری عیسی را خدمت نمایند، بلکه تا بیشتر در مورد منفعت‌ها و امتیازاتی که می‌توانند کسب کنند، بشنوند.

در همین اواخر، واعظ تلویزیونی بسیار محبوبی را در برنامه‌ای دیدم، که در حال تعلیم به جماعت بسیار بزرگی، در مورد مسح بود. در حینی که شنوندگان با جدیت به او گوش می‌دادند، او قیمت آن مسح را اعلام نمود. عطش آن‌ها نسبت به قوت خداوند کاملاً آشکار بود. برخی حتی ایستادند و با چشمانی آتشین به او خیره شدند. با این همه، روحم به شدت به درد آمد، و زمانی که مردی برخاست و یک چک در دست واعظ گذاشت، اندوهم بیشتر شد. آن یک «هدیه» بود. در آن لحظه، پطرس به ذهنم آمد، زمانی که در کتاب اعمال برای دریافت مسح، به او هدیه‌ای نقدی تقدیم شد. با دیدن بازگرداندن چک به آن مرد توسط واعظ، کمی خاطر ام آسوده گشت.

به سرعت به مکانی دور برای دعا رفتم. پرسیدم، «خداوند، من در خود احساس اندوه شدیدی نمودم. فکر می‌کنم دلیلش را می‌دانم، اما می‌خواهم تو خود آن را برای من توضیح دهی.»

ندای آرام و آهسته‌ی او را در قلبم شنیدم که گفت، «جان، آن‌ها با تمام وجود مشتاق قوت من می‌باشند اما انگیزه‌هایشان درست نمی‌باشد. قدرت، ممکن است باعث شود تا فرد خود را شخصی مهم انگارد. قدرت به آن‌ها اقتدار می‌بخشد، آن‌ها را صاحب اعتبار می‌سازد، و یا با خود ثروت به همراه می‌آورد. آرزو و تمنای آن‌ها نه خدمت، بلکه موفق شدن است.»

کلماتی که عیسی در روز داوری خطاب به آن جمعیت انبوه خواهد گفت، از ذهنم گذشت. آن‌ها خداوندی او را اعتراف نموده، و در نتیجه‌ی انجام معجزات، بیرون راندن ارواح شریر و نبوت در نام او، صاحب اعتبار گشته بودند. او رو به آن‌ها نمود و گفت: «از من دور شوید، شما که اراده‌ی پدر مرا انجام ندادید!» (متی ۲۱:۷-۲۳ بازگویی شده از زبان نویسنده)

خداوند ادامه داد، «جان، آن‌ها نگفتند، سرورم، سرورم، ما در نام تو به ملاقات زندانیان رفتیم، گرسنگان را غذا دادیم و برهنگان را پوشانیدیم.» موضوع جدی‌تر شد؛ من موافقت کردم و گفتم، «بله، آن‌ها چنین نگفتند.» پس از آن، من توانستم دو گروه که بخش بزرگی از کلیسا را تشکیل می‌دهند، از یکدیگر تفکیک نمایم. یکی از آن دو گروه، که بزرگ‌تر است، افرادی هستند که به کلیسا می‌آیند اما همچنان با هدف کسب موفقیت و پیشرفت در دنیا زندگی می‌کنند. گروه دیگر، به این دلیل به کلیسا می‌آیند که در خدمت پیش بروند و ترقی نمایند. گروه بسیار اندکی، شامل آنانی است که با خدمت به قوم خدا و لمس قلوب بسیاری، با اشتیاقی آتشین و قلبی پاک و خالصانه، در پی خشنودی عیسی می‌باشند.

آه، ای عزیزان، آیا متوجه خطرناک بودن مسیری که کلیسای ما در آن قرار گرفته است، می‌باشید؟ به نظر شما، جامه‌های عده‌ی فراوانی که در جلسات کلیساهای ما شرکت می‌کنند و هر هفته به یک یا دو موعظه گوش فرا می‌دهند و سپس رفته و بقیه‌ی روزهای هفته را برای خود زندگی می‌کنند، از چه نوعی است؟ کمابیش تنها راه تشویق این ایمان‌داران برای شرکت در جلسه‌ای غیر از جلسات معمول هفتگی، برانگیختن آن‌ها توسط وعده‌ی برکتی است که به نحو خودخواهانه‌ای سودی برای آن‌ها به همراه داشته باشد. آن‌ها منتهای تلاش و توان خود را صرف دستیابی به پاداش و منفعتشان می‌کنند. اکثر آنان پاسخ‌های درست را می‌دانند و خوش‌قلب و مهربان به نظر می‌آیند، با این همه برای خداوند زندگی نمی‌کنند. در روز داوری وقتی حساب فیضی که به ایشان بخشیده شده است، از آنان مطالبه گردد، چه خواهند کرد؟ آیا آنان عریان خواهند بود یا جامه‌های اعمال پارسایانه بر تن خواهند داشت؟ پولس چنین فریاد بر می‌آورد:

«پس خواه در بدن منزل داشته باشیم و خواه در غربت از آن به سر بریم، این را هدف قرار داده‌ایم که او را خشنود سازیم. زیرا همه‌ی ما باید در برابر مسند داوری مسیح حاضر شویم، تا هر کس بنا بر اعمال خوب یا بدی که در ایام سکونت در بدن خود کرده است، سزا یابد.» (دوم قرنتیان ۹:۵-۱۱)

آیا ترس خداوند را منظور نظر خود داشته‌ایم؟ آیا با داشتن نگاهی سطحی به داوری، او را مورد تمسخر خود قرار نمی‌دهیم؟ آیا به سخنان پوچ و سست توکل نموده‌ایم؟ به این ترتیب به سومین چیزی می‌رسیم که عیسی، آنانی که ولرم می‌باشند را به خریداری آن از او توصیه می‌نماید.

مرهم برای چشمان

پس از این که عیسی به کلیسا توصیه نمود که زر ناب و جامه‌های سفید از او بخرند، به آنان نصیحت نمود که برای چشمان خود نیز مرهم بخرند تا بینا شوند. مرهم پمادی برای چشم بوده که ترکیبی از موادی متفاوت می‌باشد و به عنوان دارو جهت پلک چشم به کار می‌رفت. مکتب پزشکی لائودیکیه در این زمینه شهرت داشت.

از آنجا که مردم این شهر با مرهم چشم آشنا بودند، عیسی از آن برای اشاره به احتیاج کلیسا به شفای نابینایی روحانی خود استفاده نمود. اگرچه این کلیسا یک کلیسای تاریخی بود، اما این نصیحت حاوی پیامی نبوتی می‌باشد. بسیاری از دانشمندان معتقدند که این نبوت به‌طور خاص، به دورانی پیش از بازگشت دوباره‌ی او، که همین دوران ماست، اشاره دارد. کلیسا ادعا دارد که بینا است، اما عیسی واقعیت را تشخیص می‌دهد و می‌گوید، «غافل‌گی که تیره بخت و اسف انگیز و مستمند و کور و عریانی»^[7].

پولس خطاب به ایمان‌داران می‌نویسد، «پیوسته شما را در دعا‌های خود یاد می‌کنم، ... تا چشمان دلتان روشن شده، ...» (افسیسیان ۱: ۱۶-۱۸) روشن شدن چشم مساوی است با به وضوح دیدن. ما باید نحوه‌ی عملکرد عیسی را ببینیم و درک کنیم. این کار تنها با سپری کردن زمان در حضور او، شنیدن کلامش، و خدمت به او میسر می‌گردد.

این اصل در مورد رهبرانی که دارای استعداد فطری رهبری می‌باشند نیز صادق است. شما با خدمت کردن و سپری نمودن زمان با یک رهبر، می‌توانید با بینش و طرز تلقی و برداشت او از مسائل آشنا شوید. در میان همکارانم،

همسرم کسی است که بیشترین زمان را در کنار من سپری می‌نماید. او زن خداجویی است؛ و از این که همسر من است و تحت اقتداری که خدا به من بخشیده است، مرا خدمت می‌کند، بسیار خوشحال و خرسند می‌باشد. او سخت‌کوش‌ترین کارمند من است. بارها در غیاب من، موقعیت‌هایی پیش آمده است که کارمندانم نیاز به تصمیم‌گیری داشته‌اند و او هر بار توانسته است درست‌ترین تصمیم‌ها را اتخاذ نماید.

موسی در عصر خویش، بیش از هر شخص دیگری، با خدا در حضورش زمان سپری می‌نمود: «موسی به هنگام وفات، یکصد و بیست سال داشت؛ نه چشمانش تار و نه نیرویش کم شده بود.» (تثنیه ۷:۳۴) همچنین او بیش از هر شخص دیگری از خدمت نمودن به خدا، لذت می‌برد و خدا در مورد او چنین می‌گوید، «او در همه خانه‌ی من امین است.» (اعداد ۷:۱۲)

در سوی دیگر، مردم اسرائیل، اشتیاق فراوانی به حضور خدا نداشتند؛ آن‌ها تنها در آرزوی دسترسی به برکات او بودند. آن‌ها تنها زمانی او را خدمت می‌نمودند که سودی نصیبشان می‌گردید. از این جهت، موضوعات مختلف را آن‌چنان که خدا می‌دید، نمی‌دیدند.

آنان بارها به‌خاطر داشتن طرز تلقی اشتباه، توبیخ شدند. مشکل، زمانی به اوج خود رسید، که رؤسای قوم جهت تجسس به سرزمین موعود رفتند. در بازگشت، ده تن از رؤسا به مردم چنین گفتند، «ما در نظر خود همچون ملخ بودیم و در نظر ایشان نیز همچین.» (اعداد ۱۳:۳۳)

یوشع و کالیب شرایط را به گونه‌ای دیگر دیدند. آن‌ها چنین به مردم گزارش دادند، «فقط بر خداوند عصیان موزید و از مردمان آن سرزمین ترسان مباشید زیرا ایشان خوراک ما هستند! حفاظ ایشان برداشته شده است، و خداوند با ماست. پس از ایشان ترسان مباشید.» (اعداد ۹:۱۴) چرا این دو نفر، در طرز دیدشان نسبت به شرایط، با دیگران متفاوت بودند؟ یوشع اشتیاق فراوانی در سپری کردن زمان با خدا داشت. یوشع تا آن مرزی که جایز بود، به کوه نزدیک گردید (خروج ۱۳:۲۴).

بعدها، پیش از این که مسکن ساخته شود، موسی خیمه‌ای خارج از اردوگاه بر پا نمود و آن را خیمه‌ی اجتماع نامید. اگر فردی می‌خواست خدا را بطلبد، به او تعلیم داده شده بود که به خارج از اردوگاه، به خیمه‌ی اجتماع

برود. به غیر از موسی، در مورد شخص دیگری به استثنای یوشع که به خیمه‌ی اجتماع رفته باشد، چیزی ثبت نشده است. وقتی موسی برای ملاقات خدا به آن مکان می‌رفت، تمام قوم درمقابل خیمه‌ی خود می‌ایستاد و از دور، خدا را عبادت می‌نمودند. آن‌ها به مردی که طالب خدا بود، احترام می‌گذاشتند، با این حال، خود نزدیک نمی‌رفتند، چون ممکن بود محتویات قلبشان برملا گردد. اما کلام خدا گزارش می‌دهد زمانی که موسی به اردوگاه بازمی‌گشت، «خادم جوانش یوشع، پسر نون، خیمه را ترک نمی‌کرد.» (خروج ۳۳:۷-۱۱) دو نکته اینجا آشکار است. اول، یوشع اشتیاق شدیدی به حضور خدا داشت. یوشع حتی پس از این که موسی خیمه را ترک می‌نمود، آنجا می‌ماند. یوشع، خادم موسی بود. او نیز خادم امین خداوند بود؛ اعمالش هم‌چنین ایمانش بود. قدرت دید یوشع، بسیار روشن و واضح بود چون او با خدا زمان سپری می‌نمود و اعمال پارسایانه‌ی خدمت به دنبال آن انجام می‌گرفت. امروزه، برخی از افراد، ساعت‌ها در حجره‌ی^M دعای خود زمان سپری می‌نمایند، اما هیچ خدمتی انجام نمی‌دهند. آن‌ها همواره به دلیل نایبانی‌شان در کلیسا مشکلات به وجود می‌آورند. آن‌ها افرادی به ظاهر روحانی هستند، که در پادشاهی خدا میوه‌ی راستینی به بار نمی‌آورند. آنان نایبنا می‌باشند، چون خدمت نمی‌کنند. خدمت و در حضور خدا ماندن، احتیاج به هزینه نمودن زمان دارد.

نگرش یوشع همچون موسی، نگرش صحیحی بود. هر دو در حضور خداوند زمان سپری می‌نمودند و خادمانی بودند که از خود ثمره‌ی اعمال پارسایانه بر جا می‌گذاشتند.

فرزندان اسراییل خود را چون ملخ می‌پنداشتند و گفتند که در نظر دشمن هم، ملخ می‌باشند. یوشع و کالیب گزارش دادند که توان غلبه بر دشمن را دارند. دید و برداشت کدام یک صحیح بود؟ چهل سال بعد وقتی یوشع به همان سرزمین، دو جاسوس فرستاد، یکی از ساکنان آنجا چنین به جاسوسان گزارش نمود:

۷ در ترجمه‌ی هزاره اتاق ترجمه شده است (متی ۱۶:۷). مترجم

«زیرا شنیده‌ایم که چگونه آنگاه که از مصر بیرون می‌آمدید، خداوند آب دریای سرخ را پیش روی شما خشکانید... با شنیدن این‌ها دل‌های ما گداخته شد، و دیگر روحیه‌ای برای مقابله با شما در کسی باقی نماند. زیرا که بیهوه خدای شما، هم بالا در آسمان و هم پایین بر زمین، خداست.» (یوشع ۱۰:۲-۱۱)

یوشع دید درستی داشت، در حالی که برداشت سایر رهبران اشتباه بود. این شرایط متناظر است با شرایط آن خادم تنبل، او که فیض اربابش را بیهوده یافت. تا زمان بازگشت اربابش، او را فردی تندخو و فردی که از جای نکاشته درو می‌کند، تصور نموده بود. برداشت او کاملاً اشتباه بود. به احتمال زیاد با گذشت زمان، هر چه که بیشتر از خودداری او از به انجام رساندن آنچه اربابش از او خواسته بود می‌گذشت، نگرش اشتباه او عمیق‌تر می‌گشت.

همان‌طور که پیش‌تر بحث نمودیم، امروز دو گروه در کلیسا وجود دارند که دیدشان تار و کم‌سو می‌باشد؛ آن‌ها آن‌طور که عیسی می‌بیند، نمی‌بینند. گروه اول شامل افرادی است که خدا را آن‌چنان که می‌بایست نمی‌طلبند. آن‌ها به واعظی که در طلب خداست و پیامی از آسمان به آن‌ها می‌بخشد، احترام می‌گذارند. با این همه، هنوز برای ملاقات با عیسی از اردوگاه خارج نشده‌اند. آن‌ها به نصیحتی که دریافت کرده‌اند، اعتنا ننموده‌اند، «پس بیایید در حالی که همان ننگ را که او متحمل شد، بر خود حمل می‌کنیم، نزد او بیرون از اردوگاه برویم.» (عبرانیان ۱۳:۱۳) اعمالشان ولرم بوده است.

گروه دوم، آنانی را شامل می‌شود که در طلب عیسی می‌باشند، اما او را خدمت نمی‌نمایند. آن‌ها به‌خاطر آنچه که او می‌تواند برایشان انجام دهد، او را می‌طلبند. اگر بی‌پرده‌تر بگوییم، این گروه، افرادی هستند که بیشترین دروسرها را برای شبانان خود ایجاد می‌نمایند! آن‌ها رفتاری «مذهبی» یا «روحانی» دارند، اما اعمالشان ولرم می‌باشد.

آه! ای قوم خداوند، ما در کلیسایمان به احیا شدن یا تازگی احتیاج نداریم. ما به اصلاح نیاز داریم. احیا شدن، آنچه که ما از پیش داریم را تازه می‌سازد. اصلاح، نگرش و نحوه زندگی ما را کلا دچار دگرگونی می‌سازد. ما برای مدت زیادی، به فیضی جعلی و بدلی ایمان داشته‌ایم که کلیسا را

به سمت حالت ولرمی که امروز دارد، سوق داده است. در اثر تعلیم طولانی مدت یک چیز اشتباه، عاقبت، ممکن است شما به راست بودن آن ایمان بیاورید. سپس، وقتی حقیقت گفته می‌شود، مورد نفی شما قرار می‌گیرد و آن را افراط‌آمیز یا اشتباه تلقی می‌کنید. احیا یا تازگی، تنها دیدگاه‌ها و برداشت‌های اشتباه را محکم‌تر می‌کند. چشمان ما باید باز شود تا همانند او ببینیم! همان‌گونه که سراینده‌ی مزمور می‌گوید: «در نور توست که نور را می‌بینیم.» (مزمور ۹:۳۶).

فصل دوازدهم

دوستشان می‌دارم...

اگر قرار است در بازگشت دوباره‌ی عیسی ما شبیه او باشیم، در نتیجه یا باید ما دچار تغییر شویم و یا او.

همان‌گونه که در فصل گذشته آموختیم، عیسی به کلیسای لائودیکیه توصیه می‌کند که از او زرِ ناب گذشته از آتش، جامه‌های سفید و مرهم برای چشمان بخرد. سپس او می‌گوید: «من کسانی را توبیخ و تأدیب می‌نمایم که دوستشان می‌دارم.» (مکاشفه ۳:۱۹)

خداوند به‌خاطر محبتی که نسبت به ما دارد، ما را توبیخ و تأدیب می‌نماید. نویسنده‌ی عبرانیان این مطلب را چنین تشریح می‌نماید:

«ای پسرم تأدیب خداوند را خوار مشمار، و چون توبیخت کند، دلسرد مشو. زیرا خداوند آنان را که دوست می‌دارد، تأدیب می‌کند، و هر فرزند خود را که می‌پذیرد، تنبیه می‌نماید.» (عبرانیان ۱۲:۵-۶)

تأدیب به معنای «اصلاح یا ترتیب کردن» می‌باشد. تنبیه کردن به معنای «مجازات رساندن» می‌باشد. در حقیقت معادل یونانی تنبیه کردن، لغت mastigoo می‌باشد. این لغت در عهد جدید، تنها هفت بار آمده است. این واژه در اصل به معنای تنبیه بدنی با تازیانه می‌باشد. پدر آسمانی ما، بدون شک از تازیانه جهت تنبیه نمودن ما استفاده نمی‌کند؛ با این وجود تأدیب او ممکن است سخت‌گیرانه باشد. به همین دلیل، نویسنده به ما توصیه می‌کند که آن را خوار نشماریم. گاهی اوقات در خلال تأدیب، از شدت دردی که درونم را به درد می‌آورد، احساس می‌کنم که لحظه‌ی مرگم نزدیک شده

است، اما با تسلیم نمودن خود به آن، همواره آن تأدیب، پیامد نیکویی برای من به همراه داشته و آتش جدیدی برای قدوسیت در من مشتعل نموده است.

فرزندان خدا

سرسپرده‌ترین فرزندان خدا، به تأدیب و اصلاح نیاز دارند. گرچه ممکن است خدا به دیگران اجازه دهد تا در خطایا و گناهان خود، بدون اصلاح شدن پیش بروند، اما در قبال پسران و دخترانش چنین رفتاری نشان نمی‌دهد. دقیقاً مانند هر پدر خردمند و مسئولی، که شاید از اشتباهات دیگران بگذرد، اما از اشتباهات فرزندان خود چشم‌پوشی نمی‌کند، به همان‌گونه خداوند نیز نمی‌تواند بپذیرد که فرزندان او در مسیری که آن‌ها را به سوی ناپودی سوق خواهد داد، پیش بروند.

مجاز بودن شخص به انجام گناه، بدون این که تنبیهی او را تعقیب نماید، نشانه‌ی هشداردهنده‌ای است از بی‌اعتنایی خدا نسبت به آن شخص. کلام خدا به روشنی اعلام می‌نماید آنان که تأدیب خدا را تجربه نمی‌نمایند، فرزندان نامشروع (عبرانیان ۸:۱۲) می‌باشند و نه پسران و دختران حقیقی او. آن‌ها شاید او را پدر خطاب نمایند، اما این ادعا، محصول توبه‌ی غیرواقعی آن‌ها می‌باشد.

من بارها پیام‌های بسیار نیرومندی از قلب خدا موعظه نموده‌ام و همواره با دو نوع واکنش کاملاً متفاوت روبرو شده‌ام. در اغلب موارد، شخص از پدر تأدیبی دریافت می‌کند؛ در حالی که دیگری در عمل، هیچ تأثیری از پیام نگرفته است، زیرا او فرزند حقیقی خداوند نبوده است. روزی در یک خانواده شاهد پیشامدی بودم. پس از این که در روز یکشنبه، پیام تأمل‌برانگیز و هوشیارکننده‌ای در مورد ترمود موعظه نمودم، بیش از نیمی از جماعت، تحت تأثیر پیام، به دعوت توبه پاسخ دادند. پس از جلسه، شبان کلیسا به همراه همسرشان، جهت صرف نهار مرا به منزل یکی از اعضا بردند. مادر خانواده، بی‌وقفه در مورد تأدیبی که در جلسه به واسطه‌ی کلام خدا یافته بود، صحبت می‌کرد. حالت چهره‌ی او گواهی بود بر ملاقات او با خداوند. روح‌القدس به طرز چشمگیری در او عمل نموده بود. اما در خلال صحبت‌ها،

او با لحنی حیرت زده گفت: «دخترم پس از جلسه به من گفت، آن واعظ با صدای بلندی صحبت می‌کرد و پیامش بی‌مفهوم بود!»
به محض ورود به منزل آن‌ها، متوجه شدم که آن دختر نجات نیافته است. گفته‌ی مادر او، تأییدی بود بر آنچه من تشخیص داده بودم.
آن مادر که عیسی را عمیقاً دوست داشت، همانند اغلب آنانی که آن صبح در آن جلسه شرکت نموده بودند، با تأدیب خداوند روبرو شده بود. با این حال، دختر او که در آن جلسه - درست در کنار او نشسته بود - به هیچ عنوان تحت تأثیر پیام قرار نگرفته بود، و در زندگی او آشکارا رفتارهای سرکشانه دیده می‌شد. عصر آن روز، سخنان و رفتار آن دختر، تأییدی بود بر این که او فرزند حقیقی خدا نبود. با این وصف، اگر من از او می‌پرسیدم، آیا خود را مسیحی می‌داند؟ او پاسخ می‌داد: «بله!»
خدا آنانی را که از آن او می‌باشند، تأدیب می‌نماید. در نخستین گام، خواسته‌ی او (خداوند) این است که توسط کلامش به‌طور قاطعانه‌ای صحبت نماید، مانند آن مادر. اما اگر ما به سخن او گوش فرا ندهیم، او مشکلات و سختی‌ها را جهت اصلاح ما به کار خواهد گرفت. سراینده‌ی مزبور چنین می‌گوید:

«پیش از آن که مصیبت بینم، ره به خطا می‌پیمودم، اما اکنون کلام تو را نگاه می‌دارم... خداوندا، می‌دانم که قوانین تو عدل است، و مصیبتی که بر من وارد آورده‌ای از امانت توست.» (مزبور ۱۱۹: ۶۷ و ۷۵)

پولس در باب تأدیب پدر آسمانی چنین می‌گوید: «از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند. اما اگر بر خود حکم می‌کردیم، بر ما حکم نمی‌شد. پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می‌کند، تأدیب می‌شویم تا با دنیا محکوم نگردیم.» (اول قرنتیان ۱۱: ۳۰-۳۲)
خداوند، بیشتر ترجیح می‌دهد که ما سخن تأدیب‌کننده‌ی او را جدی تلقی نماییم، اما فارغ از نحوه‌ی تأدیب او، هر روشی که به وسیله‌ی آن ما را تأدیب نماید، خوشایند خواهد بود. نویسنده‌ی رساله به عبرانیان، این مطلب را چنین تصدیق می‌نماید: «هیچ تأدیبی در حین انجام شدن، خوشایند نیست،

بلکه دردناک است.» (عبرانیان ۱۲:۱۱) خداوند، بیشتر نگران وضعیت ماست تا آسایش و راحتی ما. نویسنده خاطر نشان می‌سازد که: «خدا برای خیریت خودمان ما را تأدیب می‌کند تا در قدوسیت او سهیم شویم.» (۱۰:۱۲) هدف او از تأدیب، کامل شدن عمل تقدیس می‌باشد.

نویسنده ادامه می‌دهد: «پس دست‌های سست و زانوان لرزان خود را قوی سازید! برای پاهای خود راه‌های هموار بسازید، تا پای لنگ بیشتر صدمه نبیند، بلکه شفا یابد.» (عبرانیان ۱۲:۱۲-۱۳). دست‌ها، کنایه از خدمت یا اعمالی دارد که در خداوند انجام می‌گیرند. زانوان، به سلوک یا شیوهی زندگی ما اشاره دارد. قوی ساختن به معنای تملق و چاپلوسی نمودن نیست، بلکه گفتن حقیقت از روی محبت می‌باشد. عیسی، با سخنان قاطع هشداردهنده و تأدیب‌کننده، قصد تضعیف کلیسای لائودیکیه را نداشت. او در پی دوباره افروختن آتش وجودشان بود. او آن‌ها را تأدیب می‌نمود، تا در قدوسیت او سهیم گردند. مسلم است که این اتفاق زمانی رخ می‌داد که آن‌ها تأدیب او را می‌پذیرفتند.

چرا ما از امر تقویت ضعیفان در کلیسا کناره‌گیری نموده‌ایم؟ چرا پیام موعظه‌های ما، شباهتی به پیام‌های عیسی ندارند؟ چرا بیشتر پیام‌هایی که در کلیساهای ما در غرب، موعظه و یا نوشته می‌شوند در مورد سلامتی، رفاه و شادی می‌باشند، در حالی که ما به شدت نیاز داریم تا با راستی خداوند، روبرو گردیم؟ خدا توسط ارمیا در مورد واعظان زمان او که به پیام‌های موعظت خود خطاب به مردم ولرم، بهای اندکی می‌دادند، چنین می‌گوید:

«اگر در جمع مَحْرمانِ اَسْرارِ من ایستاده بودند، کلام مرا به قوم من بیان می‌کردند، و آنان را از راه بدشان، و از کردار شرارت‌بارشان باز می‌گرداندند.» (ارمیا ۲۳:۲۲)

آیا ما در حال هدایت و سوق دادن قلب‌ها به سمت پارسایی می‌باشیم، تا نسل ما برای روبرو شدن با خدای قدوس آماده گردد یا با کلماتی که حاوی هیچ دعوتی برای تغییر خداپسندانه نمی‌باشند، گوش‌ها را مورد نوازش قرار می‌دهیم؟

صلح‌جویی یا حفظ صلح؟

در ادامه‌ی رساله به عبرانیان چنین می‌خوانیم: «سخت بکوشید که با همه‌ی مردم در صلح و صفا به سر برید و مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید. مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود.» (عبرانیان ۱۲: ۱۴-۱۵) نخستین نکته‌ای که نویسنده بیان می‌کند این است که، با همه در صلح و صفا به سر بریم. عیسی هرگز نگفت: «خوشا به حال محافظان صلح»، بلکه او گفت: «خوشا به حال صلح‌جویان.» (متی ۹: ۵)

شاید بپرسید: «آیا بین این دو، تفاوتی وجود دارد؟» قطعاً کسی که محافظ صلح است به هر قیمتی صلح را حفظ می‌نماید. از همین رو، او به دلیل دور ماندن از هر تنشی، از راستی چشم‌پوشی می‌کند و حاضر به سازش می‌باشد. در نتیجه وقتی لزوم به تغییری باشد، یک محافظ صلح، کلامی برگرفته از قلب خدا را اعلام نخواهد نمود، بر خلاف کاری که عیسی با اکثر کلیساها در کتاب مکاشفه انجام داد. پیامدش این است که مردم در عین این که احتیاج به تغییر دارند، در وضعیت فعلی‌شان، آسوده‌خاطر باقی می‌مانند.

در آن سو، شخص صلح‌جو در پی صلح حقیقی می‌باشد و در صورت لزوم، قرص و محکم، با راستی یا عدالت رودررو می‌شود، تا صلح حقیقی حکم‌فرما گردد. شخص صلح‌جو، دوست‌دار پارسایی و متنفر از گناه می‌باشد. او اهل عقب‌نشینی نیست. او گناه را آن‌طور که هست، یعنی گناه و نه خطا یا ضعف، تلقی می‌کند. تنفر او از گناه، از محبت او نسبت به خدا و مردم نشأت می‌گیرد. اشتیاق قلبی او بر این است که آنچه بهترین می‌باشد، برای مردم اتفاق بیفتد نه الزاماً آنچه که مردم را خوشحال می‌کند. او بیشتر قصد دارد آنچه را که به ایشان کمک خواهد نمود، برایشان فراهم نماید، تا این که در بین آن‌ها شخصی محبوب و مقبول تلقی گردد. او به هیچ وجه در پی کسب منفعت شخصی نمی‌باشد. دلخوشی او، در رحمت حقیقی و عدالت می‌باشد. او قدوسیت را دوست دارد؛ قلب او اشتیاق شدیدی به قدوسیت دارد، زیرا قلب او از آتش اشتیاق خدا شعله‌ور است!

تقویت نمودن ضعیفان جهت تعاقب قدوسیت

نویسنده‌ی عبرانیان، مخاطبان خود را به قدوسیت تشویق می‌نماید: «زیرا بدون قدوسیت هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید.» پیش‌تر دیدیم که فرزندان اسرائیل ادعا نمودند که مشتاق نزدیک شدن به حضور خداوند می‌باشند که در حقیقت چنین اشتیاقی وجود نداشت. این فقط نیت قلبی‌شان بود، نه خواسته‌ی واقعی آنان. آن‌ها قادر نبودند همانند موسی به خدا نزدیک گردند، زیرا امیال مصر را از خود دور ننموده بودند. نزدیک شدن به خداوند، برملا شدن ناپاکی‌هایشان را به همراه داشت، و آن‌ها نمی‌خواستند چنین اتفاقی بیفتد.

نویسنده‌ی رساله به عبرانیان، بر آنچه خدا در طی قرن‌ها در حال گفتن به قومش بود، پرتو افکند و آن را روشن نمود. اشعیا نیز سخنی مشابه می‌گوید: «دست‌های سست را قوی سازید و زانوان لرزان را استوار گردانید.» (اشعیا ۳۵:۳)

نبی عهد عتیق اعلام می‌کند که پس از تقویت دستان و زانوان، چشمان کوران بینا و گوش‌های کران شنوا خواهد شد. بیابان، به سرزمینی حاصلخیز تبدیل خواهد شد؛ همه‌ی این‌ها، تنها به این دلیل است که قوم او در گام برداشتن در قدوسیت، قوت یافته‌اند! اشعیا می‌گوید:

«در آنجا شاهراهی خواهد بود که راه مقدس نامیده خواهد شد؛
شخص نجس در آن قدم نخواهد نهاد، بلکه تنها از آن سالکان راه
خواهد بود، و جاهلان از آن گذر نخواهند کرد.» (اشعیا ۸:۳۵)

راه خدا در برابر راه انسان، همچون شاهراه است. این شاهراه مقدس، اشاره به راه حیات دارد که عیسی در مورد آن توضیح می‌دهد: آن راه، راهی تنگ است (متی ۷:۱۳-۱۴). این راه اشاره به سطحی متعالی‌تر در سلوک در قدوسیت دارد. ما در صورتی به این سطح متعالی قدوسیت می‌رسیم که نسبت به تأدیب خدا باز و پذیرا باشیم.

طبق گفته‌ی نبی، حتی جاهل، در این راه گمراه نخواهد گردید. جاهل

یا نادان کسی است که افکار و زندگی خود را عالی‌ترین معیار دانایی و خرد می‌داند. امثال ۱۲:۱۵ به این موضوع اشاره دارد: «راه نادان در نظر خودش درست است.» و دوباره از امثال می‌آموزیم که: «نادان، آسوده خیال پیش می‌رود.» (امثال ۱۶:۱۴) و در امثال ۲:۱۸ می‌خوانیم: «نادان را از فهم هیچ لذتی نیست، بلکه تنها فاش کردن همه‌ی مکنونات دل خویش را خوش می‌دارد.» از این رو، نادان فریب خورده است. امثال ۸:۱۴ به ما می‌گوید: «نادانی جاهلان فریب است.»

اعضای کلیسای لائودیکیه فریب خورده بودند. آن‌ها فکر می‌کردند که برکت یافته و ثروتمند می‌باشند. در حالی که فاقد دارایی‌های واقعی زندگی بودند که عبارتند از: شخصیت، اعمال خدایسندانه و قدرت دیدی که ما را قادر سازد همچون عیسی به دنیا بنگریم. سخنان سرزنش‌آمیز، هشداردهنده و تأدیبه‌کننده‌ی عیسی، گرچه تند می‌باشند، اما هدفشان رهایی دادن آنان از مسیر جهالت و هدایتشان به طریق مقدس بود. او دستان ضعیف و زانوان لرزان آنان را تقویت می‌نمود.

مسیر منتهی به کوه صهیون

آنانی که امروز تأدیبه او را مورد توجه قرار نمی‌دهند، دسترسی به تنها راهی که به جلال منتهی می‌شود را از دست خواهند داد. قدوسیت، به سادگی به دست نمی‌آید. تأدیبه، با خود پالایش، مصفی شدن و پاک شدن را به همراه دارد که در صورت عدم توبه، هیچ‌گونه اثری نخواهند داشت. به همین دلیل، عیسی خطاب به کلیسای لائودیکیه گفت: «پس به غیرت بیا و توبه کن.» (مکاشفه ۳:۱۹)

توبه‌ی حقیقی، تغییری است در فکر و ذهن، و طرز تلقی گناه و علت آن، نه فقط پیامدهای گناه. ما آموخته‌ایم که به جای ترک گناه، همواره برای پیامدهای گناه ماتم بگیریم. به غیرت آمدن، آن‌چنان که عیسی به این کلیسا فرمان می‌دهد، به معنای داشتن اشتیاقی شدید برای ایجاد تغییر در وضعیت که هم‌اکنون در آن هستیم و رسیدن به طبیعت پرجلال او می‌باشد. باید بپذیریم که اگر قرار است در بازگشت دوباره‌ی عیسی او را ملاقات نمایم

(اول یوحنا ۲:۳)، در نتیجه یکی از ما دو نفر باید تغییر پیدا کند و آن شخص، عیسی نخواهد بود! تنها تأدیب و تعلیم او، صورت او را در ما شکل خواهند داد. اشعیا خاطر نشان می‌کند که با پذیرش تأدیب خدا، آنان دیگر نادان باقی نمی‌مانند: «و فدیة شدگان خداوند باز خواهند گشت. سرودخوانان به صهیون داخل خواهند شد، و شادی جاودانی زینت بخش سرشان خواهد بود.» (اشعیا ۱۰:۳۵) اشاره‌ای که در اینجا به صهیون شده است، دارای اهمیت می‌باشد. نویسنده‌ی رساله به عبرانیان صحنه‌ی زنده و روشنی را به تصویر می‌کشد: «زیرا به کوهی نزدیک نیامده‌اید که بتوان لمس کرد، کوهی که مشتعل به آتش باشد؛ و نه به تاریکی و تیرگی و باد شدید؛ و نه به نفیر شیپور و یا به آواز کلامی که شنوندگان التماس کردند دیگر با ایشان سخن نگوید.» (عبرانیان ۱۲:۱۸-۱۹) در فصل‌های پیشین کتاب در مورد کوه توضیح داده‌ایم. بار دیگر با آن شهادت دردناک که مردم از خدا التماس نمودند که با ایشان سخن نگوید، روبرو گشتیم. آن‌ها تأدیب او را نپذیرفتند، چون امکان داشت آنچه در قلبشان می‌گذشت، افشا گردد. آنان، چون نادانان عمل نمودند!

صفنیا ۲:۳ در مورد اسراییل چنین می‌گوید:

«از کسی فرمان نمی‌برد، و تأدیب نمی‌پذیرد؛ بر خداوند توکل نمی‌کند، و به خدای خویش نزدیکی نمی‌جوید.»

خداوند با اظهار تأسف می‌گوید: «فرزندان شما را عبث زده‌ام، زیرا که ادب نمی‌شوند.» (ارمیا ۲:۳۰)^{۱/} اگر آن‌ها با پذیرفتن تأدیب و توبه از راه‌های خود، در پی قدوسیت گام برمی‌داشتند، در نتیجه می‌توانستند به کوه خدا تقرب جویند.

اکنون اگرچه ما به کوهی که قابل لمس و دیدن باشد، نزدیک نمی‌شویم، اما ما نیز فرصت مشابهی را در پیش روی خود داریم. ما به کوه متفاوتی نزدیک می‌آییم، کوهی که اشعیا به آن اشاره می‌نماید:

«بلکه به کوه صهیون نزدیک آمده‌اید... که شهر خدای زنده است.»
(عبرانیان ۲۲:۱۲)

۱ «فرزندان شما را تنبیه کرده‌ام، ولی چه فایده، چون خود را اصلاح نکردند.» ترجمه‌ی تفسیری

او هنوز بر فراز کوه می‌باشد، اما نه آن کوه واقعی که سینا نام داشت. آن کوه، کوه حقیقی و استوارتری است به نام صهیون. تنها راهی که به این کوه منتهی می‌گردد، شاهراه قدوسیت می‌باشد! موسی در این راه گام نهاد؛ او مصری که در درونش بود را ترک نمود و با آغوشی باز کلام خدا را پذیرا شد؛ کلامی که همراه با تأدیب بود. فرزندان اسراییل از خداوند استدعا نمودند که سخن نگوید، زیرا آن‌ها تمایلی به شنیدن کلام او نداشتند، کلامی که قلبشان را آشکار می‌نمود و در پی خود، تأدیب به همراه داشت. در پرتوی اعمال آنان، کلام خدا به ما چنین هشدار می‌دهد:

«به هوش باشید که از گوش فرا دادن به آن که (خدا) سخن می‌گوید، سر باز مزنید. اگر آنان که به آن (خدا) که بر زمین بدیشان هشدار داده بود گوش فرا ندادند، راه گریزی نیافتند، پس ما چه راه گریزی خواهیم داشت اگر از گوش فرا دادن به آن (خدا) که از آسمان به ما هشدار می‌دهد، سر باز زنیم.» (عبرانیان ۲۵:۱۲)

خداوند، بر روی زمین از کوه سینا سخن گفت؛ امروز او از کوه آسمانی خود، صهیون سخن می‌گوید. چه کلمات هشیارکننده‌ای در این آیات بیان شده است! اگر فرزندان اسراییل زمانی که خدا از کوه سینا با ایشان سخن گفت و سخن او همراه با تأدیب و تعلیم بود، راه گریزی نیافتند، چقدر بیشتر ما، اگر به سخنانی که او از فراز کوه صهیون به ما می‌گوید و همراه با تأدیب و تعلیم می‌باشد، اعتنا نوزیم، راه گریزی نخواهیم یافت.

فرزندان اسراییل، مایل به شنیدن صدای او از میان جلالش نبودند، زیرا قلب ناپاکشان آشکار می‌گردید، در نتیجه آن‌ها باید به عقب بازمی‌گشتند. با این وجود، کمی بعد وقتی موسی بر فراز کوه بود، آنان پهوه‌ای ساختند تا از زبان نبی‌شان، آنچه را که دوست داشتند بشنوند به آن‌ها بگوید؛ سخنانی شیرین و گوش‌نواز؛ و هر آنچه امیال جسمانی‌شان می‌طلبید به آن‌ها ببخشید. تمام آن مدتی که موسی بر قلعه‌ی کوه بود، در حال گوش فرا دادن به کلام راستین خداوند بود؛ کلامی که او را تبدیل می‌بخشید. وقتی او از کوه پایین آمد، چهره‌اش در نتیجه‌ی درخشندگی جلال خدا، می‌درخشید.

کلام خدا برای موسی، تبدیل صورتش را به همراه داشت. برای فرزندان

اسرائیل، کلام او، کوه و زمینی که بر آن ایستاده بودند را به لرزه درآورد، و ایشان را نیز به لرزه درآورد تا حدی که به عقب بازگشتند. نویسنده چنین ادامه می‌دهد:

«در آن زمان، صدای او زمین را به لرزه درآورد، اما اکنون وعده داده است که «یک بار دیگر نه تنها زمین بلکه آسمان را نیز به لرزه درخواهم آورد». عبارت «یک بار دیگر» به از میان برداشته شدن چیزهایی اشاره دارد که به لرزه درمی‌آیند - یعنی چیزهای آفریده شده - تا آنچه تزلزل ناپذیر است، باقی بماند.» (عبرانیان ۱۲: ۲۶-۲۷)

سخنان تأدیب‌کننده‌ی عیسی، کلیسای لائودیکیه را لرزاند. آن‌ها در مسیحیت ساختگی خود احساس راحتی می‌کردند، همه چیز خوب به نظر می‌رسید، در حالی که کلام راستین خداوند، پایه‌های آن‌ها را به لرزه درآورد. خداوند بار دیگر کلیسای خود و سپس امت‌ها را خواهد لرزاند. لرزه یا تکان، آنچه را که بر بنیاد محکمی قرار نگرفته باشد، فرو می‌ریزد. آنچه را که مرده است یا خوب نمی‌باشد، محو کرده و تصفیه می‌کند تا آنچه حیات دارد یا خالص است، باقی بماند. تنها آن عده باید از به لرزه درآوردن خدا در هراس باشند که ترس او را در دل ندارند.

اشعیا در باب این موضوع چنین می‌گوید:

«گنهکاران در صهیون ترسانند، و لرزه بر تن منافقان افتاده است: «کیست از ما که بتواند در آتش سوزاننده منزل گزیند؟ و کیست از ما که بتواند در آتشگاه جاودانی ساکن شود؟» آن که به پارسایی سلوک می‌کند، و به انصاف سخن می‌گوید، سود ظلم را خوار می‌شمارد، و دست خویش از گرفتن رشوه بازمی‌دارد، به توطئه قتل گوش نمی‌سپارد، و چشم بر فرصت‌های شرارت فرو می‌بندد؛ اوست که بر بلندی‌ها ساکن خواهد شد، و پناگاهش قلعه‌هایی خواهد بود مستحکم چون صخره؛ نان او فراهم خواهد آمد، و آب او برقرار خواهد بود.» (اشعیا ۳۳: ۱۴-۱۶)

او نمی‌گوید «گناهکارانی که در مصرند»، بلکه «گناهکارانی که در

صهیون هستند.» او به گروهی در کلیسا اشاره می‌کند که قلبشان عاری از ترس خدا می‌باشد و قدوسیت را دنبال نمی‌کنند. مکان آنان امن نیست و آن‌ها به لرزه خواهند افتاد. لرزه، آنان را فرو خواهد گرفت تا زمانی که خداوند، جلال خود را مکتشف نماید! آتش سوزنده یا نارهای جاودانی، اشاره به خداوند دارند.

نویسنده‌ی رساله به عبرانیان، باب دوازدهم را این‌چنین خاتمه می‌بخشد: «پس چون پادشاهی‌ای را می‌یابیم که تزلزل‌ناپذیر است، بیایید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم، زیرا خدای ما آتش سوزاننده است.» (عبرانیان ۲۸:۱۲-۲۹)

خدای ما آتش سوزاننده است! اگرچه در این کتاب، متون زیادی از عهد عتیق نقل‌قول شده است، اما به کمک فیض خداوند سعی نموده‌ام با ارائه‌ی آن‌ها در پرتوی نوشته‌های عهد جدید، به درستی و به گونه‌ای متعادل هر دو قسمت کلام خدا را تحت پوشش قرار دهم. خدای ما، محبت است اما او همچنین آتش سوزاننده می‌باشد.

وصف حضور پر جلال او چیزی نیست که در خور بی‌توجهی و بی‌اعتنایی ما باشد، چنان‌که بسیاری از ما چنین نموده‌ایم. به منظور تأییدی بر مهیب بودن جلال او، نویسنده‌ی رساله به عبرانیان چنین می‌نویسد: «آن منظره چنان هراسناک بود که موسی گفت: از ترس به خود می‌لرزم.» (عبرانیان ۲۱:۱۲) این واکنش، با شهادتی که یوحنا‌ی رسول، از روبرو شدن خود با عیسی می‌دهد، مطابقت دارد: «چون او را دیدم همچون مرده پیش پاهایش افتادم.» (مکاشفه ۱:۱۷)

تا ما مقدس باشیم

آری، او با محبت عظیمی که ذهن ما قادر به فهم آن نمی‌باشد، ما را دوست دارد. اما آن محبت به هیچ وجه از قدوسیت او نمی‌کاهد. به همین دلیل نویسنده‌ی عبرانیان می‌گوید: «بیایید شکرگزار باشیم و خدا را با ترس و هیبت عبادتی پسندیده نماییم.» آه، چقدر ما برای زندگی در ترس خداوند، به فیض او احتیاج داریم، تا مقدس باشیم، چنان‌که او قدوس است (لاویان

۲:۱۹؛ متی ۵:۴۸؛ اول پطرس ۱:۱۶) همان‌گونه که آموختیم، تنها آنانی که ترس خداوند را در دل دارند و در پی قدوسیت می‌باشند، قادر خواهند بود در حضور پرجلال او ساکن گردند. به نقل‌قولی از کلام خدا که در فصل دوم این کتاب نموده‌ایم، باز می‌گردیم:

«زیرا ما معبد خدای زنده‌ایم. چنانکه خدا می‌گوید: «بین آن‌ها سکونت خواهم گزید و در میانشان راه خواهم رفت، و من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من خواهند بود.» پس، خداوند می‌گوید: «از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید. هیچ چیز ناپاک را لمس نکنید و من شما را خواهم پذیرفت. من شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق می‌گوید.» پس، ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از هر ناپاکی جسم و روح بزدااییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال رسانیم.» (دوم قرنتیان ۶:۱۶-۷:۱)

اکنون شما از پیش‌زمینه‌ی این متن آگاهی دارید. شما، بی‌خبر از پیش‌زمینه و روند داستان، تنها جمله‌ی نهایی و شاه‌بیت این نمایش‌نامه را نشنیده‌اید. امیدوارم پیش‌زمینه، برای شما کاملاً قابل فهم بوده باشد. اگر جلال او را فراتر از هر چیز دیگری آرزومند باشید، قلب شما از اشتیاق به او شعله‌ور خواهد شد.

فصل سیزدهم

آتش مقدس در درون ما

ما فراخوانده شده‌ایم تا همانند موسی، اشعیا، ارمیا، یوحنا، پولس و دیگران، تمام وجودمان از گرمای جلال خدا سوزان باشد.

تمام مردان خدا، از انبیای عهد عتیق گرفته تا رسولان عهد جدید، به نحوی به تأدیب خداوند نیاز داشته‌اند. امروز نیز این حقیقت صادق است. با این وجود، نکته در اینجا است که ما چه واکنشی نسبت به آن از خود نشان می‌دهیم. غرور، مانع پذیرش تنبیه خداوند می‌گردد؛ در نتیجه ما پیامدهای عمل تقدیس را از دست می‌دهیم. اما اگر ما خود را فروتن نماییم و تأدیب او را بپذیریم، صدای او را با دقت و وضوح بالاتری خواهیم شنید و چشمانمان روشن‌تر خواهند دید و بدین ترتیب موقعیتی مساعد برای رشد و به بلوغ رسیدن رابطه‌مان با او، فراهم نموده‌ایم.

حبقوق می‌نویسد:

«بر دیدبانگاه خود می‌ایستم و بر حصار قرار می‌گیرم؛ خواهم نگریم تا ببینم به من چه خواهد گفت، و برای شکایتم چه پاسخی خواهم یافت.» (حبقوق ۱:۲)

این مرد، واقعاً خود را آماده‌ی پذیرش تأدیب خداوند نموده بود و می‌دانست که با انتخاب چنین موضعی، دیدی حساس‌تر نسبت به قلب و راه‌های خدا نصیبش خواهد گردید. در نتیجه، او تبدیل به خادمی مؤثرتر خواهد شد.

در سالی که عزیا پادشاه مرد

اشعیا نیز خود را در موقعیتی نگاه می‌داشت که آماده‌ی پذیرش کلامی که خدا خطاب به او می‌فرمود باشد. او می‌نویسد: «در سالی که عُزیای پادشاه درگذشت، خداوند را دیدم که بر تختی بلند و رفیع نشسته بود و دامنِ ردایش معبد را پر ساخته بود.» (اشعیا ۶:۱)

چندین سال پیش، وقتی درباره‌ی این قسمت از کلام خدا در تأمل و دعا بودم، خداوند با من سخن گفت. تمرکز من بر این حقیقت بود که اشعیا خدا را در جلال خود دیده است. من فکر کردم که چقدر کلیسا به تصویری نو شده از عیسی - که احاطه شده در جلالش باشد - نیاز دارد.

سپس خداوند خطاب به من چنین گفت: «من این آیه را چنین آغاز نکرده‌ام.» در حالی که در تعجب و حیرت بودم، برای خواندن آیه به کتاب مقدس رجوع کردم: «در سالی که عزیا پادشاه درگذشت»، خداوند مرا متوقف نمود و گفت: «پیش از این که اشعیا رویای جدیدی از من دریافت کند، عزیای پادشاه باید می‌مرد» او ادامه داد: «پیش از این که کلیسا تصویر و رویای تازه‌ای از من داشته باشد، باید عزیای پادشاه بمیرد.»

با خود فکر کردم، این عزیا چه کسی بوده است و چه ارتباطی بین او و ملاقات با عیسی وجود دارد؟ به آیه‌یاب رجوع کردم، تمام آیه‌های مربوط به عزیا را استخراج کردم، زندگی او را بررسی نمودم و مکاشفه‌ی قابل ملاحظه‌ای به دست آوردم.

عزیا از نسل داود پادشاه بود. او در سن شانزده سالگی به پادشاهی می‌رسد. در آغاز، او با جدیت خداوند را می‌طلبید. شما نیز اگر در سن شانزده سالگی به منصب فرمانروایی بر یک ملت گماشته می‌شدید، چنین عمل می‌نمودید. به نظر می‌رسد، او تحت تأثیر سنگینی و بزرگی مسئولیتی که بر دوش داشت، فروتن شده بود. کلام می‌گوید: «مادام که خداوند را می‌طلبید، خدا او را کامیاب می‌ساخت.» (دوم تواریخ ۵:۲۶)

عزیا به این دلیل که با تمام وجود بر خداوند توکل نموده بود، به فراوانی برکت می‌یافت. او با فلسطینیان جنگ نمود و در شهرهای متعددی بر آنان غلبه یافت، همین‌طور در جنگ با عرب‌های جوربعل، معونیان و عمونیان

نیز ظفر یافت. قوم اسراییل در زمان او، هم از لحاظ اقتصادی و هم نظامی نیرومند بود. تحت رهبری او زندگی مردم رو به رونق نهاد. موفقیت او، از حضور فیض خداوند در زندگی او نشأت می‌گرفت. اما، اوضاع دچار تغییر گردید. فروتنی او جایش را به تکبر داد: «اما چون عزیزاً نیرومند گردید، دلش متکبر شده، او را به نابودی کشانید؛ زیرا به یهوه خدای خود خیانت ورزیده، به معبد خداوند داخل شد تا بر مذبح بخور، بخور بسوزاند.» (دوم تواریخ ۱۶:۲۶)

تکبر زمانی در عزیا رخنه نمود که او نیرومند بود، نه در وقت ضعف و تنگی. وقتی سعادت و کامیابی که تمام مملکتش را فراگرفته بود، از نظر گذراند، طلبیدن خدا را در دل خویش متوقف نمود. او خود به تنهایی می‌توانست کارها را پیش ببرد؛ راه را بلد شده بود. دستاوردهای او در حال اوج گرفتن بودند، بنابراین تصور کرد که خداوند هر کاری را که او برعهده بگیرد، برکت خواهد داد؛ او در گذشته به دلیل طلبیدن خداوند، برکت می‌یافت. این پیشامدی نیست که ظرف یک شب رخ دهد و به آسانی ممکن است برای هر کسی اتفاق بیفتد. خداوند به من هشدار داد: «بسیاری در پادشاهی خدا، در اوقات فراوانی سقوط نموده‌اند نه در زمان‌های قحطی و تنگی.» چرا؟ زیرا زمانی که ما به موفقیت‌های بزرگ نایل می‌شویم، از دست دادن این نگرش - که این اوست که همه چیز را به ما بخشیده است، آسان‌تر می‌گردد. عده‌ی بسیاری بر اساس همین الگو دچار لغزش شده‌اند. در اوایل دورانی که نجات می‌یابند، تشنه‌ی شناخت خداوند و راه‌های او هستند. فروتنی آن‌ها آشکار است، زیرا در هر چیزی او را می‌طلبند و بر او توکل می‌نمایند. آن‌ها با احساس تشنگی در وجود خود، پا به کلیسا می‌گذارند. «خداوند، می‌خواهم تو را بشناسم!» آن‌ها تسلیم هدایت مستقیم خدا یا مقامی که نماینده‌ی او می‌باشد، می‌باشند. با تواضعی صادقانه و با آمادگی، بدون در نظر گرفتن این که توسط چه کسی و چگونه، تأدیب خدا را می‌پذیرند. اما در طول زمان به نقطه‌ای می‌رسند که دانش اندوخته‌اند و به تدریج در اثر تجربه و کسب موفقیت نیرومند شده و نگرششان دچار تغییر می‌گردد. به جای این که کتاب مقدس را با این قصد بخوانند که «خداوند، خود را و راه‌های خود را بر من مکشوف ساز»، از آن برای حمایت از تعلیمی که خود بنیاد نهاده‌اند، استفاده

می‌نمایند و تنها آنچه را که به آن اعتقاد دارند، مطالعه می‌کنند. به مرور، دیگر در پی شنیدن نوای آسمانی خدا، در صدای شبان خود نمی‌باشند؛ آن‌ها روی صندلی تکیه می‌دهند و دست‌هایشان را روی سینه می‌گذارند و با این طرز فکر به او گوش می‌دهند: «ببینیم دانش او در چه حدی است؟» آن‌ها دانشمندان کتاب مقدس می‌باشند، اما حساسیت و فروتنی قلب خود را از دست داده‌اند. وقتی غرور، جانشین فیض لازم جهت خدمت به خدا می‌گردد، فیض از زندگی ما به تدریج محو می‌گردد (یعقوب ۶:۴).

به نظر می‌رسد از آنجایی که تعلیم در کشور آمریکا به فراوانی در دسترس ما می‌باشد، این مشکل در کلیسای آمریکا با سهولت بیشتری اتفاق می‌افتد. در اول قرن‌تین ۱:۸ می‌خوانیم: «همه‌ی ما اشخاص دانایی هستیم. اما دانش مایه‌ی تکبر است، حال آن که محبت، بنا می‌کند.» محبت در پی نفع خود نمی‌باشد، بلکه زندگی خود را در راه سرور خود و آنانی که برای خدمت به ایشان دعوت شده است، فدا می‌کند. تکبر، در پشت نقاب دینداری، سود خود را دنبال می‌کند. خداوند چنین توصیفی ارائه نمود؛ دانشی که بدون محبت به دست آمده است، نتیجه‌اش تکبر و غرور شخص خواهد بود.

بیا بید پرسش مهمی در مورد عزیزی پادشاه مطرح کنیم. وقتی غرور به دل او راه یافت، آیا رفتار او مذهبی‌تر گشت یا خلافتش اتفاق افتاد؟ پاسخ شگفت‌آور این است که او مذهبی‌تر گشت! غرور، دل او را تسخیر نموده بود و او برای عبادت وارد هیكل شد. غرور و روحیه‌ی مذهبی همواره با هم در حال عمل می‌باشند. وقتی شخصی دارای روحیه‌ی مذهبی است، این روحیه سبب می‌شود که او فکر کند با توجه به ظاهرش که زاینده‌ی روحانیت جعلی‌اش می‌باشد، شخصی فروتن است، اما حقیقت این است که او شخص متکبر و خودخواهی است. از طرفی غرور، شخص را در بند و اسارت یک روحیه‌ی مذهبی نگاه می‌دارد، زیرا او به آن اندازه مغرور می‌شود که وجود چنین روحیه‌ای را در خود نمی‌پذیرد! غرور به خوبی در کلیسا و در پشت یک نقاب مذهبی، کاریزماتیک، انجیلی یا پنطیکاستی پنهان می‌گردد.

سرانجام عزیا با حقیقت رودررو گردید:

«اما عَزْرِيَا کاهن با هشتاد تن از کاهنان خداوند که مردانی دلیر بودند، از پی وی داخل شدند. آنان در برابر عَزْرِيَا پادشاه ایستاده، گفتند: «ای

عُزِّيَا، سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست، بلکه کار کاهنان است که اولاد هارونند و به جهت سوزانیدن بخور تقدیس شده‌اند. پس از قُدس بیرون شو، زیرا خطا ورزیده‌ای و این هیچ عزتی از جانب یهوه خدا برای تو به ارمغان نخواهد آورد.» (دوم تواریخ ۱۷:۲۶-۱۸)

خداوند از طریق آن مردان بی‌باک، او را تأدیب نمود، و بدون شک واکنش عزیا از روی پارسایی نبود: «و اما عُزِّيَا که بخورسوزی به جهت سوزاندن بخور در دست داشت، سخت به خشم آمد. و چون بر کاهنان خشم گرفت، به حضور کاهنان در خانه‌ی خداوند، نزد مذبح بخور، جذام بر پیشانی‌اش پدید آمد.» (دوم تواریخ ۱۹:۲۶)

عزیا خشمگین شد. غرور، همواره خود را موجه جلوه می‌دهد. این دفاع از خود، با خشم همراه خواهد بود. شخص مغرور، در حالی که خود را توجیه می‌کند، دیگران را مورد سرزنش قرار می‌دهد. عزیا خشم خود را به سمت کاهنان نشانه رفت، اما مشکل در عمق وجود او قرار داشت. تکبر، چشمان او را کور کرده بود! به جای این که با فروتنی، تأدیب خدا را از زبان آن مردان بپذیرد، اجازه داد خشم، بر آتش غرورش هیزم بریزد. برص بر پیشانی او، جایی که همه می‌توانستند آن را ببینند، ظاهر شد. در مورد او، برص، تجلی ظاهری حالت درونی‌اش بود و منشأ برص، غرور او بود.

امروز نیز چنین است. برص یا جذام در عهد عتیق، نوعی گناه در عهد جدید است. در موارد بسیاری، گناه ظاهری چیزی نیست جز تجلی غروری که درون شخص وجود داشته است، که باعث نابینایی فرد شده و مانع پذیرش تأدیب خداوند از جانب او می‌شود.

پس از شنیدن سخنان خداوند در دل خود و مرور زندگی عزیا، دریافتم که این غرور است که ما را نابینا نموده و مانع از دیدن عیسی شده است. ما باید او را ببینیم، زیرا کلام خدا خاطر نشان می‌سازد در حالی که ما به او می‌نگریم، به شباهت صورت او تبدیل می‌یابیم: «همه‌ی ما که با چهره‌ی بی‌نقاب، جلال خداوند را، چنانکه در آینه‌ای، می‌نگریم، به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی فزون‌تر دگرگون می‌شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می‌گیرد که روح است.» (دوم قرنتیان ۳:۱۸)

ما باید بر او بنگریم تا به صورت او تبدیل یابیم، در نتیجه قادر خواهیم

بود به همان شکل که او می‌بیند، ببینیم. غرور اجازه نخواهد داد او را دوباره ببینیم، در نتیجه ما را نابینا می‌سازد و وارد حیطةی خطرناک اغفال می‌نماید. جماعت کلیسای لائودیکیه به دلیل غرورشان نتوانستند عیسی را ببینند. آن‌ها باور داشتند که روحانی می‌باشند، اما توبیخ خداوند، خلاف آن را ثابت نمود. بدون قدرت تبدیل‌دهنده‌ی او، آنان راکد و بی‌حرکت شده بودند. آن‌ها ظاهر و صورتی از مسیحیت، اما عاری از اعمالی متناظر و همجنس با اعمال عیسی داشتند.

قدوس، قدوس، قدوس!

اشعیا، خداوند را در جلالش دید. از پیش می‌دانیم که آن ملاقات، رویایی روحانی بوده است، زیرا انسان در بدن جسمانی خود نمی‌تواند چهره‌ی خدا را ببیند و زنده بماند. وقتی اشعیا، تخت خداوند را دید، امکان نداشت متوجه انبوه فرشتگان که سرافین خوانده شده‌اند، نشود. او نوشته است که هر کدام شش بال داشتند، با دو تا از آن‌ها روی خود را می‌پوشانیدند. و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت:

«قدوس، قدوس، قدوس است خداوند لشکرها؛ تمامی زمین از جلال او مملو است. پایه‌های آستانه از آوای او که ندا می‌کرد می‌لرزید و خانه از دود آکنده بود.» (اشعیا ۳:۶-۴)

فرشتگان در حال خواندن سرود نبودند. با کلمات این آیات سرودی ساخته شده است، اما اغلب مردم آن سرود را با صدایی یکنواخت و ملال‌آور می‌خوانند. فرشتگان در حال واکنش نشان دادن به آن چیزی بودند که می‌دیدند، حتی در حالی که چهره‌ی خود را پوشانده بودند. در هر لحظه، وجه جدیدی از جلال او آشکار می‌گردید و آن‌ها فریاد برمی‌آوردند: «قدوس!» آنان به حدی بلند فریاد برمی‌آوردند که اساس آستانه به لرزه افتاد. به لرزه درآوردن اساس زمین توسط فریادها کار بسیار دشواری است، چه برسد به اساس آسمان‌ها! فرشتگان، تنها در حال سرآیدن سرودی نبودند و با خود چنین فکر نمی‌کردند: «من برای میلیاردها سال است که نزد تخت او می‌باشم، می‌خواهم کمی استراحت کنم و مناطق دیگر آسمان را تجسس

نمایم!» نه، آن‌ها نمی‌خواستند در مکان دیگری باشند، زیرا خود خالق، از هر مخلوق دیگری زیباتر و شگفت‌انگیزتر است. سراینده‌ی مزمور اعلام می‌کند که دربانی خانه‌ی خدا را بر سکونت در خیمه‌های اشرار که حضور خدا در آن‌ها نمی‌باشد، ترجیح می‌دهد (مزمور ۸۴).

چرا فرشتگان فریاد برآوردند: «قدوس، قدوس، قدوس؟» چرا سه بار؟ چنین کاربردی، سبک خاصی است که در قالب‌های ادبی عبری مورد استفاده می‌باشد. تکرار، شیوه‌ای برای تأکید نمودن است. وقتی ما در زبان انگلیسی قصد تأکید بر اهمیت کلمه یا عبارتی را داریم، از شیوه‌های متفاوتی استفاده می‌کنیم. برای مثال، آن را با حروف درشت یا با حروف خوابیده و به شکلی متمایز می‌نویسیم، زیر آن خط می‌کشیم، یا با حروف بزرگ می‌نویسیم و یا در مقابل آن علامت تعجب قرار می‌دهیم.

یک نویسنده‌ی یهودی با تکرار نمودن یک کلمه، می‌تواند بر اهمیت آن اشاره نماید. به‌طور معمول، کلمه دو بار تکرار می‌شود؛ برای مثال عیسی می‌گوید: «نه هر که مرا «سرورم، سرورم» خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد.» (متی ۲۱:۷) در واقع عیسی کلمه‌ی «سرورم» را دو بار تکرار نموده است؛ بلکه او بر کلمه‌ی «سرورم» تأکید داشته و نویسنده با تکرار آن، قصد انتقال اهمیت آن را به خواننده داشته است.

تنها چند مورد در کلام خدا وجود دارد که کلمه‌ای سه بار تکرار شده باشد. یکی از آن موارد، زمانی است که در کتاب مکاشفه، فرشته، داوری خدا را بر ساکنان زمین اعلام می‌نماید؛ فرشته فریاد برمی‌آورد: «وای، وای، وای.» (مکاشفه ۸:۱۳) پیامی که همراه با تکرار صادر می‌گردید، این مفهوم را خاطر نشان می‌نمود که تمام داوری‌هایی که پیش از این اتفاق افتاده‌اند سخت بوده‌اند، اما آنچه در پیش است و رای درک ذهن شما خواهد بود.

با این وصف، در تمام کتاب مقدس تنها یک بار صفت خدا، سه بار به‌طور متوالی ذکر شده است. این فرشتگان فریاد برنمی‌آوردند: «قوت، قوت، قوت!» آنان حتی فریاد نزدند: «محبت، محبت، محبت!» یا «امین، امین، امین!» بله، خداوند پر قدرت است، او محبت است و او امین است، اما خصوصیتی که در رأس همه‌ی این‌ها جا دارد، قدوسیت او می‌باشد. درخشندگی ذات خداوند یا آتش خدا از قدوسیت او نشأت می‌گیرد.

وای بر من

در لحظه‌ای که اشعیا خداوند را دید، نگفت: «وای، خداوند آنجا است!» بلکه او چنین فریاد کشید:

«وای بر من که هلاک شده‌ام زیرا مردی ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب ساکنم، و چشمانم پادشاه، خداوند لشکرها را دیده است.» (اشعیا ۶: ۵)

واژه‌ی «وای» امروزه در زبان ما قدرت خود را از دست داده است. این کلمه برای صادر نمودن بزرگ‌ترین و شدیدترین احکام خدا به کار رفته است. همان‌طور که گفتم، وقتی فرشتگان حکم خود را همراه با وای به ساکنان زمین اعلام داشتند، در حقیقت منظور فرشتگان این بود که: «شدیدترین داوری خدا علیه شما در راه است!» عیسی این کلمه را در مورد یهودا به کار برد. این کلمه چنان تند و سخت گیرانه است که عیسی گفت: «بهرتر آن می‌بود که هرگز زاده نمی‌شد.» (مرقس ۱۴: ۲۱) به ندرت اتفاق می‌افتاد که یک نبی، خطاب به شخصی از لغت وای استفاده نماید. حیرت‌آورتر آن است که اشعیا که خود شخصی پارسا بود، چنین حکمی را علیه خود صادر نمود!

بلافاصله پس از آن که اشعیا آن حکم را علیه خود صادر نمود، چنین فریاد کشید: «وای بر من که هلاک شده‌ام!» هلاک شدن، کنایه‌ای است بر «از هم فرو پاشیدن». اشعیا، در مقابل خدایی قدوس ایستاده بود. او برای نخستین بار در طول عمر خود، درک نمود که خدا چه کسی است و نیز برای اولین بار در طول عمرش، که خود چه کسی است.

در آن لحظه، تمام اعتماد به نفس او متلاشی شد. تمام اطمینانی که بر خود و بر انسانیت داشت، محو گردید. حتی علم روان‌پزشکی نیز هرگز قادر نبود او را دوباره به زندگی امیدوار سازد و اعتماد به نفس را دوباره به او برگرداند. اگر غروری وجود داشت، دیگر اثری از آن بر جای نمانده بود. اشعیا به روی، بر زمین افتاده بود، بر کف صحن آستانه خوابیده و خود را حقیر نموده بود. تاروپود وجودش می‌لرزید و تمام وجود و ذاتش آشکار شده بود. او در پی مکانی برای پنهان شدن بود، اما جایی پیدا نکرد. پیش

از چنین وضعیتی که در آن، او به شدت برای زنده ماندن نیازمند فیض و رحمت بود، چشمانش چیزی فراتر از همیشه را دیده بودند؛ او تک و تنها، در مقابل خدایی قدوس - که رب الارباب است - ایستاده بود!

پاک کردن، خدمت، روشنی رویا

وقتی او احساس کرد که دیگر لحظه‌ای قادر به ایستادن نیست، آنچه اتفاق افتاد را چنین تشریح نمود:

«آنگاه یکی از سرفرین پروازکنان نزد من آمد. او در دست خود آخگری داشت که با انبر از مذبح برگرفته بود. با آن دهانم را لمس کرد و گفت: «هان، این لبانت را لمس کرده است؛ تقصیرت رفع شده و گناهت کفاره گشته است.» (اشعیا ۶:۶-۷)

خداوند، رحمت و فیض خود را نصیب فروتتان می‌نماید. آن اخگر، اشعیا را تطهیر یا اصلاح نمود. پس از این که پاک گردید، او صدای خدا را شنید که می‌گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» (اشعیا ۸:۶)

در پی عمل تطهیر، او می‌توانست صدای خدا را با وضوح بیشتری بشنود:

«کیست که برای ما برود؟» به بیانی دیگر: «چه کسی ثمره‌ی اعمال پارسایانه به بار خواهد آورد» اشعیا، بلافاصله پاسخ داد: «لبیک مرا بفرست.» (اشعیا ۸:۶)

اشعیا، سخنان برخاسته از قلب خدا را شنید:

«برو و به این قوم بگو همچنان بشنوید، اما نفهمید؛ همچنان ببینید، اما درک نکنید.» (اشعیا ۹:۶)

در میان افرادی که خداوند آن‌ها را ناپینا و ناشنوا خطاب نمود، انبیا و معلمان شناخته شده‌ی کتاب مقدس نیز حضور داشتند. آنان آنچه را که او می‌گفت، به مردم منتقل نمی‌نمودند، زیرا نمی‌توانستند صدای او را به وضوح بشنوند.

خداوند سخن می‌گوید، اما آیا مردم به راستی صدای او را می‌شنوند؟ این آیات، گفت و گویی را که با یکی از پارساترین دوستانم داشتم، به یادم آورد. (پیش‌تر در مورد او نوشته بودم، همان مردی که در کالج به شاگردسازی من پرداخته بود.) به شهر او سفر کرده بودم و او در فرودگاه به استقبال من آمد. پیش از رسیدن من، او ساعت‌ها در حال تفکر و دعا بود. او با چشمانی اشک‌آلود به من گفت: «جان، خداوند سخن زیادی برای گفتن به آمریکا دارد، اما او نمی‌تواند افرادی را بیابد تا از طریق ایشان سخن بگوید.» با شنیدن سخنانش، قلبم پر از آتش اشتیاق گردید؛ من می‌دانستم، از این که سفیر خداوند خوانده شوم، بسیار فاصله دارم. بلافاصله به اشعیا فکر کردم. پس از این که پاک و منزه گشت، صدای خداوند را به وضوح و صراحت شنید. او می‌توانست با آگاهی از آنچه در قلب خداوند می‌گذرد، سخن بگوید نه فقط اصول او را بازگو نماید. من فکر کردم: چنین نیست افرادی که بتوانند از کتاب مقدس در مورد اصول راستی سخن بگویند، در آمریکا یافت نمی‌شود. موضوع اصلی این است که آیا مردان و زنانی خواهند بود که خود را از دنیا جدا نمایند و خود را فروتن کنند تا عمل ظاهرکننده‌ی خداوند در آن‌ها به کمال برسد و قادر باشند صدای قلب خدا را به درستی بشنوند و به دیگران اعلام نمایند؟!

همسفره شدن با عیسی

بیا بید به کلیسای لائودیکیه بازگردیم که اشاره‌ای نبوت گونه به ما دارد. عیسی، به تندی کلیسا را تأدیب نمود، سپس چنین توصیه کرد: «به غیرت بیا و توبه کن!» مسئولیت اطاعت از این فرمان، به عهده‌ی خود آنان بود. یا شاید می‌بایست می‌گفتم بر عهده‌ی ما؟ آیا ما تأدیب او را خواهیم پذیرفت، یا همانند فرزندان اسرائیل رفتاری حماقت‌آمیز از خود نشان خواهیم داد؟ عیسی ادامه می‌دهد: «هان بر در ایستاده می‌کوبم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من.» (مکاشفه ۳: ۲۰) به این سخنان او که خطاب به کلیسای روزهای آخر گفته شده است، گوش فرادهید! او به واعظان و معلمان می‌گوید: «آن که

گوش دارد بشنود.» آیا این گفته، قلب شما را به درد نمی‌آورد؟ آیا ما در پی علاقه‌ی فراوانی که نسبت به لذات و منفعت‌های شخصی نشان داده‌ایم، تا آن حد در روابطمان با او ناپاک شده‌ایم که صدای قلب او را دیگر نمی‌شنویم؟ آیا ما، به آن اندازه درگیر راه و رسم و روش‌های دنیا گشته‌ایم که تبدیل شده‌ایم به مردمانی که ادعا می‌کنیم صدای او را می‌شنویم، در حالی که در واقعیت از صدای قلب او بسیار دور هستیم؟

چنان که به یاد دارید، عیسی به کلیسا گفت که از او زر ناب، جامه‌های سفید که نمادی از اعمال پارسایانه می‌باشند و مرهم برای چشمان بخردن تا همان‌گونه که او می‌بیند، ببینند. همین‌الگو در شهادت اشعیا به چشم می‌خورد. وقتی او خود را برای پذیرش تأدیب الهی فروتن نمود، پاک شد. پس از آن، او به شدت مشتاق انجام اعمال پارسایانه یا مقدس گردید. در گام بعدی، او فریاد برآورد که مردم به درستی نمی‌بینند؛ آن‌ها نابینا بودند! آن‌ها به مرهم نیاز داشتند. خداوند به واسطه‌ی فروتنی، تأدیب و پاک نمودن اشعیا و نیز تمایل او در به ثمر آوردن اعمال پارسایانه، حجاب را از چشمانش برداشته بود.

دوباره به سخن عیسی گوش فرا دهید: «هان بر در ایستاده می‌گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من.» این سخن، کاربردی دوگانه دارد. بله، این گفته اشاره به کلیسایی دارد که درست، پیش از بازگشت دوباره‌ی عیسی بر زمین می‌باشد و از این رو، به بازگشت دوباره‌ی مسیح اشاره می‌کند. لوقا، سخنانی مشابه از عیسی را ثبت نموده است:

«کمر به خدمت ببندید و چراغ خویش را فروزان نگاه دارید. همچون کسانی باشید که منتظرند سرورشان از جشن عروسی بازگردد، تا چون از راه رسد و در را کوبد، بی‌درنگ بر او بگشایند. خوشا به حال خادمانی که چون سرورشان بازگردد، آنان را بیدار و هوشیار یابد. آمین، به شما می‌گویم، خود کمر به خدمتشان خواهد بست؛ آری، آنان را بر سفره خواهد نشاندید و پیش آمده، از ایشان پذیرایی خواهد کرد.» (لوقا ۱۲:۳۵-۳۷)

استاد و سرور ما از ما پذیرایی خواهد نمود، اگرچه ما باید تا ابد از او

پذیرایی نماییم. او به مفهوم واقعی کلمه، خادم است. او هیچ قرضی به ما بدهکار نمی‌باشد، چنان که ما به او بدهکار هستیم، در عین حال او مایل است آنانی را که به او وفادارند، خدمت نماید. او بر سر سفره‌ی عروسی بره، از ما پذیرایی خواهد نمود.

کاربرد دومی نیز وجود دارد. وقتی عیسی می‌گوید: «به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من»، منظور او، تنها شام ضیافت عروسی بره نمی‌باشد، بلکه منظور، بخشیدن آن منای حقیقی است، که نمادی از مکاشفه‌ای از او می‌باشد. او می‌گوید: «منم آن نان زنده که از آسمان نازل شد.» (یوحنا ۶: ۵۱) او کلمه‌ی زنده‌ی خداوند است که ما به آن زیست می‌نماییم (تثنیه ۸: ۲-۳).

ارمیا این مطلب را چنین نگاشته است:

«سخنانت یافت شد، و آن‌ها را خوردم، و کلامت شادی و لذت دل من گردید.» (ارمیا ۱۵: ۱۶)

ارمیا، نبی دیگری است که همچون اشعیا از فرایند پاک‌سازی و تطهیر خداوند عبور نموده بود. او به منظور شناخت خداوند، خود را جدا ساخته بود. دلخوشی او، کلام خدا بود؛ کلام خدا، غذای او بود. او به دلیل موعظه‌ی پیام‌هایی برخاسته از قلب خدا خطاب به لغزش خوردگان، تحت جفا قرار گرفت:

«زیرا هرگاه زبان به سخن می‌گشایم، فریاد سر می‌دهم، و ندا می‌کنم که: «خشونت و ویرانی!» زیرا کلام خداوند برایم تمامی روز مایه‌ی رسوایی و تمسخر شده است. ولی اگر بگویم، «نکری از او نخواهم کرد، و دیگر به نامش سخن نخواهم گفت»، آنگاه در دلم همچون آتشی سوزان می‌گردد، محبوس در استخوانهایم، و از نگاه داشتنش در درونم خسته شده، توان خودداری بیشتر نخواهم داشت.» (ارمیا ۲۰: ۸-۹)

یحیای تعمیددهنده نیز از جمله افرادی است که تشنه‌ی کلام خدا بودند. او خود را از دنیا و تزویر مذهبی جدا نموده بود.

به عنوان فرزند یک کاهن، مقرر بود که او نیز همراه پسران سایر کاهنان، در اورشلیم به منظور بر عهده گرفتن نقش رهبری، تعلیم یابد. او آنچه را که انسان برای او طرح ریزی نموده بود، ترک کرد و خدا را اطاعت نمود. کلام خداوند در بیابان بر او نازل شد. او نیز در پی قلب خداوند بود. عیسی درباره‌ی او می‌گوید: «او چراغی بود سوزان و فروزان، و شما خواستید دمی در نورش خوش باشید.» (یوحنا ۵: ۳۵)

ما فراخوانده شده‌ایم تا همانند موسی، اشعیا، ارمیا، یوحنا، پولس و دیگران، تمام وجودمان از گرمای جلال خدا بسوزد. اما این امر، هرگز به وقوع نخواهد پیوست اگر ما خود را از امیال این دنیا جدا نماییم. ما خوانده شده‌ایم که چون بیگانه و غریب در این دنیا زندگی نماییم.^[۱] خاطر ما زمانی حقیقتاً ارضا و خشنود خواهد بود که تمام روز تمرکزمان بر کلام خداوند باشد. در آن صورت، آتش خداوند بر ما و در درون ما شعله‌ور خواهد بود. در دورانی که یک زن و مرد، عاشق یکدیگر می‌باشند، هیچ‌کس به آن‌ها توصیه نمی‌کند که «تمام طول روز به معشوقه‌ی خود بیاندیش.» هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتد، آن‌ها در هر لحظه از روز به معشوقه‌ی خود فکر می‌کنند. ملاکی، دو گروه از مردم را در کلیسای زمان‌های آخر پیش‌بینی نمود. هر دو، از همان مرحله‌ی پالایش و تقدیسی که در فصل‌های پیشین آموختیم، عبور خواهند نمود. گروه اول چنین شکایت خواهند کرد: «خدمت نمودن خدا، چه مزیتی برای ما به ارمغان داشته است، حال آن که بدکاران در شرایط بهتری نسبت به ما می‌باشند؟ ما خدا را خدمت می‌نماییم و در عین حال، در حال عبور از آزمایش‌ها و مشکلات می‌باشیم.» (ملاکی ۳: ۱۴-۱۵، به بیان نویسنده)

شرح حال گروه دوم متفاوت است:

«آنگاه ترسندگانِ خداوند با یکدیگر سخن گفتند. و خداوند توجه فرمود و آنان را شنید، و در حضور او کتاب یادبود به جهت ترسندگانِ خداوند و برای آنان که نام او را گرامی می‌داشتند، نگاشته شد.» (ملاکی ۳: ۱۶)

۱ اول پطرس ۲: ۱۱ و عبرانیان ۱۳: ۱۱ (مترجم)

محبت آنان نسبت به کلام خدا و راه‌های او چنان عظیم است که هیچ رنجی قادر به سایه افکندن بر آن نمی‌باشد. اما ملاکی نبی در مورد آنچه رخ خواهد داد سخن می‌گوید:

«اینک آن روز که همچون کوره، مشتعل است فرا می‌رسد و همه متکبران و شرارت‌پیشگان گاه خواهند بود. و خداوند لشکرها می‌گوید: آن روز که می‌آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه‌ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت، نه شاخه‌ای. اما برای شما که از نام من می‌ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بال‌هایش شفا خواهد بود. و شما بیرون آمده، همچون گوساله‌های پرواری جست و خیز خواهید کرد. و خداوند لشکرها می‌گوید: در آن روز که من عمل کنم، شما شیریران را لگدمال خواهید کرد و آنان خاک زیر پای شما خواهند بود.» (ملاکی ۴:۱-۳)

او از «پسر عدالت» سخن نمی‌گوید، بلکه از «آفتاب عدالت». آفتاب، گوی عظیمی از آتش است. در روزهای آخر، عیسی به این شکل، خود را بر ترسندگانش آشکار خواهد نمود. با اشتیاقی که از قلب نابیشان نشأت گرفته است، ایشان بر کلام خداوند تأمل نموده‌اند. آتش جلال او، بر آنان طلوع خواهد نمود و مردمی که در تاریکی مطلق می‌باشند، به چشمان خود آن را خواهند دید. در نتیجه‌ی خدمات چنین چراغ‌های سوزان و فروزانی، حصادی بی‌سابقه در راه خواهد بود. قلب آنان توسط کلام خدا فروزان خواهد بود و هیچ تاریکی بر آنان غلبه نخواهد یافت.

در آنچه برای دو نفر از شاگردان عیسی پس از رستاخیز اتفاق افتاد، شاهد تحقق این واقعیت می‌باشیم.

«در همان روز، دو تن از آنان به دهکده‌ای می‌رفتند، عمائوس نام، واقع در دو فرسنگی اورشلیم. ایشان درباره‌ی همه‌ی وقایعی که رخ داده بود، با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند. همچنان که سرگرم بحث و گفت‌وگو بودند، عیسی، خود، نزد آن‌ها آمد و با ایشان همراه شد.» (لوقا ۲۴:۱۳-۱۵)

آن‌ها زمان‌های سختی را سپری می‌نمودند، اما در حال صحبت در مورد

امور الهی بودند. وقتی آن‌ها در حال گفت‌وگو بودند، عیسی به آنان نزدیک شد. وقتی ما از روی ترس و محبت خود نسبت به خدا، با یکدیگر در حال گفت‌وگو باشیم، او به ما نزدیک خواهد شد. پس از این که او به نزد ایشان آمد، چنین می‌خوانیم: «سپس از موسی و همه‌ی انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس درباره‌ی او گفته شده بود، برایشان توضیح داد.» (لوقا ۲۴:۲۷)

چه ضیافتی! آه، چقدر آرزو داریم که او به نحو چشمگیرتری خود را مکشوف می‌نمود. او مایه‌ی رضامندی وجود مشتاق من می‌باشد. در حالی که آنان در مورد موضوعاتی که فکرشان را به خود مشغول نموده بود، با یکدیگر گفت‌وگو می‌نمودند، او به ایشان نزدیک شد و چشمانشان را گشود تا او را در کتب مقدس ببینند: «در همان هنگام چشمان ایشان گشوده شد و او را شناختند.» (لوقا ۲۴:۳۱) آه، ای پدر، چشمان ما را بگشا تا عیسی را ببینیم!

آن‌ها از یکدیگر پرسیدند: «آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدس را برایمان تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟» (لوقا ۲۴:۳۲) قلب موسی چه زمانی از اشتیاق به او شعله‌ور گشت و چهره‌ی او چه موقع تبدیل یافت؟ چه عاملی این توانایی را به او بخشید که کلام خدا را در حضورش بشنود؟ پاسخ این است: تصمیم موسی مبنی بر جدا شدن از مصر، و اطاعت از کسی که او مشتاق شناختنش بود. در نظر او ملامت و تأدیب مسیح، در مقایسه با گنج‌های مصر، از ارزش و احترام بالاتری برخوردار بودند، زیرا او در پی پاداش بود. امید و آرزوی من این است که اشتیاق او در ژرفنای وجود شما برانگیخته شود.

فصل چهاردهم

آن‌ها روی او را خواهند دید

آن‌ها، عاری از لکه‌های آلودگی این دنیا و با قلبی که از اشتیاقی آتشین شعله‌ور می‌باشد، در برابر او خواهند ایستاد.

بزرگ‌ترین روز زندگی ما هنوز در پیش است. خداوند قومی را برای خود حفظ نموده است. آنان صدای قلب او را خواهند شنید و در قدوسیت، پیش روی او خواهند خرامید. آنان تجسم واقعی یک ایمان‌دار می‌باشند؛ شخصی که آواز خداوند را می‌شنود و بدون شک و دودلی از آن اطاعت می‌نماید. آن‌ها، عاری از لکه‌های آلودگی این دنیا و با قلبی که از اشتیاقی آتشین شعله‌ور می‌باشد، در برابر او خواهند ایستاد. همان‌گونه که او برای آنان غیور است، آنان نیز برای او غیرت خواهند داشت. به واسطه‌ی این مردمان، او جلال خود را بر دنیای گمشده و بی‌جان، مکشوف خواهد نمود. ما نشانه‌هایی از آنچه خداوند در زندگی آنانی که به او احترام می‌گذارند، به انجام خواهد رسانید، را در زندگی یعقوب، نوه‌ی ابراهیم می‌بینیم. خداوند به یعقوب گفت: «برخیز و به بیت‌ئیل برآی و در آنجا ساکن شو. در آنجا برای خدایی که چون از حضور برادرت عیسو می‌گریختی، بر تو ظاهر شد، مذبحی بساز.» (پیدایش ۱:۳۵) بیت‌ئیل، به معنای «خانه‌ی خداوند» می‌باشد. یعقوب، در گذشته، خدا را آنجا ملاقات نموده بود. خداوند او را دعوت نمود: «یعقوب، به نزد من بیا و من نیز به تو نزدیک خواهم شد.» یعقوب به این دعوت پاسخ گفت و در بازگشت، به اهل خانه‌ی خود چنین فرمان داد:

«پس یعقوب به اهل خانه خویش و همه کسانی که با او بودند، گفت: «خدایان بیگانه‌ای را که در میان شماست، از خویشتن دور کنید و خود را طاهر سازید و جامه‌هایتان را عوض کنید. آنگاه برخاسته به بیت‌ئیل برویم، تا در آنجا برای خدایی که مرا در روز تنگی‌ام اجابت می‌کند و در راهی که رفته‌ام با من بوده است، مذبحی بسازم.» (پیدایش ۲۰:۳-۳)

آن‌ها باید خدایان بیگانه را از میان خود دور می‌نمودند. به یاد آورید که یک بُت، چیزی است که ما بیش از عیسی، محبت خود را به آن تقدیم می‌نماییم. بت‌پرستی کلیسای لائودیکیه، در طمع آنان بود؛ طمعی که آنان را از اشتیاق لازم برای به بار آوردن ثمره‌ی اعمال سزاوار ابدیت، محروم می‌نمود (کولسیان ۳:۵). فرمان یعقوب مبنی بر، «خویشتن را طاهر سازید و رخت‌های خود را عوض کنید»، یک بار دیگر اهمیت پاک بودن و بر تن داشتن لباسی شایسته را تصدیق نمود. عیسی به شیوه‌ای مشابه، کلیسای لائودیکیه را مورد خطاب قرار داد.

یعقوب به همراه خاندان خود نزد خداوند رفت: «و چون کوچ کردند ترس از جانب خدا بر شهرهای اطرافشان مستولی شد، چندان که پسران یعقوب را تعقیب نکردند.» (پیدایش ۳۵:۵)

ترس خداوند چنان بر آنان چیره شده بود که هراس از او، تمام شهرهایی که در مسیر سفرشان بود، فرو گرفته بود. وقتی ما خود را وقف خداوند می‌نماییم، اقتدار حضور او، ما را همراهی می‌کند و اطرافیان ما قادر به دیدن آن می‌گردند.

وقف کامل به خداوند

چارلز فینی^[۱]، شخصی بود که خود را کاملاً به خداوند وقف نموده بود. وقف او، بیش از هر چیز دیگری در زندگی او، برجسته و بارز بوده است. تأثیر آن، بر روی موعظه‌های او در مورد قدوسیت و تطهیر ملموس بوده

است. برای مثال، روزی او به ملاقات کارخانه‌ای با حدود سه هزار کارگر رفت. صاحب کارخانه و اکثر کارگران، نجات خدا را دریافت ننموده بودند. فینی، در آن شهر یک خدمت محلی را رهبری می‌نمود و زنی او را در کارخانه شناخت و حرف تحقیرآمیزی خطاب به او گفت. بلافاصله، الزام خداوند آن زن را فراگرفت و در حالی که دیگران برای آرام کردن او، کار را متوقف نموده بودند، آن الزام آنان را نیز فراگرفت. ظرف چند دقیقه، تمام خط تولید متوقف گردید و تمام کارکنان و صاحب کارخانه، مجذوب موعظه‌ی کلام خدا توسط چارلز فینی شده بودند. طی چند ساعت، اغلب آن‌ها نجات یافتند. او، حضور خدا را همچون جامه‌ای بر تن داشت و این بر اطرافیان او، چه ایمان‌دار و چه بی‌ایمان، کاملاً آشکار بود.

چرا چنین اقتداری، ناشی از حضور خدا، طی چندین دهه‌ی اخیر در کلیسا دیده نمی‌شود؟ مدت‌های مدیدی است که دنیا با عیب‌گویی و ریشخند، به کلیسای آمریکا می‌گوید: «خدای شما کجاست؟» اگر ما تحت جفا قرار گرفته‌ایم، این مساله به ندرت در نتیجه‌ی پارسایی ما بوده است. اغلب اوقات، ما به سبب اشتباهات و دنیوی بودن خود مورد جفا قرار گرفته‌ایم. با این همه، من ایمان دارم که بار دیگر خداوند قومی برای خود خواهد داشت که کاملاً به او وقف شده باشد. قلب من در آتش این اشتیاق می‌سوزد. آیا شما نیز چنین احساسی دارید؟ خداوند با آنان ساکن خواهد شد و به شکلی پر قدرت و آشکارا آنان را احاطه خواهد نمود. بار دیگر، چون روزهای قدیم، ترس خدا فرزندانش را در بر خواهد گرفت.

در سرتاسر این کتاب، من به موسی و فرزندان اسراییل اشاره نموده‌ام. نسل اول، امیال مصر را ترک ننمود. اما نسل بعدی عبرانی‌ها، در بیابان‌ها سرگردان شدند و خود را به خداوند تسلیم نمودند. آن نسل، نسلی بود که تحت رهبری یوشع بودند. در کتاب یوشع، ما تنها به یک مورد ناطاعتی یا بت‌پرستی برخورد می‌کنیم، که یک خانواده در آن درگیر بود و تمام قوم بر علیه آن خانواده به پا خاست (یوشع ۷).

در حالی که خود را برای عبور از رود اردن و رویارویی با دشمنان آماده می‌کردند، موسی آنان را چنین مورد خطاب قرار داد:

«ای اسراییل، گوش فرا دهید! شما امروز از رود اردن عبور می‌کنید تا به

سرزمین قوم‌هایی بزرگ‌تر و نیرومندتر از خود، و به شهرهایی بزرگ با حصارهایی سر به فلک کشیده، داخل شوید و آنها را به تصرف آورید. آنان ملتی بزرگ و بلند قامتند، یعنی بنی‌عناق که ایشان را نیک می‌شناسید و شنیده‌اید که گفته می‌شود کیست که یارای ایستادگی در برابر عناقیان را داشته باشد؟ پس امروز بدانید یهوه خدای شما، اوست که همچون آتش سوزان پیشاپیش شما عبور می‌کند. او آنها را هلاک خواهد کرد و در برابر شما ذلیل خواهد ساخت. پس بر شماست که ایشان را بیرون برانید و به سرعت نابود کنید، چنانکه خداوند به شما گفته است.» (تثنیه ۹:۱-۳)

آیا ما همانند نسل یوشع می‌باشیم؟ آیا خواهان خرامیدن در چنین تقدسی نمی‌باشیم، که خدا ما را چنان مسح نماید که دنیا نتواند بر ما غالب آید؟ بگذارید این دعای شما باشد!

کلیسای پیروز

کلیسای اولیه، در حضور پر جلال خداوند سلوک نمود. کلیسا دعا نمود و ساختمان‌ها به لرزه درآمدند. حنانيا و سفیره، فریب‌کارانه هدیه‌ای به پطرس تقدیم نمودند و بر زمین افتاده، جان دادند. حضور خداوند، به آن حد آشکار و نیرومند بود که کلام خداوند آن حادثه را چنین ثبت نموده است:

«اما از دیگران کسی جرأت نمی‌کرد به آن‌ها نزدیک شود، هرچند مردمان همگی ایشان را بسیار محترم می‌داشتند. شمار بس فزون‌تری از مردان و زنان ایمان آورده، به خداوند می‌پیوستند، تا جایی که حتی بیماران را به میدان‌های شهر می‌آوردند و آنان را بر بسترها و تخت‌ها می‌خواباندند تا چون پطرس از آنجا می‌گذرد، دست کم سایه‌اش بر برخی از آنان افتد.» (اعمال ۵:۱۳-۱۵)

امروزه چنین نمی‌باشد. به دلیل عدم وجود ترس یا آتش حضور خدا، افراد شیاد، به آسانی در جمع ایمان‌داران راستین درهم می‌آمیزند. مرگ آن زوج، هشدار بود برای جامعه‌ی اطراف آنان، که با خدا و قوم او چنین بازی‌هایی انجام ندهند و در نتیجه عده‌ی فراوانی به سمت پادشاهی خداوند

آمدند (اعمال ۱۶:۵). آنان که مشتاق و تشنه‌ی خدا می‌باشند، او را در جمع ایمان‌داران تشخیص می‌دهند، اما ریاکاران، از ترس او پا عقب می‌کشند. کلیسای اولیه، کلیسایی پیروز بود. عیسی به کلیسای لا‌ئودیکیه، و همین‌طور به کلیسای امروز ما، وعده بخشید: «هر که غالب آید، او را حق نشستن با من بر تخت خودم خواهم بخشید، همان‌گونه که من غالب آدمم و با پدرم بر تخت او نشستم.» (مکاشفه ۲۱:۳)

کلیسایی که در کتاب مکاشفه، به شدیدترین شکلی مورد توبیخ قرار گرفت، همچنین بزرگ‌ترین وعده را نیز از آن خود نمود. سراینده‌ی مزمور، در بانی‌خانه‌ی خدا را از او می‌طلبید. اما در مقابل، عیسی نه تنها ما را به داخل صحن خود فرامی‌خواند، بلکه حق نشستن بر تخت خود را نیز به ما می‌بخشد! احتمالاً اکنون این سخنان پولس را بهتر درک می‌نماییم:

«اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد. اگر انکارش کنیم، او نیز انکارمان خواهد کرد.» (دوم تیموتائوس ۱۲:۲)

چگونه امکان دارد شخصی که عیسی را خداوند می‌خواند، او را انکار نماید؟ پاسخ را در این آیه می‌یابیم: «مدعی خداشناسی‌اند، اما با کردارشان او را انکار می‌کنند.» (تیطس ۱:۱۶) دوباره می‌بینیم که اعمال، بلندتر از ادعاها سخن می‌گویند. پولس همچنین ما را ترغیب می‌نماید: «اگر تحمل کنیم، با عیسی سلطنت خواهیم کرد.»

قدوسیت، مستلزم وقف و تسلیمی است که تا به آخر دوام بیاورد. ما صاحب وعده‌ی مبارکی هستیم، مبنی بر این که خداوند فیض خود را به ما بخشیده است تا ما پایدار بمانیم و به پیروزی دست یابیم. آنان که غالب خواهند آمد، اینان‌اند و خداوند به آنان چنین وعده نموده است: «آن‌ها روی او را خواهند دید و نام او بر پیشانی آن‌ها خواهد بود. و دیگر شب وجود نخواهد داشت و آن‌ها به نور چراغ یا خورشید نیازمند نخواهند بود، زیرا خداوند خدا به آن‌ها روشنایی خواهد بخشید. و آن‌ها تا ابد سلطنت خواهند کرد.» (مکاشفه ۲۲:۴-۵)

قلبی فروزان

موسی فراتراز هر چیزی، مشتاق دیدن روی او بود. آنان که غالب خواهند آمد، روی او را در حالی که تا ابدآباد با او سلطنت خواهند نمود، خواهند دید. شما این کتاب را در دست دارید زیرا عمیقترین خواسته‌ی شما و بزرگترین دعوت او همین می‌باشد؛ دیدن روی او! دعوت او را بپذیرید، بگذارید وجود شما شعله‌ور گردد و او را ببینید. باشد که فیض خداوند عیسی، در شما بماند. آمین

خدایا کجایی؟!

یافتن قوت و هدف در دوران بیابان



شاید خدا قبلاً با شما سخن گفته، اما اکنون ساکت به نظر می‌رسد. شاید در ایمان پیش رفته‌اید، ولی در حال حاضر حضور او را احساس نمی‌کنید. اگر چنین است، باید بگوییم: «به بیابان خوش آمدید»، جایی بین دریافت وعده و تحقق آن.

ولی خبر خوش این است که بیابان ناکجاآبادی بی‌هدف نیست. خدا از بیابان استفاده می‌کند تا شما را برای سرنوشتتان آماده و تجهیز کند. این اتفاق در صورتی رخ خواهد داد که شما مسیر خود را به درستی جهت‌یابی کنید. بر خلاف تصور بسیاری، عبور از این دوره فقط به معنای منتظر خدا نشستن نیست. شما در پیدا کردن مسیر درست، نقشی اساسی و فعال دارید. اگر نمی‌خواهید با چرخیدن دور خود، وقتتان تلف شود، باید معنای دوران خشک بیابانی را درک کنید.

جان بیور در این کتاب با روشنگری، شما را با دیدگاهی کتاب مقدسی و روایتی تجهیز می‌کند که به شما کمک می‌کند تا بتوانید با جهت‌یابی در بیابان یا دوران سخت، وارد مسیری شوید که خدا برایتان در نظر گرفته است.

پاداش احترام



هیچ مسیحی ای نمی‌خواهد محدودیتی برای عمل کردن خدا ایجاد کند، اما بسیاری از ما نادانسته از عمل نمودن او در زندگی مان جلوگیری می‌کنیم، چون ما از یک اصل حیاتی روحانی غفلت می‌ورزیم: احترام.

این مفهومی است که در فرهنگ امروز ما عمدتاً کمیاب شده است، اما چنان که در صفحات این کتاب خواهید دید، احترام، کلید اصلی جاری شدن پادشاهی خدا در تمام جنبه‌های زندگی تان است.

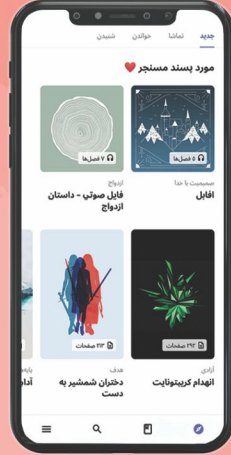
جان بیور در کتاب «پاداش احترام» از این واقعیت پرده می‌دارد که چگونه پذیرش دعوت به احترام شما را با نظام ارزشی خدا همراستا ساخته و در موقعیتی قرار می‌دهد که تمام آنچه او برای شما مقرر نموده را دریافت کنید.

در کنار هم قرار دادن بینش‌های کتاب مقدسی با داستان‌ها و شهادت‌های پر قدرت که مصداق این اصول در عمل می‌باشند، باعث می‌شود که این کتاب دیدی جدید نسبت به این فضیلت از یاد رفته به دست دهد - و مهم‌تر این که اشتیاقی در شما شعله‌ور خواهد ساخت که این اصل را در تمام جنبه‌های زندگی تان به کار گیرید.

X MessengerX

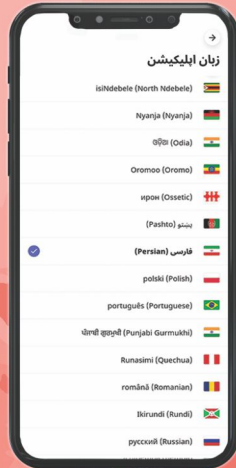
سفرِ شاگردی برای همه، در همه جا

- رایگان به ۱۳۰ زبان مختلف
- قابل دریافت به صورت آپلیکیشن و آنلاین
- منابعی برای رشد شما
- تعقیب سوابق و مسیر شاگردی



شامل کتابخانه و منابع شاگردسازی
مسنجر در قالب کتاب‌های دیجیتالی،
کتاب‌های گویا، فیلم‌های کوتاه، تعالیم
ویدئویی، کتاب مقدس و منابع دیگر. شما
می‌توانید این منابع را در همه دستگاه‌ها
تماشا کنید، بخوانید یا به آن‌ها گوش دهید.

[MessengerX.com](https://messengerx.com)



قابل دانلود در اپ استور و گوگل پلی در سراسر دنیا

آیا قلب شما از آتش مقدس فروزان است؟

عیسی هرگز ولرم بودن را نپذیرفته، بلکه ما را به اشتیاقی قلبی فراخوانده است! اما از کجا این آتش را پیدا کنیم تا رابطه خود را با او گرم نگاه داریم؟ هرگاه خدا ما را به کاری فرامی‌خواند، ابتدا ما را برای آن تجهیز می‌نماید. اگر احساس کرده‌اید که این رابطه پرشور با او برای شما دست‌نیافتنی است، این کتاب خلاف آن را ثابت می‌کند!

جان بیور، نویسنده سرشناس و معلم کتاب مقدس از شما دعوت می‌کند که رابطه‌ای گرم و پرشور با خدا را جایگزین رابطه‌ای معمولی و سطحی نمایید. کتاب **قلبی فروزان** بینش‌هایی جذاب را در قالب تعلیمی ماهرانه ارائه می‌دهد تا کمک کند که اشتیاقتان به خدا شعله‌ور شده و آتش آن در شما بماند. آن را بخوانید و همچنان که اجازه می‌دهید آتش قدوسیت خدا عمق جانتان را لمس کند، به روح القدس نیز اجازه دهید که شما را دگرگون سازد.

در هر سطحی از رابطه با خدا که باشید، اگر کلمات این کتاب را با جان و دل بپذیرید، زندگی‌تان دگرگون خواهد شد. این کتاب مخصوص کسانی است که مشتاق رابطه‌ای قوی‌تر با خدا هستند!

جان بیور خادمی است که به رویکرد جسورانه و سازش‌ناپذیرش نسبت به کلام خدا معروف می‌باشد. علاوه بر این، نویسنده بین‌المللی و پرفروش کتبی است که در مجموع، میلیون‌ها نسخه از آن‌ها به فروش رفته و به بیش از ۱۳۰ زبان ترجمه شده‌اند. او به همراه همسرش لیزا، مؤسس سازمان بین‌المللی **Messenger international** هستند که هدف آن دگرگون ساختن شاگردی در سطح جهانی و تربیت پیروانی مشتاق و استوار برای مسیح است.



برای دانلود و پخش ویدیویی
سایت **MessengerX.com** را ببینید.


MessengerX

این کتاب هدیه‌ای از جانب نویسنده
بوده و برای فروش نمی‌باشد.



 **Messenger**
INTERNATIONAL

برای اطلاعات بیشتر
این پخش را اسکن کنید.

